

معرفة



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی(ص) و اهل بیت طاهرینش.

هدف از خلقت، رسیدن انسان به **معرفت** است. اینکه صاحب و خالق جهان هستی را بشناسیم و فقط او را عبادت کنیم

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات ایه 56)

من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)

با اینکه **معرفت** هدف اصلی از خلقت هر انسانی است اما اکثر مردم این هدف رو فراموش کرده اند و جز عده ای از اولیاء خدا، بقیه به دنیا مشغول شده اند و خیال می کنند خدا انهارا برای زندگی در دنیا خلق کرده است!

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ
الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (ال عمران ایه 14)

محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و
اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛
(تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها (در صورتی که هدف
نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و
سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست....
لذا برای زندگی بهتر گاه هم را می کشند و باهم دشمنی می ورزند....
ولی اولیاء خدا اینگونه نیستند. آنها تمام فکر و ذکرشان خداست...
اولین قدم در معرفت فرمایش امیرالمومنین علی علیه السلام است که:
رحم الله امرء علم من این و فی این و الی این ؟ « رحمت حق شامل
حال کسی که بداند از کجا ؟ در کجا ؟ به کجا ؟

و در حدیث نبوی است **اول العلم معرفه الجبار**... اولین مرحله دانش
،خداشناسی است.

ما در این کتاب به ،نمونه هایی از توجهات اولیاء خدا به معرفت و هدف
از خلقت آورده ایم و امیدواریم همه ما از خواب غفلت بیرون بیاییم و
متوجه وظایفمان بشویم.

تابستان 1403. کرمانشاه

معرفت

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک...

در مناجات شعبانیه این فراز آمده که خدایا بالاترین درجه جدایی از مادیات و وصل به خودت را به من مرحمت فرما...

حضرت امام در جلسات درس اخلاق خود در ابتدا این فراز از مناجات شعبانیه را می خواندند...

در این رابطه به روایت جالبی اشاره می شود:

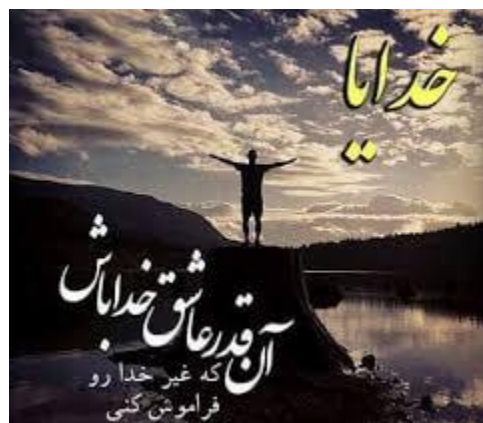
وقتی به حضرت مریم سلام الله علیها خطاب شد: **و هزی الیک بجذع**

النخلۃ تساقط علیک رطبا جنیا. (سوره مریم ایه 25)

درخت را حرکت بده تا خرماي تازه از آن بریزد و بخوری.

در این هنگام حضرت مریم سلام الله علیها سؤال کرد که خدایا قبلا خودت روزی مرا در محراب حاضر می کردی، حالا می گوئی درخت را تکان بده؟

خطاب آمد: قبلا بچه نداشتی تمام افکارت متوجه ما بود لذا ما هم تمام حوائج و خواسته های تو را می دادیم، ولی الان گوشه ای از دلت متوجه این فرزندت شده است، لذا ما هم به همان اندازه که دلت از یاد ما جدا شده، گفتیم درخت را تکان بده تا خرما بریزد و از آن بخوری...



باز روایت جالب دیگری است:

روزی گنجشک نزد حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام آمد و عرض کرد: این گنجشک ماده به من توجهی نمی کند، هر چه من به او محبت دارم در عوض او به من بی محبتی می کند. حضرت از گنجشک

ماده بازخواست کرد، گنجشک ماده گفت: دروغ می‌گوید که به من
محبت دارد، یکی دیگر را هم زیر سر دارد و دوست می‌دارد حضرت
سلیمان زار زار گریه کرد. می‌دانی چرا؟ یعنی: خدایا نکند در قلب ما
هم، غیر تو جای گرفته باشد.

ای یکدله و صد دله، دل یک دله کن

مهر دگران را ز دل خود یله کن

از امیر مومنان (ع) سوال شد از کجا به این جایگاه عظیم رسیدید؟
امام فرمود جلوی درِ قلبم نشستم نگذاشتم غیر خدا وارد آن شود
حضرت در بیان دیگری فرمودند

اگر خدا را دوست دارید، محبت دنیا را از دلتان بیرون کنید

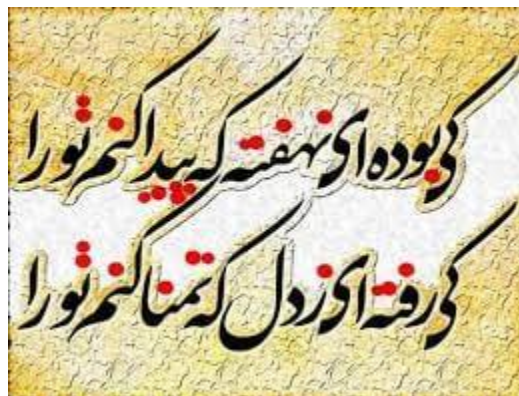
امام حسین (ع): «قیمت جمیع دنیا در نزد ولیی از اولیاء خدا و در نزد
اهل معرفت مثل قیمت سایه است

در دعای یستشیر آمده است:

انت المالك انا المملوك. انت الخالق انا المخلوق. انت الغني انا الفقير

اگر این مطالب را با عمق جان بفهمیم به معرفت دست پیدا کرده ایم.
اینکه خداوند بی نیاز مطلق است و ما فقیر مطلق. یعنی هر آن و هر لحظه
ما به خدا نیاز داریم. و اگر خداوند یک لحظه رحمتش را از ما قطع کند
بدبخت می شویم.

لذا می بینند آقا رسول الله در سجده گریه شدیدی می کند و می فرماید
خدا مرا یک لحظه بخودم وامگذار...^۱



بحار الأنوار، ط دارالاحیاء التراث، ج ۱۶، ص ۲۱۷^۱

ایا جهنم با رحمانیت خداوند منافات ندارد؟

نکته مهم این است که چون خداوند رحیم و مهربان مطلق است لذا این عذابهای جهنم از خدا نیست بلکه همان اعمال زشت ادمی در دنیا، در جهنم باطنش عذاب میشود که به آن تجسم اعمال گفته می شود....

در آیات قران به تجسم اعمال اشاره شده است:

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۗ
أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (بقره ایه 24)

و اگر این کار را انجام ندادید - که هرگز نمی توانید انجام دهید -
بنابراین از آتشی که هیزمش مردم و سنگ هایند، بپرهیزید؛ آتشی که
برای کافران آماده شده است.

بقول علامه جوادی املی: در دو جای قرآن فرمود [در] قیامت آن مواد سوخت و سوز و آتش زایش خود انسان است، اگر ماده سوخت و سوزش خود انسان است ماده آتش زایش هم خود انسان است، خب این هر کجا باشد شعله است..

بنابراین آتش جداگانه ای در جهنم نیست. بلکه کفر ادمی و گناهان انسان خودش آتش میشود و کافر و گناهکار را میسوزاند.

آیه هفتم سوره مبارکه الاسراء

(إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا". (۷-الاسراء

اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید به خود [بد نموده اید]...

و فرمود: "فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ" (پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید (۷) و هر که هموزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید (۸)) (۷-۸) (الزلزله).....

و فرمود: **والذین کذبوا بآیتنا ولقاء الاخره حبطت اعمالهم هل یجزون الا ما کانوا یعملون.** و کسانی که آیات، و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد؛ آیا جز آنچه را عمل می کردند پاداش داده می شوند؟ (اعراف ایه 47).

و فرمود: **ومن جاء بالسیئه فکبت وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون.** و آنها که اعمال بدی انجام دهند، به صورت در آتش افکنده می شوند؛ آیا جزایی جز آنچه عمل می کردید خواهید داشت؟! (نمل ایه 90)...

و فرمود: **فالیوم لاتظلم نفس شیئا ولا تجزون الا ما کنتم تعملون.** (و به آنها گفته می شود:) امروز به هیچ کس ذره‌ای ستم نمی شود، و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید! (یس ایه 54).. و دهها ایه دیگر...

اینها نشان می دهد که هر گناهی انجام دهیم همان گناه در جهنم تبدیل به عذاب می شود. مثلا اگر شراب بخوریم در جهنم تبدیل به اب حمیم که انقدر حرارت دارد که میتواند تمام اب دریاها را خشک کند، میشود. یا غیبت مومنی را بکنیم و جبران نماییم تبدیل به آتش می شود و بقیه گناهان به همین صورت در جهنم باعث عذاب می شوند.



بر اثر معرفت مصیبتها اسان می شود...

کسی که معرفت پیدا کرد دیگر بلاها را بلا و بدبختی نمی داند بلکه بر عکس بلا را نعمت می داند زیرا آنچه از دوست رسد نیکوست...

چرا پیرزن از عیسی(ع) نزد خدا محبوب تر بود؟

وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد کسی را به او نشان دهد که نزد خدا محبوب تر از او باشد، خداوند عیسی را به پیرزنی که در کنار دریا زندگی می کرد راهنمایی نمود. وقتی عیسی علیه السلام

به سراغ آن خانم آمد، دید در خرابه ای زندگی می کند و با بدنی فلج و
چشمانی نابینا در گوشه ای رها شده است. وقتی حضرت عیسی علیه
السلام جلوتر رفت ودقت کرد، دید پیرزن مشغول ذکری است

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمَجْمِلِ الْمُكْرَمِ»

خدایا شکرت که نعمت دادی، کرم کردی، زیبایی دادی، کرامت دادی

حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که او با این بدن فلج که فقط
دهانش کار می کند، چرا چنین ستایش می کند؟ با خود گفت که او از
اولیای خداست و من بی اجازه وارد خرابه شدم؛ برگردم، اجازه بگیرم و
بعد داخل شوم. به دم خرابه بازگشت و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ»
پیرزن گفت: «وعليكَ السَّلَامُ يَا رُوحَ اللَّهِ». عیسی پرسید: خانم! مگر مرا
می بینی؟

گفت: نه. پرسید: پس از کجا دانستی که من روح الله هستم؟ پیرزن
گفت: همان خدایی که به تو گفت مرا ببین، به من هم گفت چه کسی می
آید. عیسی با اجازه آن خانم وارد خرابه شد و پرسید: خداوند به تو چه
داده است که این قدر تشکر می کنی؟ تشکر تو برای چیست؟ پیرزن

گفت: یا عیسی، آن چه به من داده بود از من گرفت، آیا همین طور پس گرفته است؟ آیا وقتی می خواست آن را از من بگیرد، به من نگاه کرد و پس گرفت؟ عیسی فرمود: آری، اوّل به تو نگاه کرده وبعد پس گرفته است. پیرزن گفت: **من به همان نگاه او خوشم. خدا این نگاه را به**

دیگری نداشته وبه من کرده است؛ پس جای شکر دارد.

چنین پیرزنی به **خداوند معرفت دارد** در حالی که پیامبر هم نبود. در واقع استادِ حضرت عیسی علیه السلام شد.

اما وقتی برای ما مصیبتی پیش می آید، فکر می کنیم خدا با ما قهر کرده است در حالی که برخی از آن ها جبران گناهان ماست تا خداوند متعال در آخرت ما را عذاب نکند، برخی دیگر از گرفتاری ها به خاطر این است که از خدا غافل نشویم، برخی دیگر هم به خاطر این است که خدا دوستان دارد و می خواهد به خاطر صبر بر مشکلات، پاداش بیشتری دریافت کنیم.

حضرت امیر به من عیدی داده است...

ایه الله ملکی تبریزی از عرفای بزرگ همیشه عید غدیر در خانه اش جشن می گرفت.

یکسال که عید غدیر جشن گرفت همان روز پسر طلبه اش از دنیا رفت.

مردم می آمدند و تبریک می گفتند و خبر نداشتند پسر ایشان مرحوم شده. وقتی جشن تمام شد ایشان به خواص خود اینگونه فرمود:

چون من هر سال عید غدیر برای حضرت امیر جشن می گیرم امسال حضرت به من عیدی دادند...

اینگونه با مصیبتها برخورد کردن نشانه معرفت است. خوشا بحال این دریادلان...

هیچ یک از بزرگان به درجات بالای معنوی نرسید مگر بواسطه صبر در مقابل بلاها

اگر بدانید که ایه الله قاضی را سه بار خواستند بکشند.. و خانه ایشان را سنگباران کردند...

یا ایه الله محمد جواد انصاری که ایشان هم مصیبت و بلا داشتند

آقای علی محمود حقیقی از قول آیت الله نجابت تعریف می کنند که
آقای انصاری شاگردی داشت که سال ها برایش زحمت کشیده بود، «
روحانی هم بود ولی حسابی آقا را تکفیر کرد. از این شهر به اون شهر
علیه آقا سخن می گفت، بعد پشیمان می شد می آمد معذرت خواهی می
کرد و دوباره می رفت همون کار را می کرد، تا هفده بار آقا را تکفیر
کرد. هر بار که تکفیر می کرد، آقا می گفت

تقصیر من است، من نتوانستم کاری کنم که او مبتلا نشه و حتی آخرین
بار نیز ایشان گفتند تقصیر من است...

برخی از حالات میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

آنان که با حالات ملکوتی و عبادی این فرزانه عارف آشنا بودند ایشان را از بگائون می شمردند. عالمی که از خوف و شوق خداوند بسیار گریه می کرد و از بسیار گریه کنندگان عصر بود

سه ماه رجب، شعبان و رمضان را پی در پی روزه می

گرفت ...

در قنوت نمازهای نافله این بیت حافظ را مکرر می خواند:

ما را ز جام باده گلگون خراب کن / زان پیشتر که عالم فانی شود خراب

شب زنده داری میرزا جواد آقا ملکی

مرحوم حجة الاسلام سید محمود یزدی، که از شاگردان حاج میرزا جواد

آقا بوده، در بیرونی منزل استاد می نشست. درباره نماز شب های آن

عارف وارسته می گوید: شب ها که ایشان برای شب زنده داری و عبادت

برمی خاست، مدتی در رختخواب به گریه از خوف خدا و اشک برای عشق به حق مشغول بود. گاهی به سجده می رفت و زمانی لب به دعا می گشود. آن گاه در صحن منزل رو به طرف آسمان می کرد و آیات مخصوص را تلاوت می فرمود:

« **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ...** » (ال عمران ایه 190)...یعنی در خلقت آسمانها و زمین و

گردش شب و روز نشانه هایی برای صاحبان عقل است...

و چند ایه دیگر...

اثر این آیات الهی آن چنان بود که او را از خود بی خود کرده، سر بر دیوار می گذاشت و لحظاتی گریه می کرد. آن گاه که برای گرفتن وضو آماده می شد، در کنار حوض نشسته، مدتی گریه می کرد و پس از وضو ساختن چون به مصلايش می رسید و مشغول تهجد می شد، حالش منقلب گشته، اشک بسیار می ریخت؛ به طوری که از گریه های طولانی در نمازها و مخصوصاً قنوتها، بعضی ایشان را جزء «بکابین» عصر به شمار آورده اند.

تأثیر نفس آیت الله ملکی تبریزی

استاد فاطمی نیا: در مورد جمال السالکین، آیت الله آقا میرزا جواد آقای تبریزی می نویسند که وقتی در مجلسی می نشست می فرمود: ای مردم! یکی از نام های خدا «غفار» است! همین را که می گفت، چند نفر غش می کردند و آنان را از مجلس بیرون می بردند

آیت الله شیخ علی پناه اشتهاردی هم فرمودند: میرزا جواد آقا تبریزی در مدرسه فیضیه درس اخلاق داشت و آن چنان تأثیر آتشین بر دل ها می گذاشت که در درسش از اثر صحبت ایشان، غش می کردند و بی هوش می شدند.

روزی به میرزا جواد آقا عرض کردند که تأثیر صحبت شما چنان است که یکی از تجار در این جلسه حضور داشته بی هوش بر زمین افتاده است

فرموده بودند: این که چیزی نیست مولایشان امیرالمؤمنین همیشه از خوف خدا چنین حالتی بهش دست می داد....

عاقبت در نماز جان به جان افرین تسلیم کرد...

رحلت ایه الله ملکی تبریزی اینگونه بود که در آخرین نماز خود، همینکه تکبیره الاحرام نماز را فرمود از دنیا رفتند ورستگار شدند...

«حاج آقا حسین فاطمی فرمود: به من گفتند که آقای حاج میرزا جواد (ملکی تبریزی) جو یای حال تو شده است. چون می دانستم ایشان کسالت دارند با عجله به خدمتش رفتم، دیدم استحمام کرده و خضاب بسته و پاک و پاکیزه در بستر بیماری افتاده و آماده ادای نماز ظهر و عصر است. در میان بستر شروع به گفتن اذان و اقامه کرد و دعای تکبیرات افتتاحیه را خواند و همین که به تکبیره الاحرام رسید و گفت: الله اکبر! روح مقدسش از بدن به عالم قدس پرواز کرد.»

رحلت در سجده

«شیخ علی کاشانی معروف به فریده الاسلام از اساتید شهید هاشمی نژاد بسیار اهل عبادت بود و در منزلش اطاقی را برای عبادت قرار داده و شبها را به

عبادت می گذرانند. او در جوانی به درجه اجتهاد رسیده بود و وقتی چندین ساعت با یکی از علماء مشهد بحث علمی کرد. آن عالم از وی پرسید: با این سن کم این همه علوم را چگونه فرا گرفته‌ای؟

وایشان جواب داد که از عنایت علی بن موسی الرضا (ع) فرا گرفته‌ام. رحلتش را در سن بیست و چهار سالگی از زبان میزبانش این گونه نوشته‌اند: بعد از صرف شام به من گفت: خیلی مایلیم در حیاط منزل، زیر درخت تا صبح در عبادت باشیم. بعد برخاست دور کعت نماز خواند. ذکر رکوعش را که شمردم، هفتاد بار بود. بعد از نماز کمی از مواعظ و احادیث را برای ما بیان کرد و به سجده رفت، دیگر سر از سجده برنداشت و روح پاکش به ملکوت اعلیٰ پر کشید.

«آیه الله سید احمد کربلائی که استاد سید علی قاضی ار اساتید علامه طباطبائی بوده است، رحلتش در هنگام نماز بود و در هنگام نماز عصر، بسوی ملکوت پرواز کرد.»

سید علی نجفی یزدی (ره) از نماز سیر نمی شد

در حالات او آمده است : شیفته ی عبادت و راز و نیاز با حضرت [?] دوست بود . او از نماز سیر نمی شد و از هر فرصتی برای صحبت کردن با خدا استفاده می کرد . بارها دیده می شد که قبل از شروع سخنرانی یا

نماز جماعت ، مشغول نماز بود . می فرمود : «اگر در #بهشت نماز نباشد ، آنجا هم به دردی نمی خورد...»

شهید مهدی زین الدین قبل از جلسات، نماز می خواند...

هر موقع جلسه داشت از همه زودتر می اومد

تا بقیه نرسیده بودن دو رکعت نماز می خوند

یه بار بعد جلسه کشیدمش کنار و پرسیدم

نماز قضا می خونی؟

گفت: نه! نماز می خونم که جلسه به یه جایی برسه و همینطور حرف روی

حرف تلنبار نشه...

شهدای ما اهل تهجد و نماز شب بودند...

یکی از دوستان سردار شهید، مهدی زین الدین، می گوید: «شاگرد مغازه

کتاب فروشی بودم. پدر شهید گفت: ما می خواهیم برویم مسافرت، تو

بیا و منزل ما بخواب. آن سال، زمستان سردی بود. شب که رفتم منزل

حاج آقا، زود خوابیدم. ساعت حدود دو بود که دیدم در می زنند اول فکر کردم خیالاتی شدم. رفتم در را باز کردم، دیدم آقا مهدی با چند نفر از دوستانش از جبهه آمده اند. آن قدر خسته بودند که به محض اینکه آمدند داخل، خوابشان برد. چند ساعتی بیشتر نگذشته بود که دوباره صدایی شنیدم. انگار کسی داشت ناله می کرد. از پنجره نگاه کردم، دیدم آقامهدی در آن هوای سرد زمستان، سجاده را توی ایوان انداخته و «دارد راز و نیاز می کند».

بدون عبادت ادمی به کمال نمی رسد...

ما برای نماز خواندن خلق شده ایم

خداوند انسان را برای عبادت که مهم ترین جلوه آن در نمازهای یومیه است خلق نموده است تا در صورتی که نماز را درست بجا بیاوریم به

کمال برسیم

نماز باخشوع

نماز باخشوع یعنی نماز گزار خود را در مقابل عظمت الهی می بیند لذا از خوشحالی اینکه در مقابل خداوند مهربان است اشگش جاری می شود

گاهی بدنش به لرزه می افتد. گاهی انقدر غرق عظمت الهی می شود که از حوادث اطراف خود هیچ چیز احساس نمی کند و گاه به درجه ای از خشوع می رسد که: رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند!

در این موقع احتمال بیهوش شدن و یا جان بجان افرین تسلیم کردن زیاد است.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱). به راستی که مؤمنان رستگار شدند (۱). الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲). همانان که در نمازشان خاشع و ترسانند (2)^۲

اولین کسانی که نمازشان با خشوع کامل بوده است چهارده معصوم بوده اند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانی‌اش پینه می بست. هفتادبار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش در آوردند، متوجه نشد. در موقع نماز رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز می گردید.

نماز فاطمه زهراء (سلام الله علیها) نماز با خشوع کامل بوده است. پدرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره نمازش چنین تعریف می کند:

هر گاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش برای ملائکه مشخص است همانطور که نور ستاره برای اهل زمین مشخص است و خدا به ملائکه می فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه کنید که او سرور کنیزان من است و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالیکه استخوانهایش از خوف من می لرزد و با دلش مرا عبادت می کند. من شما را شاهد می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم.

امام رضا (ع) پیراهنی به «دعبل» هدیه داد...

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که آن حضرت پیراهنی به «دِعبِل» هدیه داد و به او سفارش کرد: این پیراهن را خوب نگهداری کن (و قدر آن را بدان) که من با آن، هزار شب و هر شبی هزار رکعت نماز خوانده ام و هزار ختم قرآن کرده ام^۳

علت رحلت بعضی بزرگان در نماز

اینکه عالمانی چون آیه الله سید احمد کربلایی یا آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی یا آیه الله شیخ علی کاشانی در حال نماز از دنیا رفتند، زیرا نتوانستند عظمت الهی را که در نماز حس کردند تحمل نمایند و از شوف روحشان به لقاء الله پیوست.

اینکه فرمودند نماز معراج مومن است یعنی می تواند با خشوع در نماز، به عرش الهی بالابروود و ذره ای از عظمت الهی را مشاهده نماید.

کسانی که به این لذت دست پیدا کردند دیگر دنیا و آنچه در آنست برایشان بی ارزش می گردد.

این همان نمازی است که انسان را به خدا نزدیک می نماید.^۴

این همان نمازی است که محبوب الهی است و خداوند ان را می پذیرد و در عوضش گناهان او را می بخشد.^۵

این همان نمازی است که اگر آدمی بداند چقدر رحمت الهی او را فرا گرفته هیچگاه سر از سجده بر نمی دارد!^۶

این همان نمازی است که ابلیس را سخت عصبانی می کند و او را هزاران فرسخ از آدمی دور می نماید.^۷

این همان نمازی است که انسان را عبد و بنده خدا می کند.

این همان نمازی است که باعث می شود انسان هیچوقت در ضرر و خسارت نیافتد.^۸

حضرت علی (ع) فرمودند: « الصلاة قربان كل تقى، نماز خواندن، برای هر شخصی^۴ پرهیزگار وسیله نزدیکی به خدا است.» نهج البلاغه، کلمات قصار 136
:- قال رسول الله - صلى الله عليه و اله

من صلى ركعتين، ولم يحدث فيهما نفسة بشىء من امور الدنيا، غفر الله له ذنوبه؛ کسی که دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت، قلب خود را به چیزی از امور دنیا مشغول نکند، خداوند گناهانش را می آمرزد.

^۵(بحار الانوار، ج 84، ص 249)

:- قال على - عليه السلام

لويعلم المصلى ما يغشاه من الرحمه لما رفع راسه من السجود؛ اگر نمازگزار بداند که چقدر از رحمت (خداوند تعالی) او را فرا گرفته است، سرش را از سجده بر نمی دارد.

^۶(غرر الحكم، ص 261)

:- عن الامام المهدي - عليه السلام

ما ارغم انف الشيطان بشىء مثل الصلاة فصلها و ارغم انف الشيطان؛ هیچ چیز مثل نماز بینی شیطان را به خاک نمی مالد و او را خوار نمی کند، پس نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

^۷(بحار الانوار، ج 53، ص 182)

این همان نمازی است که زاد و توشه دنیا و آخرت مومن است.^۹

اگر انسان می خواهد دژی محکم در مقابل شیطان داشته باشد، باید نماز
باخشوع بخواند.^{۱۰}

اگر می خواهید درهای آسمان باز شود تا اعمال انسان بالا برود و مورد
قبول درگاه الهی قرار گیرد نماز با خشوع و در اول وقت آن بخوانید.^{۱۱}

-قال الصادق - علیه السلام

ما خسر و الله من اتى بحقيقه السجود و لو كان فى العمر مره واحده؛
به خدا قسم کسی که حق سجود را به جای آورد و سجده حقیقی نماید، به هیچ عنوان
زیان متوجه او نشود، گرچه در تمام مدت عمر چنین سجودی را یک بار به جای آورد
⁸(بحارالانوار، ج 85، ص 126)

-قال رسول الله - صلى الله عليه و اله

الصلاه زاد للمومن من الدنيا الى الاخره؛
نماز زاد و توشه مومن در دنیا برای آخرت می باشد
⁹(بحارالانوار، ج 82، ص 232)

-قال على - علیه السلام

الصلوه حصن من سطوات الشيطان؛
نماز دژ و قلعه مستحکمی است که نمازگزار را از حملات شیطان نگاه می دارد
¹⁰(غرر الحكم، ص 56. میزان الحكمه، ج 5، ص 367)

-قال الصادق - علیه السلام

اذا دخل وقت صلاه فتحت ابواب السماء لصعود الاعمال؛
هنگامی که وقت نماز فرا می رسد، درهای آسمان برای بالا رفتن اعمال باز می شوند
¹¹(وسائل الشيعه، ج 3، ص 87)



فرمایشات ایه الله محمد جواد انصاری درباره رسیدن به معرفت...

مقام ولایت اهل بیت (ع)

ولایت، ظهور توحید

و امام جایگاه و محل شناخت خداست و خالص در توحید او و آن که «
بخواهد به خدا برسد باید از امام شروع کند، و هر که بخواهد به محبت و
عشق خدا دست پیدا کند، امام واسطه است» واسطه فیض بین آسمان و
زمین « و آخرین پرده بین خدا و انسان. و اگر ریسمان ولایت محکم
» نباشد، رفتن به آسمان محال و شناخت خدا نیز غیر ممکن است
این عقیده انصاری همدانی است.

آیت الله سید علی محمد دستغیب در این باره می گوید
او معتقد بود که ظهور توحید، ولایت است و بلکه ولایت منک در «
توحید است و این دو از هم جدایی ندارند. می گفت آن که وارد اسرار
الهی شود ولیّ خدا و متصل به خدا و هادی راه خداست و نمی شود ولیّ
خدا موحد باشد اما ولایت نداشته باشد. وارد اسرار الهی شده باشد، اما
سر تسلیم در مقابل پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) که مظهر اتمّ اسماء و
صفات الهی اند، فرود نیاورده باشد و برای همین انصاری همدانی در
» مقابل ائمه(ع) مثل یک بنده و غلام بود

دکتر علی انصاری نقل می کند

اصلاً از آثار ولایت است که ابواب توحید بر انسان باز می شود و اگر «
شخص ولایت صحیح داشته باشد باید به توحید برسد، وگرنه این ولایت
» نتوانسته در وی آن چنان که باید اثر خودش را بگذارد

آقای حاج احمد انصاری نیز در این مورد می گوید
آن توحید که از ولایت جدا باشد و یا ولایتی که از توحید جدا باشد، «
اصلاً ارتباطی به عرفان واقعی اسلامی ندارد. و روی این مطلب خیلی
اصرار داشت که اگر کسی موحد باشد حتماً این توحیدش باید توأم با
ولایت محمد و آل محمد(ص) باشد و به خاطر همین ما هفتگی منزلمان
روضه خوانی داشتیم و ایشان از افرادی که واقعاً خودشان اطمینان خاطر
داشتند که مخلصند دعوت می کرد و مجلس می گذاشت، دوستان و
رفقاییشان می آمدند و روضه خوانی برقرار می شد

امام(ع)، واسطه فیض بین آسمان و زمین
و آسمان و زمین خلق نشد مگر به خاطر آن ها
و امام اسم جامع و مظهر اسماء الله شد و خلیفه او، و امام مثل اعلا
خداست، کتاب مبین و واسطه فیض است

دکتر علی انصاری می گوید

ایشان در مورد ائمه(ع) می گفتند ائمه وجود ممتازی هستند که «
خداوند آن ها را سر حلقه کائنات خلق کرده و این علت غائی و هدف
نهایی آفرینش است. هدف نهائی آفرینش این بوده که خداوند به طفیلی
وجود این ها دیگران را خلق کرده است و ایشان تا این حد به محمد و

آل محمد(ص) احترام می گذاشتند. البته نه به این معنا که من خودم را مثلاً فدای امام حسین علیه السلام می کنم و فدای امام علی علیه السلام میکنم و قضیه تمام می شود؛ نه! اگر انسان به ائمه اطهار(ع) اظهار محبت کند و بعد هر کاری دلش خواست بکند و هزاران خلاف مرتکب شود، این اصلاً با ولایت سازگاری ندارد.

مرحوم پدر می فرمودند

ولایت واقعی و دوستی ائمه اطهار(ع) آنجایی مؤثر است که انسان را « سریع و بدون درگیری به معرفت و حقیقت برساند. انسان در سایه آن بزرگواران زودتر به نتیجه می رسد و این اثر ولایت حقیقی است. در حالی که خود من می بینم تا آخر عمر یک عده ای به خیال خودشان مجالس بر پا کرده و روضه خوانی می کنند و به سر و صورتشان می زنند، ولی وقتی انسان وارد جزئیات زندگیشان می شود می بیند این ها « . در باب معرفتی آن چنان که باید نیستند

ایشان می گفتند ولایتی که انسان را به معرفت نرساند و چشم های باطنی انسان را روشن نکند و نتواند آسان حقایق را درک کند، ولایتی « . خود بافته است و تصویری بیش نیست

در این مورد آیت الله سید مهدی دستغیب نیز می گوید

بله از جمله محالات یکیش اینه که بدون ولایت ائمه اطهار(ع) کسی «

برسه به معرفت خدای تعالی

تفکر و مکاشفه در وادی السلام نجف

مرحوم قاضی که از تجملات دنیا وارسته بود در نجف اشرف به قبرستان وادی السلام می رفت و ساعت های طولانی به تفکر و مکاشفه می پرداخت تا هر چه بهتر بتواند دل از دنیا کنده و به مشاهده دوست نائل شود.

مرحوم آیت الله محمد تقی آملی - از شاگردان آن بزرگوار - می فرماید: من مدت ها می دیدم که مرحوم قاضی دو سه ساعت در وادی السلام می نشینند، با خود می گفتم: «انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه ای روح مردگان را شاد کند، کارهای لازم تر هم هست که باید به آن ها پرداخت!» این اشکال در دل من بود اما به احدی ابراز نکردم، حتی به صمیمی ترین رفیق خود از شاگردان استاد.

مدت‌ها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش می‌رفتم، تا آن که از نجف اشرف بر مراجعت به ایران عازم شدم ولیکن در مصلحت بودن این سفر، تردید داشتم.

این نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطلع نبود. شبی بود می‌خواستم بخوابم؛ در آن اتاقی که بودم، در تاقچه پائین پای من کتاب بود؛ کتاب‌های علمی و دینی. در وقت خواب، طبعاً پای من به سوی کتاب‌ها کشیده می‌شد، با خود گفتم: برخیزم و جای خواب را تغییر دهم یا لزومی ندارد، چون کتاب‌ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، و این، هتک حرمت کتاب نیست. بالاخره بنا بر آن گذاشتم که هتک حرمت نیست و خوابیدم.

صبح که به محضر استاد، مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم: فرمود: «علیکم السلام! صلاح نیست شما به ایران بروید. و پا دراز کردن به سوی کتاب‌ها هم هتک احترام است.» بی اختیار حول زده گفتم: «آقا! شما از کجا فهمیده‌اید؟» فرمود: «از وادی‌السلام فهمیده‌ام.» ایشان می‌فرمود:

ایشان نماز اول وقت را عامل صعود و تعالی می‌دانست. حدیث عنوان بصری را برای گذشتن از نفس اماره و خواهش‌های مادی و طبعی و شهوی و غضبی به مریدانش دستور داده بود. بر حفظ اسرار الهی و کتمان توصیه می‌فرمود. دعای احتجاج را برای هنگام خواب دستور می‌دادند. برای تقویت حافظه آیت الکرسی و معوذتین را سفارش می‌فرمودند. در هنگام اضطراب و ناراحتی روحی می‌فرمود که این‌ها را بخوانید: لا اله الا هو وحده لا شریک له له الحمد و له الملك وهو علی کلشیء قدير. اعوذ بالله من همزات الشیاطین واعوذ بک ربی من ان يحضرون ان الله هو السميع العليم ” می‌فرمودند: همیشه در یک مسجد نماز نخوانید. به مساجد دیگر هم بروید. هر جا دیدید حال بهتری داشتید

آنجا نماز بخوانید و گرنه تغییر دهید. توقف بی مورد است. باید دائماً
دنبال حال بود و منتقل شد

کلید سعادت دنیا و آخرت

سید علی آقا قاضی در یکی دیگر از نامه هایش چنین می نگارد: «بسم
الله الرحمن الرحیم، بعد حمدالله جل شأنه و الصلاة والسلام علی رسوله و
آله؛ حضرت آقا! تمام این خرابی ها که از جمله است وسواس و عدم
طمأنینه، از غفلت است؛ و غفلت کمتر مرتبه اش، غفلت از اوامر الهیه
است و مراتب دیگر دارد که به آنها این شاء الله نمی رسید و سبب تمام
غفلت، غفلت از مرگ است و تخیل ماندن در دنیا؛ پس اگر می خواهید
از جمیع ترس و هراس و وسواس ایمن باشید دائماً در فکر مرگ و
استعداد لقاء الله تعالی باشید و این است جوهر گرانبها و مفتاح سعادت
دنیا و آخرت؛ پس فکر و ملاحظه نمائید چه چیز شما را از او مانع و
مشغول می کند!»

و به جهت تسهیل این معنی چند چیز دیگر به سر کار بنویسد بلکه از
آنها استعانتی بجوئی:

اول - بعد از تصحیح تقلید یا اجتهاد مواظبت تامه به فرائض خمسه و
سائر فرائض در احسن اوقات؛

و سعی کردن که روز به روز خشوع و خضوع بیشتر گردد؛

و تسبیح صدیقه طاهره - صلوات الله علیها - بعد از هر نماز؛

و خواندن آیه الکرسی - کذلک -

و سجده شکر و خواندن سوره «یس» بعد از نماز صبح؛

و «واقع» در شبها؛

و مواظبت بر نوافل لیلیه؛

و قرائت مسبّحات در هر شب قبل از خواب و خواندن معوذات در

شفع و وتر و استغفار هفتاد مرتبه در آن و ایضاً بعد از صلاة عصر؛

و این ذکر را بعد از صلوات صبح و مغرب یا در صبح و عشاء ده دفعه بخوانید: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الحمد و له الملك و هو على كل شيء قدير، أعوذ بالله من همزات الشياطين و أعوذ بك ربى أن يحضرون إن الله هو السميع العليم.»
مدتی به این مداومت نمائید بلکه حالی رخ دهد که طالب استقامت شوید إن شاء الله تعالى

نماز ایه الله سید علی قاضی

آیت الله نجابت به نقل از ایشان گفته است: «فقر و بی پولی و اولاد زیاد همواره به من فشار می آورد اما هنگامی که سرنماز می ایستم خداوند تبارک و تعالی لذت عبودیت را به قسمی به بنده می فهماند که قریب به یک ساعت نماز طول می کشد و پس از نماز فکر می کنم این لذت عبودیت در نشئه بعدی به نحوی که عبودیت و ربوبیت حفظ شود آیا
»!نصیبمان می شود یا نه؟

روزی ایشان ناراحت بودند. علت ناراحتی سوال شد. فرمودند چند روزی

است در فکرم اگر بهشت رفتیم وانجا نگذاشتند نماز بخوانیم چه کنیم؟

به او می گویند: تو و اینهمه اهل و عیال و خرج زیاد و بی پولی؟ می

گوید: «این حال را دوست دارم. در مقابل آن غنای مطلق باید فقیرترین

باشم، وقتی پول ندارم احساس نیاز بیشتری به خدا می کنم و التفاتم به

خدا بیشتر می شود و در آن حال با خود می اندیشم آیا این لذایذی که

«از نماز نصیبم می شود، در برزخ هم نصیبم می شود

آیت الله قاضی می گوید: «گاهی طلبکار به در منزل می آید و در خانه

چیزی نیست تا بدهم. از هر طرفی در فشارم، ولی در نماز به برکت خود

خدا مثل این که نه زن دارم و نه بچه و نه قرضی؛ مشغول نماز که می

شوم آهنگ افلاک را می شنوم. از خدا خواسته ام که این سماع را از من

«برندارد

.او شب ها نیز آرام و قرار نداشت

آیت الله نجابت می فرمود: «سید علی قاضی کم می خوابد و مکرر بیدار

می شود مثل کسی که دنبالش کرده اند، این عشق، این جنون الهی مگر

برای او خواب گذاشته است، بیدار می شود و به نماز مشغول می شود، اما نه چهار رکعت، نه ده رکعت و یازده رکعت که تا بیست رکعت و بیشتر». و توصیه ایشان به علامه طباطبائی معروف است که: «دنیا می». خواهی نماز شب بخوان، آخرت می خواهی نماز شب بخوان

باید بیدار شوم!

خودش می گوید: «۲۰ سال تمام است که وضو دارم و بی وضو نبوده ام، الا حین تجدید وضو و نخواید مگر با طهارت آبی». یک روز هم که فرزندشان از ایشان می پرسد شما چه می کنید که هر وقت می خواهید بیدار شوید، این قدر راحت بیدار می شوید؟ آیه آخر سوره کهف را می خوانید؟ جواب می شنود که: «نه، بیدار می شوم چون باید بیدار شوم

سجده های طولانی

آیت الله کشمیری می فرمود: «در ایامی که در نجف خدمت مرحوم قاضی مشرف می شدم گاهی به منزلشان که می رفتم می دیدم ایشان در سجده هستند و آن قدر سجده ایشان طولانی بود که من خسته شده و از»! منزل بیرون می آمدم!^{۱۲}

سالک بدون نماز شب ره به جایی نخواهد برد!

¹² <https://www.magiran.com/article/2429873>

مرحوم ایه الله میرزا جواد ملکی تبریزی می فرماید: استادم [ملاحسینقلی
همدانی] به من فرمود: ((فقط متہجدین هستند کہ بہ مقاماتی نائل می
گردند و غیر آنان بہ هیچ جایی نخواهند رسید)).

شب مردان خدا روز جهان افروزست
روشنان را بہ حقیقت شب ظلمانی نیست

گنج سعادت را از برکت بیداری و دعای سحر گاهی می توان بہ دست
آورد:

هر گنج سعادت کہ خدا داد بہ حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

ہمہ پیامبران و امامان و اولیاء خدا و علمای ربانی، سحر خیز بودند

بعضی ہمہ شب را بیدار بودند بعضی دوساعت مانده بہ اذان صبح و

طلوع فجر صادق. بعضی بیشتر و بعضی کمتر

درباره سحر نوزدهم ماه مبارک رمضان که حضرت در آن روز ضربت خوردند روایت شده: بعد از رسیدن به مسجد، حضرت اول با سپیده سحر خداحافظی کرد: ای طلوع فجر! از روزی که علی به دنیا آمده، نشده تو بیدار باشی و چشمان علی در خواب؛ اما این شب، آخرین شبی است که چشم علی را بیدار می یابی .

عَنْ الْإِمَامِ الرَّضَا (ع) فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ (ع) كَانَ قَلِيلَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ، كَثِيرَ السَّهَرِ، يُحْيِي أَكْثَرَ لَيَالِيهِ مِنْ أَوْلَاهَا إِلَى الصُّبْحِ وَ كَانَ كَثِيرَ الصِّيَامِ .

در حدیثی از امام رضا (ع) رسیده است که حضرت علی علیه السلام همواره اندکی از شب را می خوابید. بسیاری از شبها بیدار بود. بیشتر شبها از اول شب تا صبح بیدار بود و بسیار روزه می گرفت. بعضی اولیاء خدا اگر سحری خواب می ماندند اون روز رو لباس سیاه می پوشیدند و عزادار می گردیدند.

حسنعلی نخودکی

ایشان از سن دوازده سالگی تا پانزده سالگی تمام سال شبها را تا صبح بیدار می ماند و روزها روزه می گرفتند. و از پانزده سالگی تا پایان عمر بربرکتش هر ساله سه ماه رجب و شعبان و ایام البیض هر ماه را روزه می گرفتند و شبها تا به صبح نمی خوابیدند. (نشان از بی نشان ها ص 16)

مرحوم سیدعلی قاضی می گفتند: سحر بیدار شوید حتی اگر نماز نخوانید اشکال ندارد. بیدار شوید دوع یا انگور یا چیز دیگر بخورید

در روایات آمده است حضرت علی (ع) شبی از مسجد بیرون آمد. جمعیتی را دید که به حضرت پیوستند و با حضرت حرکت کردند. حضرت از حرکت ایستاد. سپس فرمود: «شما کیستید؟» گفتند: «از شیعیان شمایم». حضرت با دقت در چهره های آنان نگریست. سپس فرمود: «نمی دانم چیست که سیمای شیعه را در شما نمی بینم!» گفتند: «ای امیرمؤمنان! مگر سیمای شیعه چگونه است؟» حضرت فرمود:

صَفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهْرِ، عُمَشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ حُدْبُ الظُّهُورِ مِنَ الْقِيَامِ خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ دُبْلُ الشَّقَاهِ مِنَ الدَّعَاءِ عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ الْخَاشِعِينَ .

بر اثر شب زنده داری زرد چهره اند. بر اثر گریه از خوف خدا چشمانشان به هم خورده است. بر اثر عبادت و شب زنده داری گوژپشتند. بر اثر روزه شکم های آنان لاغر شده است. بر اثر دعا لب هایشان خشکیده است و غبار خشوع کنندگان بر آنان است

:پیامبر (ص) فرمود

. أَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى صَلَاةُ دَاوُدَ كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَ يَقُومُ ثُلُثَهُ وَ يَنَامُ سُدُسَهُ

دوست‌داشتنی‌ترین نماز نزد خداوند نماز حضرت داوود است؛ همواره نیمی از شب را می‌خوابید و برای عبادت، یک‌سوم شب را برمی‌خاست و یک‌ششم دیگر را به خواب می‌رفت

خداوند به حضرت موسی (ع) فرمود

قُمْ فِي ظِلْمَةِ اللَّيْلِ اجْعَلْ قَبْرَكَ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَانِ

در تاریکی شب به پاخیز و با سحر خیزی (ومناجات) مدفن خود را باغی از باغ‌های بهشت ساز

پیامبر (ص) در وصایای خویش به «عبدالله بن مسعود» از عبادت، زهد و نیایش حضرت سلیمان نبی (ع) خبر می‌دهد و می‌فرماید

ای پسر مسعود! حضرت سلیمان با آن سلطنت که داشت نان جو می‌خورد و به مردم نان گندم سفید می‌داد. لباس پشمی می‌پوشید. وقتی به طور کامل تاریکی شب او را فرا می‌گرفت، دست‌هایش را به گردنش می‌بست و با این حالت به عبادت خدا، شب را به صبح می‌برد .

نوف بکالی» می‌گوید: در یکی از شب‌ها حضرت علی (ع) را دیدم که از بستر برای عبادت برخاست. نگاهی به ستارگان افکند و به من فرمود: «خوابی یا بیدار؟» گفتم: «بیدارم» فرمود

يا نَوْفُ! طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبِينَ فِي الآخِرَةِ، أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا وَ تَرَابَهَا فِرَاشًا وَ مَاءَهَا طِيبًا وَ الْقُرْآنَ شِعْرًا وَ الدُّعَاءَ دِثَارًا، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ

يا نَوْفُ! إِنَّ دَاوُدَ (ع) قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشْرًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ أَوْ صَاحِبَ كُوبَةٍ

ای نوف! خوشا به حال آنان که از دنیای حرام چشم پوشیدند و دل به آخرت بستند. آنان مردمی‌اند که زمین را تخت، خاک را بستر، آب را عطر، قرآن را پوشش زیرین و دعا را لباس رویین خود قرار دادند و با روش عیسی‌ای مسیح با دنیا برخورد کردند. ای نوف! همانا داوود پیامبر (ع) در چنین ساعتی از شب

بر می‌خواست و می‌گفت: «این ساعتی است که دعای هر بنده‌ای به اجابت می‌رسد، جز باجگیران، جاسوسان، شبگردان و نیروهای انتظامی حکومت ستمگر و نوازنده طنبور و طبل

» .

حسن بصری می‌گوید:

ما كانَ في هَذِهِ الْأُمَّةِ أَعْبَدُ مِنْ قَاطِمَةَ كَانَتْ تَقُومُ حَتَّى تَوَرَّمَ قَدَمَاهَا .

عابدتر از فاطمه در میان امت نمی‌توان یافت؛ زیرا به حدی مشغول عبادت می‌شد که پاهایش ورم می‌کرد

بر اثر معرفت با مصیبت فرزند بجای فزع و جزع، اینگونه خوب برخورد کرد...

از انس بن مالک روایت شده است که ابوطلحه انصاری - رضی الله عنه - را پسری بود و مریض شد. ابو طلحه از خانه بیرون رفته و پسر وفات یافت چون به خانه آمد پرسید پسرم چگونه است ؟ ام سلیم که مادر

پسر بود گفت : اینک آرام شد و خوابش ربوده است آن گاه غذا خوردند و خفت و خیزی بسزا کردند و چون فراغت یافتند، ام سلیم با ابو طلحه گفت : فرزندات وفات یافته است . پس به تجهیز او پرداختند. و چون صبح شد. ابو طلحه خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - رسید و ماجرا را به عرض آن حضرت رساند. فرمود: آیا دیشب عروسی کردید؟ عرض کرد: آری فرمود: اللهم بارک لهما خداوندا برای این مرد و زوجه اش برکت ارزانی دار پس ام سلیم پسری زایید و به ابو طلحه گفت او را خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد حضرت او را عبدالله نامید

مادر شهید گفت اگر برای تبریک امید خوش امید

و روایت شده است که صلت بن اشم در جهادی بود و پسری همراه داشت او را گفت : ای پسرک من !به پیش شو و جهاد کن تا ثواب صبر و احتساب را از شهادت تو در یابیم . پسر پیش رفت و جنگ کرد و کشته شد. زنان نزد مادرش معاذه عدویه زوجه او فراهم شدند، گفت : اگر

برای تهنیت نزد من امید مرحبا بر شما باد و اگر برای تعزیت آمده
اید باز گردید....

مهربانی خدا حد و حدود ندارد...

آیات و روایات درباره رحمت الهی

علاوه بر 113 بار بسم الله الرحمن الرحيم که در ابتدای سوره ها آمده ، در آیات مختلف به مساله خیلی مهم مهربانی خداوند اشاره شده است. از جمله:

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ^{۱۳}: پروردگار شما رحمت را بر خود واجب « کرده است.

همچنین در سوره اعراف آمده است «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^{۱۴}: رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا^{۱۵}: از رحمت (..خداوند نا امید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا^{۱۶}: و هیچ جنبنده ای در « زمین نیست جز آنکه رزقش به عهده خداست

رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ^{۱۷} رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می (اندوزند بهتر است.

¹³ انعام / ۵۴

¹⁴ اعراف / ۱۵۶

¹⁵ زمر / ۵۳

¹⁶ هود / ۶

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ، الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ^{۱۸}؛ و بشارت ده به
استقامت کنندگان! آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند:
«ما از آن خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم!» اینها، همان‌ها هستند که
الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده

{ان الله بالناس لرؤف رحيم(حج 65)}

حقیقتاً خدا نسبت به مردم، مهربان و با رحم است {

و آیات دیگر....

روایات:

¹⁷زخرف ۳۲/

¹⁸بقره ۱۵۵-۱۵۷/

لَوْ تَعْلَمُونَ قَدْرَ رَحْمَةِ اللَّهِ لَاتَّكَلَّمْتُمْ : قال رسول الله صلى الله عليه و آله
[عَلَيْهَا].¹⁹

[اگر میزان رحمت الهی را می دانستید به آن پشت گرم می شدید]

رسول مکرم صلی الله علیه و آله در روایت دیگری می فرمایند
انَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مِئَةَ رَحْمَةٍ فَرَحْمَةٌ بَيْنَ خَلْقِهِ يَتَرَاخَمُونَ بِهَا، وَادَّخَرَ
[لِأَوْلِيَائِهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ].²⁰

خداوند را یکصد رحمت است، رحمتی از آن، همه خلائق را کافی است [و نود و نه رحمت را برای اولیاءاش قرار داده است]

به امام سجاد علیه السلام عرضه داشتند

حسن بصری گوید عجیب نیست که هلاک شده، چگونه و چرا هلاک می
شود، بلکه تعجب در اینجاست که نجات یافته از عذاب الهی چگونه
نجات یافته است؟ حضرت در پاسخ این طرز فکر که حکایت از سختی
عذاب قیامت و اشتغال آن بر همه و رهایی یافتن افراد معدودی می کند،

¹⁹کنز العمال، 10387

²⁰همان، 5668

فرمودند

أَنَا أَقُولُ: لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَى كَيْفَ نَجَى، وَ أَمَّا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ
[هَلَكَ مَعَ سِعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ].²¹

من می گویم: تعجبی نیست که نجات یافته چگونه نجات می یابد، [عجیب این است که هلاک شده با وسعت رحمت الهی، چگونه هلاک شده است؟]

امام صادق علیه السلام می فرمایند

بنده ای گنهگار را به صحنه محاسبه در قیامت وارد می کنند و او از کثرت خطاهایش می گرید. به او خطاب می شود چرا گریه می کنی؟ پاسخ می دهد برای اینکه رسوا می شوم، و مفتضح می گردم و خلائق به گناهانم واقف می شوند.

به وی گفته می شود، در دنیا گناه می کردی و می خندیدی و ما تو را با آن حال رسوا نکردیم، اینک که گناه نکرده و گریه سر داده ای چگونه

²¹. بحار الأنوار، ج 78، ص 153

رسوایت کنیم

آن حضرت نیز فرموده است

اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ ابْلِيسُ فِي
[رَحْمَتِهِ] ۲۲

چون روز قیامت فرا رسد خدای متعال رحمتش را چنان می گستراند [بطوریکه ابلیس هم طمع رحمت او می نماید]

باید به خدا که مولا و ارباب ما است بگوییم هر چه تو بگویی سمعا و

طاعتا....

یکی از عرفا در بیان تفسیر بندگی و سرسپردگی به فرامین الهی، می فرمودند: « بندگی تنها، در بجای آوردن نماز و روزه و احکام شرعی خلاصه نمی شود. حقیقت بندگی که این چیزها نیست. بندگی یعنی، عبد در برابر مولایش هیچگونه اراده ای از خود نداشته باشد؛ و هر چه صاحبش اراده کند، بنده نیز همان را اطاعت کند.

بنده آن باشد که بند خویش نیست / جز رضای خواجه اش در پیش نیست

شخصی غلامی خرید

بعد از آنکه به خانه رسیدند، از او پرسید: چه می خوری؟

غلام جواب داد: هر چه شما بدهید. پرسید چه می پوشی؟

جواب داد: هر چه تو بپوشانی. پرسید چه کاری انجام می دهی؟

جواب داد: هر کار که شما واگذار کنید.

ارباب گفت این واقعا شرط بندگی است که هرچه مولا بگوید انجام
دهدواز خود نظری نداشته باشد

پس ما هم باید در مقابل مولای خود، خداوند حکیم اینگونه باشیم و به
هر تقدیری برای ما بفرماید تسلیم باشیم...

حضرت آیت‌الله بهجت قدس سره [؟]

رسیدن به [مقامِ الله و [قرار گرفتن] در مسیر تقرب الی‌الله برای هر [کسی که متوجه خودسازی می‌شود [راهش] این است که باید کاری کند که مسافت و فاصله‌ای که با مولای خود دارد دورتر نشود. حالا نزدیک‌تر نشد عیبی ندارد، [اما] سعی کند خود را در این موقعیتی که هست حفظ

کند. یعنی اول سعی کند دور نشود تا کم کم به جلو حرکت و خود را به
مولا نزدیک کند^{۲۳}



مقام رضا علامت داشتن معرفت است...

در چهار جای قرآن کریم آمده است: «رَضِيَ ا... عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ؛

خداوند از آنها راضی است و آنها از خدا راضی هستند.» خدای متعال

در آیات پایانی سوره بینه می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

برگی از دفتر آفتاب، ص ۱۴۲^{۲۳}

أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ... رَضِيَ ا... عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ.

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات هستند. خدا از راضی است و آنها [هم] از خدا راضیند.

چرا ادم باید از خدا راضی باشد؟

زیرا می داند خداوند هیچوقت ظلم نمی کند..می داند خداوند خیلی

مهربان است.می داند خداوند خیلی بخشنده است. می داند خداوند

حکیم است. می داند خداوند از همه چیز او خبر دارد.می داند

خداوند بهترین رفیق اوست. بهترین طبیب اوست. بهترین وکیل اوست.

بهترین یاری کننده اوست. بهترین سرپرست اوست

.پس به هرچه خدا برایش مقدر کند رضایت دارد

کسی که مقام رضا را دارد دچار تحول عظیمی در زندگی میشود. مثلا

جایی می رود که خدا دوست دارد. حرفی می، زند که خدا دوست دارد.

با کسی رفیق میشود که خدا دوست دارد. لباسی می پوشد که خدا

دوست دارد. جایی خرج می کند که خدا دوست دارد. جایی نگاه می کند

که او دوست دارد. سخنی می شنود که او دوست دارد. کتابی می خواند
که او دوست دارد و.....

در نهایت موقع مردن از، طرف خدا بش خطاب می شود:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (فجر ایه 27) ای نفس مطمئنه

ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (فجر 28) بسوی خدایت برگرد درحالی که
راضی هستی و خدا از تو راضی است.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (فجر 29) پس داخل بندگانم شو

وَادْخُلِي جَنَّتِي (فجر 30) و داخل بهشتم شو



خدا از همه خوش قول ترین است....

اسامی خداوند نشان دهنده اهمیت وفای به عهد و صادق بودن است

یا من فی عهده وفی...

یا من هو فی وفائه قوی...

یا من وعده صادق...

یا موفی العهد...

یا وافی...

یا من قوله حق...

یا موفی من استوفاه...

یا کثیرالوفا...

یا من وعده صادق...

یا صادقاً لا یخلف...

خدا قول داده به کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پاداش بدهد.

داستانهایی واقعی وجود دارد که نشان می دهد خداوند به قولش عمل کرده است. به یک نمونه اشاره نمایم:

قصاب در عالم برزخ پادشاهی می کند

مرحوم نراقی در کتاب خزاین از یکی از موثقین، نقل نموده است که: روز سه شنبه ای

در یکی از سالها، به خانه یکی از دوستان که نزدیک قبرستان بود، رفتیم. سپس تصمیم گرفتیم که بزیارت اهل قبور برویم. وقتی بر روی قبرهانشسته بودیم، یکی از رفقا به شوخی، خطاب به یکی از قبرها که نزدیکمان بود، گفت: ای صاحب قبر! ایام عید است! آیا از ما پذیرائی نمی کنی؟ ناگاه صدائی از قبر بلند شد که گفت: هفته دیگر، سه شنبه، همه همینجا مهمان من هستید! همه ما وحشت کردیم! و گمان کردیم تا روز سه شنبه بیشتر، زنده نیستیم! مشغول وصیت و توبه و اصلاح کارهایمان شدیم! اما از مرگ خبری نشد! روز سه شنبه، قسمتی از روز که گذشت، باهم جمع شدیم و گفتیم که بر سر همان قبر برویم. شاید منظور مردن نبوده است! وقتیکه سر قبر رفتیم، یکی از ماها گفت: ای صاحب قبر! به وعده خود عمل کن! صدائی بلند شد که بفرماید! ناگاه باغی در جلو چشم ما ظاهر شد، در نهایت طراوت و صفا، با نهرا و درختهای

میوه و مرغهای خوش الحان! به ساختمان زیبائی رسیدیم و دیدیم که شخصی خوش سیما با خدمتکاران خود، نشسته است! چون ما را دید، با انواع و اقسام شیرینیجات و میوه هایی که در عمرمان ندیده بودیم، از ما پذیرائی کرد! هرچه می خوردیم، چنان لذت داشت که سیر نمی شدیم!... از او سؤال شد که: از کجا به این مقام رسیدی؟ گفت: من قصاب بودم! دو خصلت را همیشه رعایت کردم: کم فروشی نکردم! نماز اول وقتم، ترک نشد

عبادت و بندگی

تنها راه رسیدن به کمال، بندگی درگاه خداوند است

برای رسیدن به خدا باید عبد باشیم

هر چقدر عبد تر باشیم بیشتر به خدا نزدیک می شویم

بالاترین مقام معنوی پیامبر اسلام این بود که عبد خدا شد

اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله شهادت می دهم که محمد، عبد و رسول
خداست.

آری حضرت محمد(ص) عبد واقعی خدا بود و چه کسی از پیامبر بنده
تر؟

روی سنگ قبر آیه الله بهجت نوشته است((العبد)

و مظهر عبادت و بندگی، نماز است. عبد شدن بدون نماز میسر نیست

نماز بهترین جلوه بندگی است . وقتی مقابل خداوند مهربان سجده می

کنیم به خدا خیلی نزدیک هستیم.

خوشا آنانکه الله يارشان بی*بحمد و قل هو الله کارشان بی *خوشا آنانکه
دایم در نمازند*بهشت جاودان بازارشان بی (باباطاهر)

یکی از جلوه های مهربانی و رحمت خداوند رحیم آنست که اجازه داده
در برابرش نماز بخوانیم و از دهها بلکه صدها برکت نماز بهره مند
شویم.

خدا اجازه داده هر وقت خواستیم با او حرف بزنیم

در حالی که برای ملاقات با پادشاهان و روسای جمهور باید از دهها موانع
بگذریم شاید موفق با دیدار با آنها بشویم ولی خداوند قادر متعال که همه
قدرتها درمقابلش ذلیل و خاضعند، به همه بندگانش بدون هیچ تمایز و
تبعیضی اجازه داده تا هر ساعتی خواستند با او در نماز ملاقات کنند. با او
حرف بزنند و خواسته های خود را در قنوت به هر زبانی خواستند
بگویند و او را تسبیح و تقدیس نمایند...

. یکی از بندگان صالح خداوند امام رضا علیه السلام می باشند.

امام رضا علیه السلام خیلی عبادت می کردند

امام علیه السلام بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید ، مشغول ذکر می شد .
سپس تا زمانی که خورشید بالا می آمد ، به سجده می رفت
در منزل امام علیه السلام ، زنی مأمور بود تا زن ها را برای نماز شب بیدار
نماید .

امام علیه السلام هر سه روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود اگر
بخواهم می توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ آیه ای را
نمی خوانم الا اینکه درباره آن فکر می کنم که برای چه نازل شده و در
چه محلی فرو فرستاده شده است

اکثر شب ها را احیاء می داشت و هر شب نماز جعفر طیار را می خواند . و
اکثر روزها ، روزه بود

در بستر که دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت به گوش
می رسید .

وقتی در تلاوت قرآن به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم
شده بود ، گریه می کرد و از خدا بهشت را می طلبید و از جهنم به خدا
پناه می برد .

وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد ، فرمود

در این عبا هزار شب ، شبی هزار رکعت نماز خوانده‌ام ، و در این عبا
هزار ختم قرآن کرده‌ام .

امام رضا علیه السلام بعد از نماز ظهر ، سر به سجده گذاشته ، صد بار
می‌فرمود « شکراً لله » و بعد از نماز عصر سر به سجده گذاشته ، صدبار
می‌فرمود « حمداً لله

ادمی که اهل عبادت و اهل نماز نباشد از خدا دور است. و به کفر نزدیکتر
است. مگر اینکه توبه کند و نماز خوان شود

بعضی افراد می‌گویند درست است نماز نمی‌خوانیم ولی خدا را دوست
داریم! هرشب صلوات می‌فرستیم. دعا توسل می‌خوانیم و...

در حالی که در قیامت تا نماز قبول نشود سایر کارهای خوب هم قبول
نمی‌شود

لذا کسی که پیرو امام رضا علیه السلام است نباید نماز را حتی یک وعده ترک کند و علاوه بر نمازهای یومیه، اهل نماز شب و شب زنده داری هم باشد.

اثر معنویات در موفقیت ها:

نماز، و دعا و ذکر که توصیه شده در شبانه روز با آنها انس بگیریم آثار و برکات فراوانی دارند از جمله باعث میشود فکر و ذهن آدمی باز شود و به راه حل های درست دست پیدا کند و قفل های فکری باز، گردد. به چند نمونه اشاره میشود:

آقازاده ایه الله بهجت می گفت: من به پدرم گفتم: شما چقدر دعا و [?] نماز می خوانید و ذکر می گوئید؟! شما روزی پنج شش ساعت درس دارید، چرا این قدر خودتان را با این عبادات خسته می کنید؟

مرحوم آیت‌الله بهجت فرموده بودند: «بابا! اثر این دعاها، نمازها و □ *
توسلات این است که گاهی درسی که فهم آن به سه ساعت مطالعه نیاز
دارد، من با ده دقیقه مطالعه می‌فهمم...»

نقل شده بوعلی سینا هرگاه مشکل علمی برایش پیش می‌آمد مسح می
رفت و دو رکعت نماز می‌خواند مشکلش حل می‌شد...

شهید تهرانی مقدم برای کشف فرمول موشک سه روز در حرم امام رضا
(ع) ماند تا آن را کشف کرد و...

ایه الله نایینی ابتدای درس بالای منبر کمی دعا و ذکر می‌گفت و اشکش
جاری می‌شد بعد درس را شروع می‌نمود...

حضرت امام در قم که بودند روزی دوبار حرم مشرف می‌شدند و در
نجف هر شب حرم مشرف می‌شدند و زیارت جامعه کبیره را می
خواندند....

شهید زین‌الدین به بسیجی‌ها می‌گفت هر وقت رزمندگان سحرها نماز
شب می‌خوانند در عملیات پیروز میشوند ولی هر وقت سحرها خوابند
در عملیات دچار مشکل میشوند....

ایه الله شیخ عبدالکریم حائری ،اول درس ایشان ،شخصی بنام صاحب
الزمانی اول روزه می خواند بعد ایه الله درس را شروع می کرد....
ایه الله نایینی می فرمود نماز شب شرط ان اجتهاد نیست ولی بی تاثیر در
اجتهاد هم نیست...

دعا و عبادت از بارزترین ویژگی های شخصیتی عالم عامل و عارف
ربانی، حضرت آیت الله بهجت (قدس سره) بود. ایشان وقت را همچون
طلا قیمت گذاری می کردند و برای لحظه های ایشان برنامه داشتند. در تمام
عمر شریفشان لحظه ای را هم از دست نمی دادند. در این میان بیشتر
ساعت های شبانه روزشان به دعا و عبادت اختصاص داشت و نزدیک به
دوازده ساعت طول می کشید. در میان برنامه های کاری خودشان نیز
اذکار و اوراد گوناگون بر لبانشان جاری بود، حتی زمانی که در میان
مطالعه از جا برمی خاستند تا از قفسه، کتابی را بردارند زیر لب ذکر
می گفتند. ایشان می فرمودند: «به تجربه برای من معلوم شده که اگر از
مسائل عبادی کم نشود، درسی که نیاز به یک ساعت مطالعه دارد، با ده
.»دقیقه تمام می شود

شروع عبادتشان از نیمه‌های شب بود. دو تا سه ساعت پیش از اذان صبح برای ادای نماز شب و عبادت از خواب برمی‌خاستند. زیر لب ذکر می‌گفتند و گاهی شعرهایی را زمزمه می‌کردند و پس از وضو مشغول عبادت و رازونیز با خداوند متعال می‌شدند. پس از اقامه نماز صبح، به تعقیبات نماز می‌پرداختند.

زیارت عاشورا و نمازش را به جا می‌آوردند و دعای علقمه را می‌خواندند. سپس صد سلام و صد لعن زیارت عاشورا را در میان کارهای روزمره و مسیر رفت و آمد به حرم یا کلاس می‌گفتند.

پس از انجام تعقیبات نماز صبح راهی حرم می‌شدند. برای مسیر حرم هم برنامه داشتند؛ پیاده به سمت حرم می‌رفتند و در مسیر ادامه تعقیبات نماز و دعای صباح و یستشیر را می‌خواندند.

حدود دو ساعت در حرم مشغول زیارت و سایر عبادات بودند. در حرم، زیارت جامعه و امین الله را می‌خواندند و به خانه بازمی‌گشتند. پس از اقامه نماز ظهر و عصر نیز نزدیک به یک ساعت ونیم به تعقیبات نماز ظهر و عصر می‌پرداختند.

پس از نماز مغرب و عشا هم که به خانه باز می‌گشتند نزدیک به یک ساعت ونیم به عبادت و دعا و تعقیبات مشغول می‌شدند.

پس از صرف شام به عباداتی همچون رازونیا با حضرت ولی عصر (ع)، قرائت قرآن و حدیث کسا می‌پرداختند.

هر شب نماز لیل‌الدفن را به نیت همه مؤمنانی که در آن روز از دنیا رفته‌اند می‌خواندند.

نیم ساعت پیش از خواب هم به اعمال پیش از خواب می‌پرداختند و همیشه با طهارت می‌خوابیدند. مقدار خوابشان در شبانه‌روز بیش از چهار ساعت نبود.

افزون بر همه این عبادات، در مناسبت‌ها و ایام خاص به اعمال مخصوص آن مناسبت‌ها و ایام می‌پرداختند:

پنج‌شنبه‌ها نماز حاجت -

شب‌های جمعه دعای کمیل -

روزهای جمعه نماز جعفر طیار (ع)، قرائت سوره صافات، دعای سمات و -
صلوات ضراب اصفهانی و... از برنامه‌های ثابتشان بود

اول هر ماه قمری نماز اول هر ماه را می‌خواندند -

سه ماه رجب، شعبان و رمضان را روزه بودند و به اعمال مخصوص هر -
یک می‌پرداختند

گریه های شعیب از معرفت بود....

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده فرمود: حضرت شعیب علیه السلام به عشق خدا آن قدر گریه کرد تا نابینا شد، خداوند او را بینا کرد، باز آن قدر گریست تا نابینا شد، باز خداوند او را بینا کرد، برای بار سوم نیز آن قدر به عشق الهی گریست که نابینا شد، خداوند باز او را بینا کرد، در مرتبه چهارم خداوند به او چنین وحی کرد

ای شعیب! تا کی به این حالت ادامه می دهی؟ اگر گریه تو از ترس « آتش دوزخ است، آن را بر تو حرام کردم، و اگر از شوق بهشت است، آن را برای تو مباح نمودم

شعیب علیه السلام عرض کرد

إِلٰهِهِ وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ، وَ لَكِنْ عُقِدَ حُبُّكَ عَلَيَّ قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ؛ ای خدای من و

ای آقای من! تو می‌دانی که من نه از خوف آتش دوزخ تو گریه می‌کنم،
و نه به خاطر اشتیاق بهشت تو، بلکه حبّ و عشق تو در قلبم گره خورده
که قرار و صبر ندارم تا تو را (با چشم دل) بنگرم و به درجه نهایی
»عرفان و یقین برسم، و مرا به عنوان حبیب درگاہت بپذیری

خداوند به شعیب فرمود: «اکنون که دارای چنین حالتی هستی به زودی
کلیم و هم سخن خودم موسی علیه‌السلام را خدمتگذار تو می‌کنم.»
(حضرت موسی علیه‌السلام بیش از ده سال چوپان حضرت شعیب
(.علیه‌السلام گردید)



خداوند شعله عشق خود را در دل این مرد روشن نمود...

فقیه عارف، حضرت آیت الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی
قدس سره، فرزند عالم ربانی حاج ملا فتحعلی همدانی، در سال 1281
شمسی در شهر همدان چشم به جهان گشود. از همان دوران کودکی
نشانه های عظمت روحی و استعداد عجیبی در ایشان مشاهده می گردید
و آینده ای روشن را نوید می داد

تحصیلات

آیت الله انصاری به لحاظ برخورداری از هوش بالا و قریحه ذاتی و هم چنین علاقه ای که نسبت به تحصیل ابراز می داشتند، از سن هفت سالگی دروس رسمی حوزه و صرف و نحو را نزد والد محترمشان شروع کردند، و بعد از رحلت پدر، تحصیلات خود را در محضر اساتید برجسته همدان ادامه دادند.

مهاجرت به قم

پس از اتمام سطوح عالی با تشویق اساتید خود عازم حوزه علمیه قم گردیدند و در حوزه درسی آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری قدس سره شرکت نمودند. پنج سال مدام از محفل نورانی مؤسس حوزه علمیه قم و دیگر اساتید، بهره بردند و به رتبه اجتهاد و استنباط احکام نایل گردیدند. ایشان از همان زمان، با بزرگانی چون آیات عظام امام خمینی، سیدمحمدتقی خوانساری و ملاعلی معصومی همدانی آشنا بودند و با ایشان ارتباطی صمیمی داشتند، و در جلسات

خود با احترام از امام خمینی یاد می کردند و می فرمودند: «حاج آقا روح
«الله آتیه ای بسیار روشن دارند

تحول درونی

پس از مراجعت به همدان بر اثر یک تحول درونی که در ایشان ایجاد
شد، به تهذیب نفس و سیر و سلوک روی آوردند و در نتیجه، شیفتگان
بسیاری از ایران و کشورهای همجوار، از محضر نورانی و انفاس قدسیه
اش بهره مند شدند. ایشان آغاز تحول درونی خود را چنین بیان کرده
اند: من به تشویق علمای همدان به دیار قم رهسپار شدم و آن زمان به
طور کلی با عرفان و سیر و سلوک مخالف بودم، تا این که برایم اتفاقی
پیش آمد. یک روز در همان سن جوانی که به همدان رفته بودم، به من
اطلاع دادند که شخص وارسته ای به همدان آمده و عده ای را شیفته
خود کرده. من به آن مجلس رفتم و دیدم عده زیادی از سرشناس ها و
روحانیون همدانی گرد آن شخص را گرفته اند و او هم در وسط، ساکت
نشسته بود. پیش خود فکر کردم: گرچه این ها افراد بزرگی هستند و
دارای تحصیلات عالی می باشند، اما تکلیف شرعی من می باشد که آنان

را ارشاد کنم! نزدیک به دو ساعت با آن ها صحبت کردم و به کلی منکر عرفان و سیروسلوک الی الله به صورتی که عرفا می گفتند، گشتم. پس از سکوت من، مشاهده کردم که آن ولی الهی، سر به زیر انداخته و با کسی سخن نمی گوید.

بعد از مدتی سر بلند نمود و با دید عمیقی به من نگریست و گفت: «عن قریب است که تو خود، آتشی به سوختگان عالم خواهی زد.» من متوجه گفتار وی نشدم، ولی تحول عظیمی در باطن خود احساس کردم و برخاستم از میان جمع، بیرون آمدم، در حالی که احساس می کردم که تمام بدنم را حرارت فرا گرفته است... نماز مغرب و عشاء را خواندم، بدون خوردن غذایی به بستر خواب رفتم. نیمه های شب بیدار شدم، در حال خواب و بیداری دیدم گوینده ای می گوید: **«العارف فینا کالبدر بین النجوم و کالجبرئیل بین الملائکه»**. یعنی عارف به ما مانند ماه کامل بین ستارگان و مانند جبرئیل بین فرشتگان است.....

از آن به بعد، این طرف و آن طرف زیاد مراجعه کردم که شاید دستم به ولی کاملی برسد و از وی بهره گیری نمایم... تا این که خود را تنها و

بیچاره و مضطر دیدم، سر به بیابان ها و کوه های اطراف قم گذاشتم.
صبح ها می رفتم و عصرها برمی گشتم. تا این که پس از چهل الی پنجاه
روز، تضرع و توسل به ساحت مقدس معصومین علیهم السلام، وقتی
اضطرار و بیچارگی ام به حد اوج خود رسید و یکسره خواب و خوراک را
از من ربود، ناگهان پرده ها از جلوی چشم من برداشته شد و نسیم
جانبخش رحمت از حریم قدس الهی وزیدن گرفت و لطف الهی شامل
حالم گردید...

شب مردان خدا روز جهان افروز است...

وقتی اکثر مردم شبها به خواب رفته اند مردان خدا تازه برای مناجات با
خداوند مهربان خود را آماده می کنند...

مرحوم آیه الله العظمی آقا سید جمال الدین گلپایگانی نقل کردند یک
شب بر حسب معمول به مسجد سهله آمدم برای عبادت و عادت من این
بود که به دستور استاد هر وقت شبها به مسجد سهله می رفتم اولاً نماز

مغرب و عشاء را به جای می آوردم و سپس اعمال وارده در مقامات مسجد را انجام می دادم و پس از آن دستمالی که در آن نان و چیزی بود به عنوان غذا باز می کردم و مقداری می خوردم آنگاه قدری استراحت نموده و می خوابیدم سپس چندین ساعت به اذان صبح مانده بر می خاستم و مشغول نماز و دعا و ذکر و فکر می شدم و در موقع اذان صبح نماز صبح را می گذاردم و تا اول طلوع آفتاب به بقیه وظائف و اعمال خود ادامه می دادم آنگاه به نجف مراجعت می نمودم

در آن شب که نماز مغرب و عشاء و اعمال مسجد را به جای آوردم و تقریباً دو ساعت از شب می گذشت، همینکه نشستم و دستمال خود را باز کردم تا چیزی بخورم، هنوز مشغول خوردن نشده بودم که صدای مناجات و ناله‌ای به گوش من رسید، و غیر از من هم در این مسجد تاریک احدی نبود

این صدا از ضلع شمالی، وسط دیوار مسجد، درست در مقابل و روبروی
مقام مطهر حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شروع شد. و به
طوری جذاب و گیرا و توأم با سوز و گداز و ناله و اشعار عربی و فارسی
و مناجات‌ها و دعای عالیة المضامین بود که به کلی حال ما و ذهن ما را
متوجه خود نمود. من نتوانستم یک لقمه از نان بخورم و دستمال
.همینطور باز مانده بود

صاحب صدا ساعتی گریه و مناجات داشت و سپس ساکت می‌شد، قدری
می‌گذشت دوباره مشغول خواندن و درد دل کردن می‌شد باز آرام
می‌گرفت. و هر بار که شروع می‌کرد به خواندن، چند قدمی جلوتر
می‌آمد. به طوری که قریب به اذان صبح که رسید در مقابل مقام مطهر
امام زمان ارواحنا فداه رسیده بود. در این حال خطاب به حضرت نموده و
پس از گریه طولانی و سوز و ناله شدید و دلخراشی این اشعار را با
:تخاطب و گفتگوی با آن حضرت خواند

ما بدین در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه
آمده‌ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه
آمده‌ایم

سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت به طلبکاری این مهرگیاہ آمده‌ایم
با چنین گنج که شد خازن او روح امین به گدایی به در خانه شاه آمده‌ایم
لنجر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست؟ که درین بحر کرم، غرق گناه
آمده‌ایم

آبرو می‌رود ای ابر خطاشوی ببار که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم
حافظ این خرقة پشمینه بینداز که ماز پی قافله با آتش آه آمده‌ایم
و دیگر ساکت شد و هیچ نگفت و در تاریکی چندین رکعت نماز گذارد
تا سپیده صبح دمید آنگاه نماز صبح را به جای آورد و مشغول به خود در
تعقیبات و ذکر و فکر بود تا آفتاب دمید آن وقت برخاست و از مسجد
خارج شد.

و من تمام آن شب را بیدار بودم و از همه کار و بار و خواب واماندم و
مات و مبهوت وی بودم. چون خواستم از مسجد بیرون شوم، از سرخدمه
آنجا که اطاقش خارج از مسجد و ضلع شرقی بود، پرسیدم: این شخص
!که بود؟! آیا شما او را می شناسید؟

گفتند: آری! این مردی است به نام سید احمد کربلایی. (استاد سید علی
قاضی) بعضی از شبهای خلوت که در مسجد کسی نیست می آید و حال و
وضعش هم همینطور است که دیدید...



سید بحر العلوم و مناجات شب...

عبادات و مناجات بحر العلوم را باید از مسجد و حرم نجف و مسجد کوفه
پرسید . او می کوشید ، قدم در جای پای مولای متقیان بگذارد . علی وار
در مسجد کوفه مناجات می کرد . صدای نجوای سینه سوز او برای
دوستاندانش ، شنیدنی بود . در مناجاتها بر خود می پیچید ، گویا خطاب
پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر را می شنید که : ای اباذر! خدا را چنان
. عبادت کن که او را می بینی . اگر تو او را نبینی ، او تو را می بیند
او کارها و ساعات کار را تقسیم نموده بود . وقتی سیاهی شب همه جا را
فرا می گرفت ، مقداری از شب را صرف تحقیق و آماده کردن مقدمات
درس و بحث می کرد . بعد از آنکه چشمها بخواب می رفتند ، این انسان
وارسته ، باخدای خود ، راز و نیاز می کرد . از تمام وابستگی های مادی
دست می کشید و بطرف مسجد کوفه می رفت . گاهی نصف شب و گاهی
در وقت طلوع فجر ، به آنجا می رسید . و...

اثر معرفت در سیر الی الله

یکی از شاگردان مرحوم علی آقای قاضی که قدری جوان هم بود، روزی مرحوم قاضی می بیند که او روز به روز رنگش زرد و خودش لاغر می شود. از ایشان می پرسد: چه کار می کنی که این طور می شوی؟ جواب می دهد: هر شب غیر از مقررات عادی، یک ختم قرآن انجام می دهم و تقریباً خواب ندارم. ایشان می فرماید: از امشب فکر کن که من در مقابلت نشسته ام و بخوان! آن شخص فردا آمد و گفت: بیشتر از یک جزء نتوانستم بخوانم. بعد از چند روز دستور می دهد که خیال کن برای امام زمان(ع) می خوانی و یا پیامبر و یا علی(ع). فردا آمد و گفت: هر چه کردم نتوانستم بیشتر از یک حزب بخوانم. بعد از چند روز فرمود: خیال کن برای خدا می خوانی! می گویند آن جوان از اول قرآن شروع نموده بود و در ایام نعبد و ایام نستعین مانده بود و صبح همان شب از دنیا رفت.

معرفت باعث میشود ادمی دچار افسردگی و افکار شیطانی و خودکشی و غیره نگردد...

کسی که معرفت دارد و سیمش به خدا وصل شده است و تکیه گاه عظیمی چون خداوند در کنار خود دارد هیچوقت بر اثر بی محبتی ها و مصیبت ها و مشکلات ، دچار افسردگی نمی شود...
ادمی که معرفت دارد همیشه بانشاط است. گاهی از خوشحالی اینکه خدا را دارد می خواهد جان به جان افرین تسلیم کند.
معرفت یعنی ادمی می داند هزار برابر محبتی که مادر به فرزندش دارد، خداوند بنده اش را دوست دارد...

معرفت یعنی بدانیم خداوند ما را از روح خود خلق کرد

فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوْا لَهٗ سَاجِدِيْنَ (ص ایه 72)

پس آن گاه که ادم را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او بدمیدم بر او به سجده در افتید

پس ما از خداییم یعنی مالک ما خداست. صاحب ما خداست.

یعنی ما به قدرتمند ترین و ثروتمند ترین موجود وصل هستیم و او
پشتیبان ما است....

پس با این معرفت دیگر چرا نگران باشیم؟ چرا افسرده شویم؟ چرا به
فکر خودکشی بیافتیم؟ چرا همیشه غمگین باشیم؟

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (یونس ایه 62)

آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می
شوند.

پس اگر افسردگی گرفتیم بدانیم در معرفت عقب مانده ایم! باید
معرفت خود را درست کنیم. اگر ناامید هستیم اگر فکر خودکشی به
سرمان میزند بدانیم معرفت نداریم! باید سریعاً دست به کار بشویم و
شب و روز بدنبال معرفت باشیم. اما چگونه؟
تفاسیر قرآن را مطالعه کنیم. دعا‌های مهم مانند جوشن کبیر و مشلول و
کمیل و مجیر را چندبار با توجه بخوانیم. روایات درباره خداشناسی را
بررسی کنیم و....

از بعضی افراد بی ایمان پرسیدند زندگی را چگونه می گذرانید؟
گفتند زندگی کسل کننده است!اینکه صبح بلند شویم و صبحانه و کار و
بعد ناهار و بعد شام و بعد خواب...

خیلی ها اینجور فکر می کنند!چون خدا را ندارند!حتی اگر ادم پولدار
باشه و همه جور لذت در اختیارش باشه ولی خدا رو نداشته باشه زندگی
براش کسل کننده میشه!

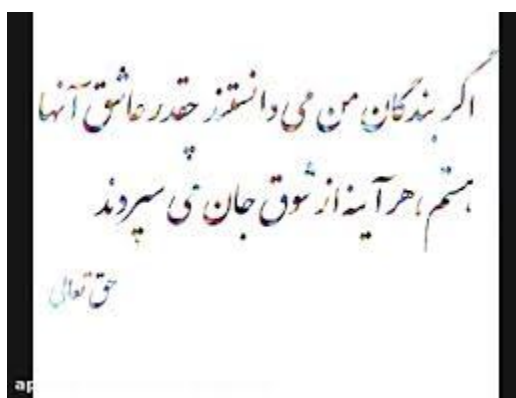
امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

**انکس که خدا را داشت چه نداشت؟ و انکس که خدا را نداشت چه
داشت؟**



معرفت باعث می شود ادمی رنگ خدایی بگیرد...

رنگ خدا یعنی رنگ همه خوبی ها. یعنی دارای عفو و بخشش بودن.
یعنی مهربانی. یعنی سخاوت. یعنی دوست داشتن. یعنی باصفا بودن و بی
غل و غش بودن و...



معرفت باعث می شود همه وجود آدمی خیر باشد و شرش به دیگران

نرسد...

وقتی زندگی اولیاء خدا را نگاه می کنیم می بینیم همیشه در حال نفع رساندن به مردم بودند و هرگز به کسی بدی نمی کردند و کسی رو ناراحت نمی کردند. مثل سردار سلیمانی ها ...



معرفت و آثار عجیب ذکرها

یکی از شاگردان آیت الله انصاری نقل می کردند که

روزی حضرت آیت الله انصاری به من فرمود

این ذکر را زیاد بگو و تعداد هم نمی‌خواهد «یا خیر حبیب و محبوب».
بعد از مدتی به من فرمود که: آیا در مورد «من» فکر کرده‌ای؟ برو و در
این باره فکر کن

و بنده هم به حجره‌ای در مدرسه آخوند رفتم و مشغول فکر در این باره
شدم که ناگهان متوجه شدم حالت تجرد برای من حاصل شده و خودم را
در آسمانها دیدم و از مشاهده آثار عظمت و جلال و جمال خداوند لذتی
بزرگ می‌بردم، همین طور که در آسمانها گردش می‌کردم به محض
اینکه به گوشه حجره نگاه کردم و جسم خود را دیدم روحم در جسم
جای گرفت و فهمیدم انسان اگر ذره‌ای به «من» خودش توجه کند سقوط
می‌کند.

همچنین این شاگرد نقل می‌کردند که: روزی با آقا به بیابان رفتیم آقا
مشغول تهیه غذا شدند و من هم به کنار تپه‌ای رفتم و به سجده افتادم و
با تمام وجود ذکر یونسیه را تلاوت می‌کردم

« لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين. انبياء/87 »

ناگهان دیدم که پرده‌ها از جلوی چشم برداشته شد و در آنجا چشم با گوش یکی شده بود و می‌دیدم و می‌شنیدم که تمام موجودات آسمان و زمین با همدیگر این ذکر شریف را تکرار می‌کردند:

« لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين »



اثر معرفت...

یک بار «یا الله» می‌گفتند، تمام خستگی‌شان می‌پرید...

هر وقت ایه الله بروجردی خسته می‌شد، نمی‌گفت متکایی بگذارید تا من بخوابم، تکیه‌گاهی بگذارید تا من تکیه بدهم یا فعلاً در منزل را ببندید و دو ساعت کسی را راه ندهید تا خستگی من برطرف شود. ایشان خیلی که خسته می‌شد، دو پلک چشمشان را روی هم می‌گذاشتند و یک بار «یا الله» می‌گفتند، تمام خستگی‌شان می‌پرید. این اتصال است



اثر معرفت...

شما عکس‌های افرادی، مثل حضرت امام و آیت‌الله بروجردی، شیخ انصاری، میرزای شیرازی یا میرزا حسن آشتیانی را نگاه کنید، اینها

عکسشان هم نور دارد! مرحوم حاج میرزا حسن نوری از علمای قم می‌فرمود که وقتی آقای بروجردی در هامبورگ آلمان زمین خرید تا مسجد بسازد، یک دفتر بیستمتری در آن زمین برای مراجعه مردم درست کردند. هنوز مسجد هم ساخته نشده بود. کنار دریاچه آلستر، عکس و نقشه مهندسی ساختمان و کنارش هم عکس آیت‌الله بروجردی را زده بودند. ایشان می‌گفت تا آن وقت که من خبر دارم، ۲۵ نفر از این مردان و زنان و جوانان آلمانی مسیحی، با دیدن عکس آقای بروجردی شیعه شدند؛ فقط با دیدن عکس ایشان، نه دیدن خودشان! ارزش در چهره نمایان است و خودش را نشان می‌دهد. لذا در روایت است نگاه به صورت عالم حتی نگاه به درخانه عالم، عبادت است

معرفت مانع گناه کردن می‌شود...

وقتی زلیخا از یوسف نبی درخواست رابطه نامشروع کرد یوسف که معرفت داشت گفت پناه به خدا می برم که خدایم جایگاه مرا خوب قرار داد و ظالمین رستگار نمی شوند...

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ۗ
قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ ۗ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ ۗ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (يوسف 23)

و آن زن که یوسف در خانه اش بود، در پی کامجویی از او می بود. و درها را بست و گفت: بشتاب. گفت: پناه می برم به خدا. او پروراننده من است و مرا منزلتی نیکو داده و ستمکاران رستگار نمی شوند

و هزاران نفر دیگر که بر اثر معرفت گناه نکردند...

که به چند نمونه اشاره می شود...

در محله سرچشمه کرمانشاه شخص خیاطی بنام حسن بود که ادم ساده ولی باخدایی بود و در همان مغازه می خوابید . همسر نداشت..طبقه بالای مغازه ایشان زن و شوهری بودند که مرد شب کار بود. نیمه شبی که شوهر سرکار رفته بود. خانم حسن اقا را صدا می زند که قولنجم گرفته

و شوهرم نیست بیا قولنجم باز کن!حسن هم ادم ساده بوده بالا می رود و متکایی بر می دارد تا دستش به بدن زن نخورد و کمی به پهلوی خانم فشار می دهد و به مغازه اش بر می گردد. دوباره خانم حسن را صدا می زند.بعد چندبار یکدفعه حسن متوجه می شود خانم فکر بدی دارد ..همانشب حسن اثاثش را جمع می کند و از انجا می رود

در جای جدید افرادی گاهی پیش حسن می آیند و می گویند برای ما دعا کن مثلا مریض داریم.ایشان دعا می کند مریض خوب میشود و خانواده مریض برایش روغن حیوانی و...می اورند. کم کم معروف میشود که دعای ایشان مستجاب است و افراد گرفتار پیش ایشان می آیند و ایشان هم دعا می کرد و...

پیروزی رجبعلی خیاط در جهاد اکبر

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط در دیداری که با حضرت آیه الله سید محمدهادی میلانی داشت؛ تحول معنوی خود را چنین بازگو نموده است که:

در ایام جوانی (حدود 23 سالگی) دختری رعنا و زیبا از بستگان، «
دلباخته من شد و سرانجام در خانه‌ای خلوت مرا به دام انداخت، با خود
گفتم: «رجبعلی! خدا می‌تواند تو را خیلی امتحان کند، بیا یک بار تو خدا
را امتحان کن! و از این حرام آماده و لذتبخش به خاطر خدا صرف نظر
کن.» سپس به خداوند عرضه داشتم

**خدایا! من این گناه را برای تو ترک می‌کنم، تو هم مرا برای خودت
تربیت کن.»**

آنگاه دلیرانه، همچون حضرت یوسف (علیه السلام) در برابر گناه
مقاومت می‌کند و از آلوده شدن دامن به گناه اجتناب می‌ورزد و به
سرعت از دام خطر می‌گریزد. این کف نفس و پرهیز از گناه، موجب
بصیرت و بینایی او می‌گردد. دیده برزخی او باز می‌شود و آن چه را که
دیگران نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند، می‌بیند و می‌شنود. به طوری که چون از
خانه خود بیرون می‌آید، بعضی از افراد را به صورت واقعی خود می‌بیند
و برخی اسرار برای او کشف می‌شود.

از جناب شیخ نقل شده است که فرمود:

روزی از چهار راه "مولوی" و از مسیر خیابان "سیروس" به چهار راه «
»! "گلوبندک" رفتم و برگشتم، فقط یک چهره آدم دیدم

مشروح این داستان را شیخ برای کمتر کسی بیان کرده است، گاهی به
مناسبتی بدان اشاره‌ای می‌کرد و می‌فرمود

من استاد نداشتم، ولی گفتم: خدایا! این را برای رضایت خودت ترک
«می‌کنم و از آن چشم می‌پوشم، تو هم مرا برای خودت درست کن»^{۲۴}

میرداماد چه معرفت و تقوایی داشت...

۲۴ . کیمیای محبت، حجة الاسلام محمدی ری شهری

قصه شاهزاده و میرداماد

شب طلبه جوانی به نام محمد باقر در اتاق خود در حوزه علمیه مشغول مطالعه بود به ناگاه دختری وارد اتاق او شد در را بست و با انگشت به طلبه بیچاره اشاره کرد که ساکت باشد.

دختر گفت : شام چه داری ؟

طلبه آنچه را که حاضر کرده بود آورد و سپس دختر در گوشه ای از اتاق خوابید و محمد به مطالعه خود ادامه داد .

از آن طرف چون این دختر شاهزاده بود و بخاطر اختلاف با زنان دیگر از حرمسرا خارج شده بود لذا شاه دستور داده بود تا افرادش شهر را بگردند ولی هر چه گشتند پیدایش نکردند .

صبح که دختر از خواب بیدار شد و از اتاق خارج شد ماموران شاهزاده خانم را همراه محمد باقر به نزد شاه بردند شاه عصبانی پرسید چرا شب به ما اطلاع ندادی و...

محمد باقر گفت : شاهزاده تهدید کرد که اگر به کسی خبر دهم مرا به دست جلاد خواهد داد شاه دستور داد که تحقیق شود که آیا این جوان خطائی کرده یا نه ؟

بعد از تحقیق و اثبات پاکدامنی ، از محمد باقر پرسید چطور توانستی در برابر نفست مقاومت نمائی؟

محمد باقر 10 انگشت خود را نشان داد و شاه دید که تمام انگشتانش سوخته و ... لذا علت را پرسید،

طلبه گفت : چون او به خواب رفت، نفس اماره مرا وسوسه می نمود هر بار که نفسم وسوسه می کرد یکی از انگشتان را بر روی شعله سوزان شمع می گذاشتم تا طعم آتش جهنم را بچشم و بالاخره از سر شب تا صبح بدین وسیله با نفس مبارزه کردم و به فضل خدا ، شیطان نتوانست مرا از راه راست منحرف کند و ایمان و شخصیتم را بسوزاند.

شاه عباس از تقوا و پرهیز کاری او خوشش آمد و دستور داد همین شاهزاده را به عقد میر محمد باقر در آوردند و به او لقب میرداماد داد و امروزه تمام علم دوستان از وی به عظمت و نیکی یاد کرده و نام و یادش را گرامی می دارند. از مهمترین شاگردان وی می توان به ملاصدرا اشاره نمود

این از برکات معرفت است....



معرفت باعث میشود فقط از خدا درخواست کنیم. و چشمان به مخلوق
نباشد...

آیت الله حق شناس میفرمود:

در زمانی که بنده درس طلبگی می خواندم، به استادم گفتم: دایی بنده [?] میلیاردر است، ولی هیچ توجهی به بنده ندارد
استاد گفت: این صحبت تو نشانه این است که محبت دنیا در قلب تو [?] رسوخ کرده است، هر چه زودتر باید این محبت را از قلب خودت خارج کنی.

دایی کدام است؟! باید خدا و امام زمان(ع) رزق تو را بدهند [?]

کسی که معرفت دارد از عبادتهایش لذت می برد....

گذشته از انبیاء و امامان که بالاترین معرفت را داشتند انسانهایی بودند که در معرفت قدمهای بلندی را برداشتند و عبادتهای فراوانی داشتند . از جمله او ایس قرن که چوپان بود به چنان معرفتی رسید که شب به خود خطاب می کرد: او ایس امشب شب سجده است . او شب تا صبح را در یک سجده می گذراند . شب بعد به خود خطاب می کرد که امشب شب رکوع است و تا صبح در یک رکوع بود . حُجْر بن عدی از یاران امیرالمؤمنین (ع) ، شبی هزار رکعت نماز می خواند. بُریر از یاران امام حسین (ع) آنقدر عبادت می کرد که چهل سال باوضوی نماز عشاء، نماز صبح را می خواند. سیده نفیسه عروس امام صادق (ع) از زنان بسیار عابده بود بطوری که یکی از نزدیکان او می گوید هیچگاه شب برای او بستر نگستردم و همه شبها تا صبح عبادت می کرد و در قبری که در منزل خود کنده بود می رفت و قرآن تلاوت می فرمود. و همیشه روزه بود و در هنگام رحلتش روزه بود .

یا در عصر خودمان مرحوم قاضی‌ها و نخودکی‌ها و بهجت‌ها و در راس همه امام خمینی رض در معرفت الله به مقامات بسیار بالائی رسیدند.

علامه امینی هزار رکعت نماز می خواند. از او پرسیدند خسته نمی شوی؟ می فرمود ماهی از شنا در اب خسته میشود تا من از نماز خسته شوم؟

شهید ملامحمد تقی برغانی قزوینی

در حالات او آمده است : از نصف شب تا طلوع صبح به طور مداوم در مسجد خود به مناجات و دعا و تضرع و زاری و بی‌قراری و گریه و ناله اشتغال داشت . و مناجات «خمسه عشر» را از حفظ می‌خواند . و این حالات تا شب شهادت او ادامه داشت و بارها شده بود که در ایام زمستان ، آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت برف و سرما ، پوستینی بر دوش و عمامه بسر مشغول به تضرع بوده و در حالت ایستاده ، دستها را به آسمان برداشته تا این که برف قامت مبارکش را سراسر از پا تا سر سفید پوش کرده است

سید احمد کربلائی نجفی

آیت الله سید احمد کربلائی که استاد سید علی قاضی از اساتید علامه « طباطبائی بوده است ، رحلتش در هنگام نماز بود و در هنگام نماز عصر ، بسوی ملکوت پرواز کرد. سید در جاهای خلوت نماز می خواند و از اقتدای مردم دوری می جست و کثیرالبُکاء بود ، بطوریکه حتی در نماز نمی

توانست از گریه ، خودداری کند و بی اختیار می گریست . بخصوص
در نافله های شب .

سید علی قاضی شاگرد آن مرحوم می گوید : شبی از شبها را تنهائی در مسجد سهله می گذرانیدم . نیمه شب ، شخصی آمد و در مقام ابراهیم علیه السلام ایستاد و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب ، در سجده بود .
آنگاه رفتم و دیدم که او آقا سید احمد کربلائی بگّاء است . (قدّس الله سرّه القدّوسی) از شدّت گریه خاک سجده گاه ، گل شده بود . صبح که

شد ، او رفت و در حجره مدرسه نشست و چنان می خندید که صدای او به بیرون مسجد می رسید

آنقدر بخوابیم که دیگر بیدار نشویم

یکی از دختران سید عبدالحسین لاری نقل کرده است که : ما هر وقت شب بیدار می شدیم ، می دیدیم سید مشغول راز و نیاز است! به ایشان می گفتم : بس است مقداری بخوابید و استراحت کنید! او در پاسخ می فرمود : آنقدر بخوابیم که دیگر بیدار نشویم

امام عصر «عج» در دعائی که در مفاتیح منسوب به ایشان ذکر شده می فرمایند:

اللهم عرفنی نفسک فانک ان تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک . اللهم (عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک . اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی

خدایا! خودت را بمن بشناسان که اگر تو را نشناسم، پیامبرت را هم
. نشناسم .

خدایا! پیامبرت را بمن معرفی کن . که اگر پیامبرت را نشناسم، حجتت
را نخواهم شناخت . خدایا! حجتت را بمن معرفی کن . که اگر حجتت را
نشناسم راه را گم می‌کنم...



معرفت باعث می شود ادمی خدا را همه جا حس کند و خود را در محضر
او ببیند...

چهل سال پای خود را در هنگام خواب دراز نکرد

درباره ایه الله میرداماد که استاد ملاصدرا بوده، آمده است که : مدت
چهل سال پای خود را در هنگام خواب دراز نکرد و می گفت : چگونه در
حضور خدا پایم را دراز نمایم؟ و بیست سال عمل مباح از او صادر نشد و
در هر شب پانزده جزء قرآن مجید تلاوت می نمود...

حضرت امام می فرمود:

عالم محضر خداست. در محضر خدا معصیت نکنید!

عربی نزد پیامبر خدا(ص) آمد و پرسید وقتی من گناه می کردم آیا خدا
مرا می دید؟

پیامبر خدا(ص) فرمود اری می دید!

ان شخص انقدر خجالت زده شد که حالتی بش دست داد که سکنه کرد
و از دنیا رفت...



معرفت باعث می شود ادمی هیچگاه احساس تنهایی نکند...

در دعای جوشن کبیر آمده است: یا رفیق من لا رفیق له... ای رفیق کسی که رفیقی ندارد...

خداوند با این عظمتش خود را رفیق بندگانش می داند...

نقل است:

به یکی از عرفاء گفتند

چرا رفیق انتخاب نمی کنی؟

فرمود: رفیق (اصلی من) خداست و غیور است، اگر او بیند که با کسی

رفاقت کنم به او برخورد می کند، لذا رفیق پیدا نمی کنم.

معرفت باعث می شود رابطه عاشقانه بین عبد و مولا ایجاد می شود...

من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی احبنی و من احبنی
عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیته و
من علی دیته فانا دیته

انکس که تو را شناخت جان را چه کند... فرزند و عیال و خانمان را چه
کند؟

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی.... دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟
شهدا راه صدساله را یکشبه طی کردند

بعضی از شهدا به درجات خیلی بالای معرفت رسیده بودند از جمله:

وصیتنامه شهید ناصرالدین باغانی / بخش اول

معرفی شهید

سال 46 در خانواده‌های مذهبی و روحانی در قم به دنیا آمد. با شروع
حوادث انقلاب و جهت یاری مردم به سبزوار رفتند.

پدرش نماینده دور اول مجلس از سوی مردم سبزوار گردید.

ناصرالدین در شاخه جوانان حزب جمهوری مشغول فعالیت شد و در این مدت، چهار بار برنده مسابقات قرآن کریم شد.

با سپری کردن دوران دبیرستان در دانشگاه امام صادق (ع) پذیرفته شد. خودش می گفت: من دانشگاه امام صادق (ع) را به دانشگاه امام حسین (ع) تبدیل کردم و مدرک قبولی را از دستان آقا ابا عبدالله گرفتم.

از عملیات بدر در جبهه حضور داشت و در عملیات کربلای 5 در حالی که نوزده سال بیشتر نداشت در 21/12/65 به شهادت رسید.

دستنوشته ها و وصیتنامه او بسیار عجیب است.

مقام معظم رهبری درباره ی این شهید بزرگوار میگویند

نوشتجات این شهید عزیز را مکرر خوانده ام و هر بار بهره و فیض تازه ای از آن گرفته ام.

بسم رب الشهداء و الصديقين

اینجانب ناصرالدین باغانی بنده ی حقیر در گاه خداوند چند جمله ای را
به رسم وصیت مینگارم. سخنم را درباره عشق آغاز میکنم

هر آنکه نیست در این حلقه زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

ما را به جرم عشق مؤاخذه میکنند گویا نمیدانند که عشق گناه نیست. اما
کدام عشق!؟

خداوندا، معبودا، عاشقا، مرا که آفریدی، عشق به پدر و مادر را در من به
ودیعت نهادی.

مدتی گذشت. دیگر عشق را آموخته بودم، اما به چه چیز عشق ورزیدن
را نه، به دنیا عشق ورزیدم. به مال و منال دنیا عشق ورزیدم. به مدرسه
عشق ورزیدم. به دانشگاه عشق ورزیدم.

اما همه اینها بعد از مدت کمی جای خود را به عشق حقیقی و اصیل داد.
یعنی عشق به تو، فهمیدم عشق به تو پایدار است و دیگر عشقها،

عشقه‌های دروغین است فهمیدم که لا ینفع مال و لا بنون فهمیدم که وقتی ... شرایط عوض شود "یفر المرء من آخیه و صاحبته و بنیه و امه و ابیه و

"

پس به عشق به تو دل بستم. بعد از چندی که با تو معاشقه کردم به یکباره به خود آمدم! دیدم که من کوچکتر از آنم که عاشق تو شوم و تو بزرگتر از آنی که معشوق من قرار بگیری. فهمیدم که در این مدت که فکر میکردم عاشق تو هستم اشتباه میکردم.

این تو بودی که عاشق من بودی و مرا میکشاندی. اگر من عاشق تو بودم باید یکسره به دنبال تو می‌آمدم. ولیکن وقتی توجه میکنم میبینم گاهی اوقات در دام شیطان افتاده ام ولی باز به راه مستقیم آمده ام. حال میفهمم که این تو بودی که عاشق بنده ات بودی و هر گاه او صید شیطان شده تو دام شیطان را پاره کردی. هر شب به انتظار او نشستی تا بلکه یک شب او را ببینی! حالا می فهمم که تو عاشق صادق بنده ات (هستی. بنده را چه که عاشق تو شود. (عنقا شکار کس نشود دام باز گیر

آری تو عاشق من بودی و هر شب مرا بیدار میکردی و به انتظار یک
صدا از جانب معشوق مینشستی اما من بدبخت ناز میکردم و شب
خلوت را از دست میدادم و میخواابیدم. اما تو دست برداشتی و اینقدر به
اینکار ادامه دادی تا بالاخره من گریزپای را به چنگ آوردی. من فکر
میکردم که با پای خود آمده ام و چه خیال باطلی

این کمند عشق تو بود که به گردن من افتاده بود. مرا که به چنگ
آوردی تا به دور از هرگونه هیاهو با من نرد عشق ببازی و من در کار تو
حیران بودم و از کرم تو تعجب میکردم آخر تو بزرگ بودی و من
کوچک. تو کریم بودی و من لئیم. تو جمیل بودی و من قبیح. تو مولا
بودی و من بنده و من شرمنده از این همه احسان تو بودم. کمند عشقت
را محکمتر کردی. مرا به خط مقدم عشق بردی. در آنجا شراب عشقت
را به من نوشاندی و چه نیکو شرابی بود. من هنوز از لذت آن شراب
مستم.

اولین جرعه آن را که نوشیدم مست شدم و در حال مستی تقاضای جرعه
ای دیگر کردم. اما این بار تو بودی که ناز میکردی و مرا سر

میگرداندی پیاله ام را به طرفت دراز کردم و تقاضای جرعه ی دیگر
کردم اما پیاله ام را شکستی. هرچه التماس کردم که جامی دیگر بده تا
از حجاب جسمانی بیاسایم ندادی و زیر لب به من خندیدی و پنهانی
عشوه کردی. اکنون من خمارم و پیاله به دست. هنوز در انتظار جرعه ای
دیگر از شراب عشقت به سر میبرم

ای عاشق من. ای اله من . پیاله ام را پر کن و مرا در خماری نگذار. تو که
یک عمر به انتظار نشسته بودی حال که به من رسیده ای چرا کام دل بر
نمیگیری.

تو که از بیع و متاع عشق دم میزدی چرا هم اکنون مرا در انتظار گذاشته
!ای؟



با داشتن معرفت، عشق های مجازی و لذات مادی و شهوانی از بین می

روند!

دلی که حرم خدا شد دیگر غیر خدا در آن راه پیدا نمی کند. به چند مورد اشاره می نمایم:

فاطمه فلاحی که ۱۶ سال دارد در شهر سن خوزه آمریکا زندگی «
می کند و با تعالیم اسلام آشناست. وی سرگذشت خود و دوستش را
برای خانم «نیره شکرانی» مبلغ و مدرس دانشگاه که برای تبلیغ به شهر
سن خوزه رفته بود، ایمیل کرده و ایشان نیز جهت استفاده دختران جوان
از این ماجرا، آن را منتشر کرده است. در ادامه سرنوشت یک دختر
:آمریکایی را از زبان دختری ایرانی الاصل می خوانید

یک سال پیش در مهمانی دخترانه ای، ناخواسته توجه دختری را به خود
جلب کردم، دختری که از حقیقت دور بود و ناآگاهانه تشنه فساد و
فحشا. وی که ۲۰ سال بیشتر نداشت همجنس بازی را آزاد می دانست و
از عواقب آن بی‌می نداشت. بغض گلویم را گرفته بود. دلم می خواست

ناپدید شوم. نمی توانستم باور کنم که چطور با وجود حجابی که داشتم
نتوانسته بودم ارزش واقعی خودم را نشان دهم.

کریستینا در خانواده‌ای بسیار ثروتمند و مذهبی به دنیا آمده بود، اما بر
خلاف خانواده‌اش توجهی به دین مسیحیت نداشت. وی با نیت پلید خود
هر روز در مدرسه تعقیب می‌کرد و مرا با حرف‌ها و حرکاتش آزار
می‌داد. تا اینکه یک روز به شدت گریه کردم و از خدا کمک خواستم.
گریه ام نه تنها برای خودم و ناراحتی روحی ام و رفت و آمد او بود، بلکه
به حال جامعه آمریکا و جوانان افسوس می‌خوردم

از کودکی شعری می‌دانستم با این آهنگ که

قرآن که کلام آسمانی است

روشنگر راه زندگان است

قرآن که نشان دهد ره راست

برنامه زندگانی ماست

دو رکعتی نماز خواندم. می دانستم همان طور که در نماز من با خدا حرف می زنم، در قرآن نیز او با من سخن می گوید پس به قرآن رجوع کردم. آیه قرآن مرا بر آن داشت که به آن دختر کمک کنم. آیه دستور هدایت به دیگران را می داد. من که همیشه می ترسیدم مبادا فسادهای آمریکا مرا در خود غرق کند، از خدا خواستم که بتوانم با فهم اندک خودم به کریستینا کمک کنم طوری که او نتواند بر من تأثیری بگذارد. ابتدا از طریق ایمیل شروع به ایجاد ارتباط با وی کردم اما او نه تنها حاضر نبود حرف‌هایم را گوش کند بلکه به دین نیز ناسزا می گفت طوری که مرا هم ناامیدتر از همیشه می کرد. اما چون قبلاً در جایی خوانده بودم «هر چند شخصی گناهکار باشد، در قلبش روزنه ای از پاکی وجود دارد. بایستی آن را پیدا کرد و رشدش داد تا میوه دهد» پس روزها و روزها سعی کردم تا با آسان‌ترین نصیحت‌ها بتوانم قلب کریستینا را روشن کنم. پس از سه و ماه و اندی که از طریق ایمیل با کریستینا در ارتباط بودم شاهد تغییراتی کوچک در وی شدم و فهمیدم که همه و همه حاصل دعا‌های من و کمک پروردگار بوده است. آن شعله کوچک در اعماق دل تاریک او داشت روشن و روشن تر می شد.

برای کریستینا داستان اسکندر مقدونی را تعریف کرده بودم. شخصی که سعی داشت دنیا را به سلطه خود در بیاورد. قصه این بود که روزی اسکندر [] در بیابانی به ارتش خود دستور توقف داد و گفت هر کس سنگ‌های بیابان را بردارد پشیمان می‌شود و هر کس هم که بردارد باز پشیمان می‌شود. عده ای کمی سنگ برداشتند و عده ای برداشتند. از صحرا که خارج شدند سنگ‌ها طلا شد. آنها که سنگ برداشته بودند پشیمان بودند که چرا بیشتر برداشته‌اند و آنهایی که سنگ نداشتند پشیمان بودند که چرا سنگ‌ها را جمع نکرده‌اند که اسکندر گفت دنیا همین است هر چه سود کنی کم کرده‌ای و اگر هیچ نکنی پشیمان می‌شوی.

گویا این قصه خیلی روی کریستینا تأثیر گذاشته بود طوری که روز بعدش در مدرسه سخت متعجب و خوشحال شدم چون او گفت متوجه کارهای بدش شده و تصمیم دارد آنها را کنار بگذارد و من باید کمکش کنم که الکل را هم ترک کند. من هم گفتم کسی نیستم جز بنده خدا و او باید از پروردگار کمک بخواهد. چند روز بعد ایمیلی از او به دستم رسید که خانواده‌اش از تغییر رفتار او بسیار خوشحال هستند و هر چند

ترک آن اعمال برایش بسیار سخت و دشوار و کشنده است ولی او تصمیمش را گرفته است. من که خود شاهد رنج و تلاش کریستینا در ترک مواد مخدر بودم به او گفتم شعری از زبان خدا هست که

اگر عمری گنه کردی مشو نومید از رحمت

تو نامه توبه را بنویس امضا کردنش با من

به کریستینا گفتم من به وسیله اطلاعاتم از قرآن و زندگی ائمه اطهار (علیهم السلام) و کتاب‌های دینی کم کم توانستم به او کمک کنم. حتی سؤال‌هایی هم برای خودم پیش می‌آمد که با مطالعه آن‌ها را برطرف می‌کردم.

حرف‌های کریستینا هم هرگز از یادم نمی‌رود که می‌گفت: «اسلام منطق... است، قرآن منطق است، برای همین قابل قبول و قابل فهم بود».

هر روز به وسیله ایمیل و با کلی تحقیق به سؤالات وی جواب می‌دادم، حتی وقتی دیدم علاقه‌مند به خواندن قرآن است برایش قرآنی با ترجمه انگلیسی گرفتم. او در آن زمان مشروب را هم ترک کرده بود. تا اینکه روزی او به من گفت: «می‌خواهم مسلمان شوم. فاطمه کمک کن». باورش

غیرممکن بود. اشک‌هایم سرازیر بود. طوفانی از عشق به اسلام بدنم را سرد کرده بود و مرا می‌لرزاند. سرگیجه داشتم. انگار در دنیا نبودم. احساس می‌کردم تمام سلول‌های بدنم گریه می‌کنند؛ گریه‌ای از عشق، از زیبایی ایمان. تمام سختی‌های آن چند ماه برایم خاطره‌ای زیبا شد. در آن لحظه یکی از زیباترین و بزرگ‌ترین هدیه‌ها را از خداوند گرفته بودم، خبر مسلمان شدن کریستینا. او که از گذشته‌اش خجالت می‌کشید مخفیانه توسط یک روحانی قرآن خواندن را یاد گرفت تا کسی از گذشته‌اش مطلع نشود. وقتی کریستینا مسلمان شد، یک کارت پستال و کتاب «چرا و چگونه نماز می‌خوانیم» به زبان انگلیسی، به او هدیه دادم و برای اولین بار همدیگر را در آغوش گرفتیم. این در نظر من یک معجزه بود. او از نمازش غافل نمی‌شد و روز به روز آرام‌تر و نورانی‌تر می‌شد.

یک روز در کتابخانه مدرسه با هم نماز خواندیم و او به من گفت در ظلمات بودم و به نور دعوت شدم. پس از مدتی شروع به صحبت در مورد امامان کردم. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) و خانم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) برایش گفتم و از دیگر

امامان. به او گفتم حضرت فاطمه باید الگوی ما مسلمانان باشد و او قبول کرد. حتی بعدها به من گفت که با شنیدن داستان ائمه آن‌ها را باور می‌کند ولی نمی‌داند چرا دیگران مثل او با این داستان‌های دینی و ائمه، ایمان نمی‌آورند.

بعد از مدتی کریستینا برای اولین بار با روسری و لباس پوشیده به دیدنم آمد. او حجاب را برگزیده بود. به خودش می‌بالید و همین امر مرا هم خوشحال می‌کرد. چون که بالاخره فهمیدم حجاب من توانسته روی او تأثیر بگذارد. او درک کرده بود که هیچ خوشی لذت‌بخش‌تر از عشق به خدا نیست و بقیه عشق‌ها کاذب و فانی است. او هم قبول داشت که ما کاسه‌های کوچک خود را زیر آبشار الهی می‌گیریم ولی چون این آبشار بسیار قوی است و ما ناتوان از پر کردن کاسه‌هایمان، لذا ائمه (علیهم السلام) نعمت را در خود جمع می‌کنند و ما از آب آن آبشار توسط آن‌ها که واسطه بین ما و خدا هستند سیراب می‌شویم.

کریستینا به واسطه علاقه‌ای که به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پیدا کرده بود گفت که می‌خواهد اسمش را عوض کند. از من پرسید معنی اسم

چیست و من گفتم: «بریده از آتش» و او که شدیداً منقلب شده بود گفت می‌خواهد اسمش را بگذارد فاطمه. آن روز از خوشحالی دست مادرم را بوسیدم که چنین اسم زیبایی را برایم انتخاب کرده بود هر چند لایقش نبودم. کریستینا حتی در شناسنامه هم اسمش را به فاطمه تغییر داد و به من ثابت شد که دانه دل او میوه داده است. تقریباً یک سالی از اول آشنایی ما می‌گذشت که کریستینا خبر بدی به من داد. او مدت‌ها مبتلا به سرطان خون بود ولی خودش نمی‌دانست. یک دکتر و پرستار خصوصی در خانه از او مراقبت می‌کردند ولی می‌گفتند وی چند ماه بیشتر زنده نمی‌ماند. خانواده فاطمه از اینکه دخترشان به واسطه من مسلمان شده بود روی خوشی به من نشان نمی‌دادند و من نمی‌توانستم او را بینم تا اینکه روز اول ماه محرم خبر دادند که فاطمه مرد. هر چند نمی‌دانم او را کجا دفن کرده‌اند اما خاطره‌اش برای من زنده است فاطمه نه تنها خودش رشد کرد بلکه باعث رشد من هم شد تا اینکه بعد از مدتی یک ایمیل از برادر سی و چند ساله‌اش به اسم مایک به دستم رسید. «دلیل اینکه تصمیم گرفتم برای شما ایمیل بفرستم به خاطر خواهرم است. ابتدا از رفتار بد مادرم از شما معذرت می‌خواهم. از وقتی

خواهرم مرده، او حال خوبی ندارد. شما کی هستید؟ از کجا آمده‌اید؟
ائمه چه کسانی هستند؟ آنان فرشته هستند و یا انسان، شاید هم هر
چیزی دیگر. درباره خانم فاطمه به من بگویید. او چه کسی است؟ من
دارم گریه می‌کنم تا نشان دهم چقدر خوشحال هستم. خواهرم را به
عنوان یک مسلمان در جایی که نمی‌خواست کسی از آن مطلع شود دفن
کردیم. او می‌گفت فاطمه، فرشته نجات من است از طرف خدا. دیشب
خوابش را دیدم. خوشحال بود. من صدایش کردم کریستینا و او گفت:
«نام من فاطمه است، همان خانمی که دست مرا گرفت». او به من گفت
شما روز قیامت از ائمه پاداش می‌گیرید و استحقاق نام خانم فاطمه زهرا
را دارید. خواهرم گفت که ایمان بیاورم. وقتی بیدار شدم می‌لرزیدم ولی
احساس خوبی داشتم. وقتی زنده بود به من می‌گفت شما فرشته هستید
هر چند شما به او التماس می‌کنید که به شما فرشته نگوید چون فرد
کاملی نیستید و ناراحت می‌شوید. تصمیم گرفته‌ام که به میشیگان بروم و
در آنجا دور از خانواده‌ام مسلمان شوم. شما یک نسل را تغییر دادید
چون بعد از من همسر و بچه‌هایم حتماً مسلمان می‌شوند و نوه‌هایم
...مسلمان زاده به دنیا می‌آیند.»

پس بیاید همه با آجرهایی که خداوند به ما داده قصری برای دنیا
نسازیم بلکه پلکانی بسازیم به سوی او. بیاید همه دست به دست هم
بدهیم و به سهم خود در نجات دنیا تلاش کنیم. (کتاب مس هایی که طلا
شدند)



گنجی که حضرت عیسی(ع) پیدا کرد...

روزی عیسی(ع) با حواریون به سیر و سیاحت در صحرا پرداختند، و هنگام عبور به نزدیک شهری رسیدند. در مسیر راه نشانه گنجی را دیدند. حواریون به عیسی(ع) گفتند: به ما اجازه بده در اینجا بمانیم، و این گنج را استخراج کنیم.

عیسی به آنها اجازه داد و فرمود: شما در اینجا برای استخراج گنج بمانید، و به گمانم در این شهر نیز گنجی هست، من به سراغ آن می‌روم. حواریون در آنجا ماندند و حضرت عیسی(ع) وارد شهر شد، در مسیر راه هنگام عبور، خانه ویران شده و ساده‌ای را دید به آن خانه وارد شد و دید پیرزنی در آنجا زندگی می‌کند، به او فرمود: امشب من مهمان شما باشم؟ پیرزن پذیرفت. عیسی به او گفت: آیا در این خانه جز تو کسی زندگی می‌کند؟

پیرزن: آری، یک پسری دارم خارکن است، به بیابان می رود و خارهای
بیابان را جمع کرده و به شهر می آورد و می فروشد، و پول آن، معاش
زندگی ما تأمین می گردد

آنگاه پیرزن عیسی(ع) را - که نمی شناخت - در اطاق جداگانه ای وارد
کرد و از او پذیرایی نمود. طولی نکشید که پسرش از صحرا آمد. مادر به
او گفت: امشب مهمان ارجمندی داریم که نورهای زهد و پاکی و عظمت
از پیشانی اش می درخشد، خدمت و هم نشینی با او را غنیمت بشمار
خارکن نزد عیسی(ع) رفت و به او خدمت کرد و احترام شایان نمود. در
یکی از شبها عیسی(ع) احوال خارکن را پرسید و با او به گفتگو
پرداخت و دریافت که خارکن یک انسان خردمند و باهوش است. ولی
اندوه جانکاهی، قلب او را مشغول نموده است. به او فرمود: چنین
می نگرم که غم و اندوه بزرگی در دل داری

خارکن: آری در قلبم اندوه و درد بزرگی هست که هیچ کس جز خدا به
برطرف نمودن آن قادر نیست

عیسی: غم دلت را به من بگو، شاید خداوند عوامل برطرف نمودن آن را
به من الهام کند

خارکن: در یکی از روزها که هیزم بر پشتم حمل می کردم، از کنار کاخ
شاه عبور نمودم. به کاخ نگاه کردم چشمم به جمال دختر شاه افتاد،
عشق او در دلم جای گرفت و هرروز به این عشق افزوده می شود. ولی
کاری از من ساخته نیست و این درد، درمانی جز مرگ ندارد

عیسی: اگر خواهان آن دختر هستی، من وسایل وصال تو با او را فراهم
می کنم

خارکن ماجرا را به مادرش گفت، مادر گفت: پسرم به گمانم این مهمان،
مرد بزرگی است و اگر قولی داده حتماً به آن وفا می کند. نزد او برو
هرچه گفت از او بشنو اطاعت کن

صبح آن شب، خارکن نزد عیسی (ع) آمد، عیسی به او گفت: نزد شاه برو
از دخترش خواستگاری کن

خارکن به طرف کاخ شاه رفت. وقتی که به آن رسید، نگهبانان سر راه او
را گرفتند و پرسیدند: چه کاری داری؟ گفت: برای خواستگاری دختر

شاه آمده‌ام، آن‌ها از روی مسخره خندیدند و برای این که شاه را نیز
بخندانند، او را نزد شاه بردند و با صراحت گفت: برای خواستگاری
دختر آمده‌ام

شاه از روی استهزاء گفت: مهریه دختر من، فلان مقدار کلان از گوهر،
یاقوت، طلا و نقره است. که مجموع آن در تمام خزانه کشورش وجود
نداشت.

خارکن: من می‌روم و بعداً جواب تو را می‌آورم

خارکن نزد عیسی(ع) آمد و ماجرا را گفت. عیسی(ع) با او به خرابه‌ای که
سنگ‌های گوناگون در آن بود، رفتند. عیسی(ع) به اعجاز الهی آن
سنگ‌ها را به طلا، نقره، گوهر و یاقوت تبدیل کرد، به همان اندازه که
شاه گفته بود و به خارکن فرمود: اینها را بگیر و نزد شاه ببر

خارکن آن‌ها را به کاخ برد و به شاه تحویل داد. شاه و درباریان
شگفت‌زده و حیران شدند و به او گفتند: این مقدار کافی نیست به همین
مقدار نیز بیاور. خارکن نزد عیسی(ع) آمد و سخن شاه را بازگو کرد،

عیسی(ع) فرمود: به همان خرابه برو به همان مقدار از جواهرات بردار و
ببر.

خارکن همین کار را کرد و آن جواهرات را نزد شاه آورد. شاه با او به
گفتگو پرداخت و دریافت که همه این معجزات از ناحیه مهمانی است که
در خانه خارکن است و آن مهمان جز عیسی(ع) شخص دیگری نیست.
به خارکن گفت: به مهمانت بگو به اینجا بیاید و عقد دخترم را برای تو
بخواند.

خارکن نزد عیسی(ع) آمد و باهم نزد شاه رفتند و عیسی(ع) شبانه عقد
دختر شاه را برای خارکن خواند. صبح آن شب شاه با خارکن گفتگو کرد
و دریافت که خارکن دارای هوش و عقل و خرد سرشاری است و برای
شاه فرزندی جز همان دختر نبود.

خارکن را ولیعهد خود نمود و به همه درباریان و رجال و برجستگان
کشورش فرمان داد با دامادش بیعت کنند و از فرمانش پیروی نمایند.

شب بعد، شاه بر اثر سکتۀ ناگهانی مرد. رجال و درباریان، داماد او (خارکن سابق) را بر تخت سلطنت نشانند و همه امکانات کشور را در اختیارش نهادند و او شاهنشاه مقتدر کشور گردید.

روز سوم عیسی(ع) نزد او آمد تا با او خداحافظی کند. خارکن سابق به عیسی گفت: ای حکیم! تو بر گردن من چندین حق داری که حتی قدرت شکر یکی از آنها را ندارم تا چه رسد همه آنها را، گرچه همیشه تا ابد زنده باشم. شب گذشته سؤالی به دلم راه یافت که اگر پاسخ آن را به من بدهی، آنچه را که در اختیار من نهاده‌ای سودی به حالم نخواهد داشت.

عیسی: آن سؤال چیست؟

خارکن: سؤالم این است که: اگر تو قدرت آن را داری که دوروزه مرا از

خارکنی به پادشاهی برسانی، چرا برای خودت یک زندگی ساده

بیابان‌گردی را برگزیده‌ای؟ و از مقام پادشاهی و رفاه و عیش و نوش

دنیا روی برتافته‌ای؟

عیسی: آن کسی که خدا را شناخته و به خانه کرامت و پاداش او آگاهی دارد، و ناپایداری دنیا را درک نموده، به سلطنت فانی دنیا و امور ناپایدار آن دل نمی‌بندد. ما در پیشگاه الهی و در خلوتگاه ربوبی، دارای لذت‌های روحانی خاصی هستیم که این لذت‌های دنیا در نزد آن‌ها، بسیار ناچیز است.

آنگاه عیسی(ع) مقداری از لذت‌های معنوی و درجات و نعمت‌های ملکوتی را برای او توضیح داد، که آن خارکن، مطلب را به خوبی دریافت.

:تحوالی در او ایجاد شد و با قاطعیت به عیسی(ع) رو کرد و چنین گفت

من بر تو حجتی دارم و آن این‌که: چرا خودت به راهی که بهتر و

شایسته‌تر است رفته‌ای، ولی مرا به این بلای بزرگ دنیا افکنده‌ای؟

عیسی: من این کار را کردم تا عقل و هوش تو را بیازمایم و ترک این

امور موجب پاداش برای تو عبرت برای دیگران گردد.

خارکن همه سلطنت و تشکیلاتش را رها کرد و همان لباس خارکنی قبل

را پوشید و به دنبال عیسی(ع) به راه افتاد، تا هر که زنده است همدم و

هم‌نشین عیسی(ع) شود.

عیسی(ع) همراه او نزد حواریون آمد و گفت: این - مرد - گنجی است
که به گمانم در این شهر وجود داشت، به جستجویش پرداختم، او را
یافتم و با خود نزد شما آوردم. [بحار، ج ۱۴، ص ۲۷۰

این است گنج، نه آن گنج مادی که شما را در اینجا زمین گیر کرده
است.

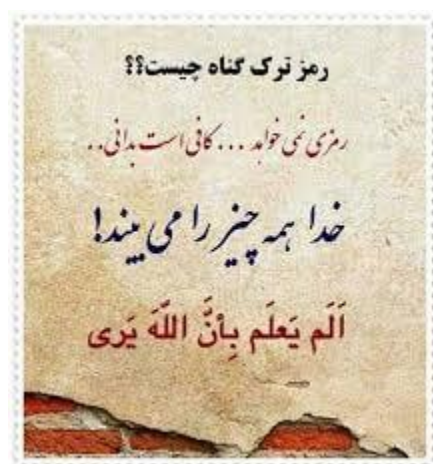
با چشم خوار منگر تو بر این پابرهنگان / نزد خود عزیزتر از دیده ترند
آدم بهشت را به دو گندم فروخت / حقا که این گروه به یک جو
نمی‌خرند...

داستان جوان عاشق!

ملا محسن فیض کاشانی در دیوان خود داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را اینجا می آورم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد و با یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز بپردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخش برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که: چون من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد

وبه دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجای رسی؟ لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.



معرفت الهی بهترین داروی آرامش روح و روان

اگر آدمی بجای عشق های مجازی که سرانجامی ندارد معرفت الهی را جایگزین کند علاوه بر آرامش روح و روان، و داشتن نشاط، به درجات بالای معنوی می رسد . به چند نمونه اشاره می نمایم:

سید باقر شفتی

«در باره عبادت او نوشته اند: از نیمه شب تا صبح مشغول گریه وزاری و تضرع بوده و در صحن کتابخانه اش مانند دیوانگان می گردید و دعا و مناجات می خواند و بر سر و سینه اش می زد. و چنان بی اختیار ناله وزاری او بلند می شد که اگر همسایگان بیدار بودند، می شنیدند.

در اواخر عمر، آن قدر گریه کرده بود و ناله و بی قراری نموده بود که به بادفتق مبتلا شده بود و پزشکان هر چه معالجه می نمودند، فایده ای نداشت. به همین جهت او را از گریه منع کرده و گفتند: گریه بر تو حرام است زیرا باعث زیادی بادفتق می شود. پس هر گاه به مسجد می رفت تا او نشسته بود، روضه خوانان بالای منبر نمی رفتند. مگر زمانی که از مسجد خارج می شد و اگر روضه خوانی بالای منبر می رفت و او حضور داشت، سید بر نمی خواست و باز گریه می کرد.

یکی از نزدیکان او می گوید: با آن مرحوم به یکی از روستاها رفتم. شب رادر راه گذراندم. سید بمن فرمود: نمی خوابی؟ من رفتم تا بخوابم. سید وقتی خیال کرد که

من خواب هستم، برخاست و مشغول نماز شد. به خدا قسم دیدم که بندهای شانه و اعضایش می لرزید به طوری که کلمات را از شدت حرکت فکین و اعضا، تکرار می نمود تا آن را صحیح ادا کند.»

اعجوبه عبادت، حسنعلی نخود کی اصفهانی

«آقای نظام الولیه سر کشیک آستان قدس رضوی نقل کرد که شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می بارید، نوبت سر کشیک من بود. اول شب خدّام آستان مبارک که به من مراجعه کردند و گفتند: به علت سردی هوا و بارش برف، زائری در حرم نیست. اجازه دهید حرم را ببندیم. من نیز به آنان اجازه دادم. مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم مطهر آمد و گفت: حاج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تا کنون بالای بام و دریای گنبد مشغول نماز می باشند و مدتی است که در حال رکوع هستند و چندبار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع دیدیم. اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید و مقداری هیزم در اطاق پشت بام، مخصوص مستخدمین است بگذارید که هرگاه از نماز فارغ شدند، استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم. آن شب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهر آمدیم، به خادم گفتم: برو ببین حاج شیخ در چه حالند.

پس از چند دقیقه خادم مزبور بازگشت و گفت: ایشان همانطور که در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده‌اند و سرمای شدید آن شب را هیچ احساس نکرده‌اند. نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید.»

علی بن مهزیار

«روایت شده که علی بن مهزیار در هنگامی که آفتاب طلوع می‌کرد، به سجده می‌رفت و تا برای هزار نفر از مؤمنین دعا مانند آنچه برای خود دعا کرده بود، نمی‌کرد، سر بر نمی‌داشت. و از سجده‌های زیاد، بر پیشانی او پینه مانند زانوی شتر بسته شده بود.»

خواجه ربیع

از ربیع بن خثیم حکایت شده است که با یک رکوع، شب را به صبح می‌رساند، آن گاه قامت راست می‌کرد و می‌نالید و می‌گفت: «آه! مخلصان پیشی گرفتند و ما از راه ماندیم.»

همچنین نقل شده که وقتی خواجه ربیع وفات کرد یکی از همسایگانش دخترکی داشت که گفت: پدرجان! آن ستونی که هر شب در خانه همسایه ما بود چه شد؟

پدر گفت: فرزندم! آن ستون نبود بلکه همسایهٔ صالح ما (ربیع) بود که از اول شب تا صبح روی پاهایش ایستاده بود (و مشغول عبادت و نماز و مناجات بود)

کت استیونس که مسلمان شده می گوید با یک آیه زیر، اضطرابم از بین رفت و وحشت‌هایم تبدیل به آرامش شد:

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (ال عمران آیه 189)

همه پادشاهی آسمان و زمین برای خداوند است که بر هر چیزی قادر می باشد .

از خدا بخواهیم معرفتش را به ما بدهد...

امام عصر «عج» در دعائی که در مفاتیح منسوب به ایشان ذکر شده می‌فرماید:

(اللهم عرفنی نفسک فانک ان تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک . اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک . اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی).

خدایا! خودت را بمن بشناسان که اگر تو را نشناسم، پیامبرت را هم نشناسم .

خدایا! پیامبرت را بمن معرفی کن . که اگر پیامبرت را نشناسم، حجتت را نخواهم شناخت . خدایا! حجتت را بمن معرفی کن . که اگر حجتت را نشناسم راه را گم می‌کنم .

راه معرفت الله فقط از طریق قرآن کریم و عترت می‌گذرد . پس باید مواظب بود که از راههای منحرفی چون دراویش دغلباز و فریبکار، عارفان کذاب و دنیا طلب، فرقه‌های گمراه کننده دوری نمود که عاقبتش گمراهی و جهنم است .

من چه خدائی را می‌پرستم؟

«وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»⁽³⁾.

من خدائی را می پرستم که ظالمین را دوست ندارد .

«وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»⁽⁴⁾

من خدائی را می پرستم که مفسدین را دوست ندارد .

«وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»⁽⁵⁾

من خدائی را می پرستم که اسراف کنندگان را دوست ندارد .

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»⁽⁶⁾

من خدائی را می پرستم که خیانتکاران را دوست ندارد .

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»⁽⁷⁾

من خدائی را می پرستم که مستکبرین را دوست ندارد .

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً»⁽⁸⁾

من خدائی را می پرستم که که فخرکنندگان و خودخواهان را دوست ندارد .

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»⁽⁹⁾

من خدائی را می پرستم که دنیاطلبها را دوست ندارد .

«فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»⁽¹⁰⁾

من خدائی را می پرستم که کافران را دوست ندارد.

3 . سوره آل عمران: آیه 57.

4 . سوره مائده: آیه 64.

5 . سوره انعام: آیه 141.

6 . سوره انفال: آیه 58.

7 . سوره نحل: آیه 23.

8 . سوره نساء: آیه 26.

9 . سوره قصص: آیه 76.

10 . سوره آل عمران: آیه 22.

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ»⁽¹⁾.

من خدائی را می پرستم که کسانی را که با صدای بلند حرف بد می زنند را دوست ندارد .

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»⁽²⁾.

من خدائی را می پرستم که توبه کنندگان و پاکدامنان را دوست دارد .

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»⁽³⁾.

من خدائی را می پرستم که باتقویان را دوست دارد .

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»⁽⁴⁾.

من خدائی را می پرستم که صابریان را دوست دارد .

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»⁽⁵⁾.

من خدائی را می پرستم که توکل کنندگان را دوست دارد .

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»⁽⁶⁾.

من خدائی را می پرستم که حکم کنندگان به عدالت را دوست دارد .

1 . سوره نساء: آیه 148.

2 . سوره بقره: آیه 222.

3 . سوره آل عمران: آیه 76.

4 . سوره آل عمران: آیه 141

5 . سوره آل عمران: آیه 159

6 . سوره مائده: آیه 42

من خدائی را می پرستم که هر چقدر انسان گناه کند اگر توبه کند و بگوید من غلط کردم
! خداوند سبحان او را می بخشد .

من خدائی را می پرستم که عیبهای انسان را می پوشاند .

من خدائی را می پرستم که دعای ما انسانهای ضعیف را اجابت می کند .

من خدائی را می پرستم که حاجت حاجتمندان را روا می نماید .

من خدائی را می پرستم که همه چیز را می بیند و هیچ چیزی بر او مخفی نیست . من خدائی
را می پرستم که بر هر چیزی قادر است .

من خدائی را می پرستم که آتش را برای ابراهیم سرد نمود .

من خدائی را می پرستم که دریا را برای موسی شکافت .

من خدائی را می پرستم که مستضعفین بنی اسرائیل را از دست فرعونیان مستکبر

نجات داد .

من خدائی را می پرستم که در دستهای عیسی (ع) شفا قرار داد و بیماران را بدست او شفا داد.

من خدائی را می پرستم که 4400 معجزه برای حضرت محمد (ص) قرار داد.

من خدائی را می پرستم که همه نمایندگان و پیامبرانش را از بین انسانهای پاکدامن و امین و شجاع و سخاوتمند و راستگو انتخاب نمود.

من خدائی را می پرستم که هیچ کدام از نمایندگانش دارای عیب در جسم و روح نبودند.

من خدائی را می پرستم که خودش زیبا و زیبایی را هم دوست دارد.

من خدائی را می پرستم که امید من در هنگام گرفتاری و همدم من در هنگام وحشت و رفیق من در هنگام تنهایی و دادرس من در هنگام سختی و راهنمای من در هنگام حیرت و سرگردانی و پناهگاهم در هنگام بیچارگی است.

من خدائی را می پرستم که به هیچ کسی ظلم نمی کند و من فقط از عدالتش می ترسم و از او می خواهم که با عدالتش با من برخورد نکند بلکه با رحمتش مرا بسنجد.

من خدائی را می پرستم که رحمتش قبل از عذابش است.

من خدائی را می پرستم که تمام موجودات آسمانها و زمین تسبیح تکوینی او گویند.

من خدائی را می پرستم که از نزدیکی نزدیکتر، از هر بینائی بیناتر، از هر آگاهی آگاهتر، از هر شریفی شریفتر، از هر بالائی برتر، از هر قدرتمندی قدرتمندتر، از هر ثروتمندی ثروتمندتر، از هر بخشنده‌ای بخشنده‌تر و از هر مهربانی مهربان‌تر است.

من خدائی را می پرستم که می بیند ولی دیده نمی شود، می آفریند ولی خود آفریده نشده است، هدایت می کند ولی کسی او را هدایت نمی نماید، زنده می کند ولی کسی او را زنده نکرده است، محاکمه می نماید ولی کسی او را نمی تواند محاکمه کند، روزی می دهد ولی کسی به او روزی نمی دهد، پناه می دهد ولی کسی به او نمی تواند پناه بدهد .

من خدائی را می پرستم که محبوب است ولی خود محبوب ندارد، طیب است ولی خود نیاز به طیب ندارد، رفیق است ولی خود نیاز به رفیق ندارد، فریادرس است ولی خود فریادرسی ندارد، رحم کننده است ولی رحم کننده بر او نیست، صاحب همه چیز است ولی کسی صاحب او نیست .

من خدائی را می پرستم که یادش فراموش نشود، نورش خاموش نگردد، نعمتهایش حساب نشود، پادشاهی زایل نگردد، کمالش درک نگردد، حکمش برنگردد، صفاتش عوض نشود .

من خدائی را می پرستم که غیب را فقط او می داند، بلا را فقط او بر طرف می کند، مخلوقات را فقط او خلق می کند، گناه را فقط او می آمرزد، دلها را فقط او عوض می کند، باران را فقط او نازل می کند، مردگان را فقط او زنده می کند .

من خدائی را می پرستم که شنیدن چیزی او را از شنیدن چیز دیگر مشغول نمی کند، انجام کاری او را از انجام کار دیگر مشغول نمی نماید، سخنی او را از سخن دیگر سرگرم نکند، چیزی مانع چیز دیگر نمی شود، اصرار اصرار کنندگان او را به ستوه در نمی آورد، ذره ای در عالم هستی از او پنهان نیست .

و در آخر من خدائی را می پرستم که بردبار است و شتاب نمی کند . بخشنده‌ای است که
بخل نمی ورزد . راستگوئی است که خلاف وعده نمی نماید، نعمت دهنده‌ای است که
خسته نمی شود . بی نیازی است که نیازمند نمی گردد . بزرگی است که کوچک نمی شود
و نگهبانی است که غافل نمی گردد .

....و

نشانه‌های معرفت الهی

یکی از نشانه‌های معرفت و شناخت پروردگار، عبادت و مناجات با خداست. هرچقدر انسان معرفتش به خداوند سبحان بیشتر شد، عبادتش هم بیشتر می‌شود. البته عبادتش همراه با علم و آگاهی است. لذا پیامبران و امامان عابدترین مردم بوده‌اند.

دومین نشانه معرفت الهی بنده، دائم الذکر بودن است. یعنی در شبانه روز از یاد خداوند سبحان غافل نیست و در دل و با زبان، خداوند متعال را تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر می‌گوید.

سومین نشانه معرفت الهی، گریه و تضرع و احساس ذلت در بارگاه با عظمت الهی است. همانطور که بعضی از پیامبران و امامان در حال عبادت و نماز از خوف خداوند سبحان غش می‌کردند.

چهارمین نشانه معرفت الهی، شکرگزاری دائمی است. در صحت و در بیماری، در سفر و در حضر، در جوانی و در پیری، در فقر و غنا و در همه حالات به شکرگزاری مشغول می‌باشد.

پنجمین نشانه معرفت الهی، داشتن اخلاص است. بنده از خودنمائی و ریاکاری به دور است و عبادات و اعمال نیکش را فقط برای خداوند متعال بجا می‌آورد.

ششمین نشانه معرفت الهی، خدا ترس بودن است. که پیامبر فرمود هر که خدا شناس تر باشد خدا ترس ترمی باشد.

هفتمین نشانه معرفت الهی، توجه به قرآن کریم است. برای تلاوت آیات الهی در شبانه روز برنامه دارد و با کلام حق مانوس است.

هشتمین نشانه معرفت الهی، داشتن ولایت محمد و آل محمد است.

نهمین نشانه معرفت الهی، خودشناسی است. با شناخت اسرار جسمی و روحی خود، پی به عظمت خالق می برد.

دهمین نشانه معرفت الهی، مخالفت با نفس است.

یازدهمین نشانه معرفت الهی، زهد و عدم دلبستگی به دنیا است.

دوازدهمین نشانه معرفت الهی، ترجیح خداوند متعال بر همه چیز است.

امام صادق (ع) فرمود که ایمان به خداوند سبحان کاملاً در انسان جا نمی گیرد تا وقتی که خداوند سبحان برای او بهتر و مهم تر باشد از خودش و مادرش و از پدرش و از مالش و از همه مردم، خداوند سبحان برای او بهتر باشد.

کسانی که رفع گرفتاری خود را در مخلوقات می بینند معرفت ندارند!

در قرآن کریم عده ای از مومنین را مشرک دانسته است...

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ». (سوره یوسف: آیه 106)

(

یعنی اکثرشان مؤمن نبوده و مشرکند .

شخصی از امام ششم علیه السلام تفسیر آیه فوق را پرسید . امام فرمود: مراد کسانی هستند که مؤمن هستند ولی می گویند: اگر فلانی نبود از بین رفته بودم ! و یا اگر فلانی نبود بدبخت شده بودم که این شرک خفی است .

راوی پرسید که پس اگر کسی مشکل انسان را حل کرد چه بگوید؟ فرمود:
بگوید که اگر خداوند سبحان فلانی را واسطه نمی کرد و بدست فلان شخص
کار مرا حل نمی کرد مثلاً بدبخت می شدم ! (وسائل الشیعه 215/15)

(

دانشمند یهودی و سؤال اعتقادی

یکی از دانشمندان یهود، نزد یکی از خلفاء (ابوبکر یا عمر) آمد و گفت: تو جانشین پیامبری؟ گفت: آری! پرسید: سؤالی دارم بگو بینم خداوند کجاست؟ در آسمان است یا در زمین؟ خلیفه گفت: در آسمان بر عرش قرار دارد! یهودی گفت: پس زمین از او خالی است؟! خلیفه گفت: از من دور شو والا تو را به قتل می‌رسانم!

یهودی تعجب کرد و برگشت در حالی که اسلام را مسخره می‌کرد. خبر به علی علیه‌السلام رسید. یهودی را پیدا کرد و گفت: من از سؤال تو و جواب خلیفه با خبر شدم. ما عقیده داریم که خداوند متعال مکان را آفرید بنابراین ممکن نیست خودش مکانی داشته باشد! و برتر از آن است که مکانی او را در خود جای دهد... آیا در فلان کتاب خودتان نخوانده‌ای که روزی فرشته‌ای از شرق نزد موسی علیه‌السلام آمد. حضرت فرمود: از کجا آمده‌ای؟

گفت: از نزد پروردگار! سپس فرشته‌ای از غرب آمد. موسی علیه‌السلام گفت: از کجا آمده‌ای؟

گفت: از نزد پروردگار! باز فرشته دیگری آمد. موسی علیه‌السلام گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از آسمان هفتم از نزد پروردگار! باز فرشته دیگری آمد. موسی علیه‌السلام فرمود: تو از کجا آمده‌ای؟ گفت: از زمین هفتم از نزد پروردگار! موسی علیه‌السلام فرمود: منزّه است خدایی که هیچ مکانی از او خالی نیست و هیچ مکانی به او نزدیکتر از مکان دیگر نمی‌باشد!

یهودی گفت: شهادت می‌دهم که حقّ مبین همین است و تواز همه شایسته تر به مقام
پیامبرت هستی! ^{۲۵}

اشکالات درباره عدل الهی:

۲۵ . پیام قرآن، جلد 4، ص 274

گاهی اشکالاتی در مورد عدل به ذهن بعضی‌ها خطور می‌کند. مثلاً اگر خدا عادل است پس چرا بعضی کودکان معلول بدنیا می‌آیند؟ چرا ناگهان زلزله و سیل و حوادث طبیعی دیگر باعث بلا برای بعضی‌ها اعم از مؤمن و غیر مؤمن می‌شود؟ چرا جوانی در ابتدای بهره‌مندیش از دنیا، ناگهان ناکام از دنیا می‌رود؟ یا چرا عده‌ای فقیر و در محرومیت و عده‌ای غرق ناز و نعمتها هستند؟

برای جواب به این سؤالات باید جهان و هدف از آفرینش جهان را بشناسیم. همچنین علل وقوع این حوادث را درک کنیم.

عده‌ای خیال می‌کنند که مرگ نابودی است لذا می‌گویند چرا فلان جوان ناکام شد؟ یا خیال می‌کنند دنیا جای ماندن ابدی است و می‌گویند چرا سیل و زلزله عده‌ای را نابود کرد؟ یا فکر می‌کنند دنیا جای آسایش است لذا می‌گویند چرا عده‌ای در فقر و محرومیتند؟

عده‌ای نزد پیامبرشان «ذی الکفل» آمدند و از او خواستند تا دعا کند که خداوند سبحان مرگ را از میان آنها بردارد! او هم دعا کرد و خداوند سبحان دعایش را مستجاب کرده و مرگ از میان قوم او برداشته شد. آنها تا مدتی خوشحال و سرمست بودند که دیگر مردنی در کار نیست! و عمرهای طول و دراز دارند. ولی بعد از مدتی کم‌کم مشکلات

عظیمی بسراغ آنها آمد. از جمله چون کسی از دنیا نمی‌رفت، لذا گاهی می‌شد که شخصی باید نان پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ و جد دوم و سوم و .. خود را بدهد. و از آنان نگه داری کند. لذا خانه‌های آنها برای سکونت این همه افراد کوچک بود، مجبور شدند تا خانه‌ها را بزرگتر کردند و زمینهای کشاورزی بیشتری زیر کشت بردند و ... ولی باز هم این مشکلات هر روز بیشتر از دیروز متوجه آنها می‌شد و درآمد آنها کفاف زندگی این همه آدم را نمی‌داد. لذا مجدداً نزد «ذی الکفل» آمدند و از او خواستند دعا کند تا مرگ دوباره برگردد! ^{۲۶}

از طریق امامان علیهم السلام مخصوصاً امام حسین علیه السلام که چراغ هدایت
و کشتی نجات است می توان به معرفت دست یافت....

منزلگه عشاق دل آگاه حسین است.....بیراهه نرو ساده ترین راه حسین است

از مردم گمراه جهان راه مجوید.....نزدیکترین راه به الله حسین است

فتح باب سالکین با توسل به امام حسین علیه السلام

مرحوم قاضی رضوان الله علیه می فرمود: من در وجب به وجب صحن حضرت سید
الشهداء علیه السلام شبها را تا به صبح بیتوته کرده ام.

و هم از ایشان منقولست که: توسل به سید الشهداء علیه السلام جهت فتح باب سالکین إلى
الله و کشف حجب تأثیری عجیب دارد و بدون توسل به سید الشهداء علیه السلام فتح باب
نمی شود.

بالاترین ذکر و اسمای حسنی الهی

عده ای خدمت حضرت آیت الله شاه آبادی استاد حضرت امام خمینی رسیدند و عرض کردند:

ذکری به ما یاد بدهید که بوسیله آن به خداوند نزدیک بشویم و تقرب الهی پیدا کنیم.

آیت الله شاه آبادی فرمود:

□ من ذکری بالاتر از ذکر یاحسین سراغ ندارم.

سپس فرمود: به نظر من یاحسین از اسماء حسنا الهی است.

با عشق و علاقه به امام حسین و قمر بنی هاشم می توان به خدا رسید. مرحوم قاضی گفته که محال است بدون امام حسین به توحید رسید. مسیر توحید از راه امام حسین می گذرد. خداوند حسین را کشتی نجات و چراغ هدایت قرار داده و تاکنون هزاران انسان که قبلا در تاریکی بودند بوسیله امام حسین هدایت یافتند و وارد نور شدند.

عشق به حسین یعنی عشق به خدا و محبت به حسین یعنی محبت به خدا. اگر کسی در راه حسین (ع) قدم بگذارد و علاقه به آن حضرت را در دلش قرار دهد در حقیقت به کشتی نجات سوار شده است که: انّ الحسین مصباح الهدی وسفینه النجاه

گریه بر حسین (ع)، زیارت حرم حسین (ع)، زیارت عاشورای حسین (ع)، برگزاری و شرکت در مجلس عزای حسین (ع)، سینه و زنجیر زدن برای حسین (ع)، برپایی سفره ابوالفضل حسین (ع)، زیارت حرم زینب حسین (ع)، همه اینها الهی و خدایی است.

همه اینها مقدمه ای برای عشق پاک به خداوند است. برای رسیدن به وصل به خدا. و قطع از همه چیز. الهی هب لی کمال الانقطاع الیک....

در حدیث مناجات حضرت موسی علیه السلام آمده است که حضرت موسی (ع) گفت: «خدایا! چرا امت پیامبر خود، محمد، را بر دیگر امت ها فضیلت دادی؟»

خدای تعالی فرمود: «آنان را به دلیل 10 خصوصیت برتری دادم: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، نماز جمعه، نماز جماعت، قرآن، علم و عاشورا.»

در ادامه این روایت زیبا، موسی (ع) از روز عاشورا می پرسد: خداوند می فرماید: الْبُكَاءُ وَ التَّبَاكِي عَلَى سِبْطِ مُحَمَّدٍ ص وَ الْمَرْتِيَةُ وَ الْعَزَاءُ عَلَى مُصِيبَةِ وَوَلَدِ الْمُصْطَفَى؛ گریه کردن و تباکی بر نوه محمد (ص) و مرثیه و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی است.

سپس خداوند متعال به ذکر ثواب اشک بر امام حسین (ع) می پردازد و می فرماید: يَا مُوسَى مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عِبْدِي فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَكَى أَوْ تَبَاكَى وَ تَعَزَّى عَلَى وَوَلَدِ الْمُصْطَفَى ص إِلَّا وَ كَانَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ثَابِتًا فِيهَا؛ ای موسی، هیچ بنده ای از بندگان من نیست که در آن روز بر فرزند مصطفی (ص) گریه و تباکی و عزاداری کند جز اینکه بهشت بر او واجب می شود در حالی که در آن ثابت است.

وَمَا مِنْ عَبْدٍ أَنْفَقَ مِنْ مَالِهِ فِي مَحَبَّةِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِ طَعَامًا وَغَيْرَ ذَلِكَ دَرَاهِمًا إِلَّا وَبَارَكْتَ لَهُ فِي الدَّارِ الدُّنْيَا الدَّرَاهِمَ سَبْعِينَ دَرَاهِمًا وَكَانَ مُعَافًا فِي الْجَنَّةِ وَغَفَرْتُ لَهُ ذُنُوبَهُ؛ هر کس در راه محبت حسین فردی را طعام دهد یا درهمی هزینه کند، در دنیا به مال او هفتاد برابر برکت دهم و گناهانش را بیامرزم و در بهشت آزاد خواهد بود و گناهانش را بیامرزم.

وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا مِنْ رَجُلٍ أَوْ امْرَأَةٍ سَأَلَ دَمْعُ عَيْنَيْهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَغَيْرِهِ قَطْرَةً وَاحِدَةً إِلَّا وَكُتِبَ لَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ؛ به عزت و جلالم سوگند هر کس از چشمانش در روز عاشورا اشک جاری شود ولو به اندازه یک قطره، اجر صد شهید برای او می نویسم.

ای آنکه طلبکار خدایی، به خود آ

از خود بطلب کز تو خدا نیست جدا
اول به خود آ، چون به خود آیی، به خدا
اقرار نمایی به خدایی خدا....

اصحاب رقیم

در کتاب «محاسن برقی» از رسول خدا (ص) چنین نقل شده: سه نفر عابد از خانه خود بیرون آمده و به سیر و سیاحت در کوه و دشت پرداختند، تا به غاری که در بالای کوه بود رفته و در آن جا به عبادت مشغول شدند، ناگاه (بر اثر طوفان یا...) سنگ بسیار بزرگی از بالای آن غار، از کوه جدا شد غلتید و به درگاه غار افتاد به طوری که در غار را به طور کامل پوشانید، آن سه نفر در درون غار تاریک ماندند، آن سنگ به قدری در غار را پوشانید که حتی روزه‌ای از غار به بیرون به جا نگذاشت، از این رو آنها بر اثر تاریکی، همدیگر را نمی‌دیدند. آنها وقتی که خود را در چنان بن بست هولناکی دیدند برای نجات خود به گفتگو پرداختند، سرانجام یکی از آنها گفت: «هیچ راه نجاتی نیست جز این که اگر عمل خالصی داریم آن را در پیشگاه خداوند شفیع قرار دهیم، ما بر اثر گناه در این جا محبوس شده‌ایم، باید با عمل خالص خود را نجات دهیم».

این پیشنهاد مورد قبول همه واقع شد.

اولی گفت: «خدایا! می‌دانی که من روزی فریفته زن زیبایی شدم، او را دنبال کردم وقتی که بر او مسلط شدم و خواستم با او عمل منافی عفت انجام دهم به یاد آتش دوزخ افتادم و از مقام تو ترسیدم و از آن کار دست برداشتم، خدایا به خاطر این عمل سنگ را از این جا بردار.» وقتی که دعای او تمام شد ناگاه آن سنگ تکانی خورد، و اندکی عقب رفت به طوری که روزنه‌ای به داخل غار پیدا شد.

دومی گفت: «خدایا! تو می‌دانی که گروهی کارگر را برای امور کشاورزی اجیر کردم، تا هر روز نیم درهم به هر کدام از آنها بدهم، پس از پایان کار، مزد آنها را دادم، یکی از آنها گفت: من به اندازه دو نفر کار کرده‌ام، سوگند به خدا کمتر از یک درهم نمی‌گیرم، نیم درهم را قبول نکرد و رفت.

من با نیم درهم او کشاورزی نمودم، سود فراوانی نصیب شد، تا روزی آن کارگر آمد و مطالبه نیم درهم خود را نمود، حساب کردم دیدم نیم درهم او برای من ده هزار درهم سود داشته، همه را به او دادم، و او را راضی کردم این کار را از ترس مقام تو انجام دادم، اگر این کار را از من می‌دانی به خاطر آن، این سنگ را از این جا بردار.»

در این هنگام ناگاه آن سنگ تکان شدیدی خورد به قدری عقب رفت که درون غار روشن شد، به طوری که آنها همدیگر را می‌دیدند ولی نمی‌توانستند از غار خارج شوند.

سومی گفت: «خدایا! تو می‌دانی که روزی پدر و مادرم در خواب بودند، ظرفی پر از شیر برای آنها بردم، ترسیدم اگر آن ظرف را در آن جا بگذارم و بروم، حشره‌ای داخل آن بیفتد، از طرفی دوست نداشتم آنها را از خواب شیرین بیدار کنم و موجب ناراحتی آنها شوم، از این رو همان جا صبر کردم تا آنها بیدار شدند و از آن شیر نوشیدند، خدایا اگر می‌دانی که این کار من برای جلب خشنودی تو بوده است، این سنگ را از این جا بردار.»

وقتی که دعای او به این جا رسید، آن سنگ تکان شدیدی خورد و به قدری عقب رفت که آنها به راحتی از میان غار بیرون آمدند و نجات یافتند.

سپس پیامبر(ص) فرمود: «مَنْ صَدَقَ اللَّهَ نَجَا؛ کسی که به راستی و از روی خلوص با خدا رابطه برقرار کند و بر همین اساس، رفتار نماید، رهایی و (نجات می یابد.) - تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۴۹ و ۲۵۰

قلب من خانه خداست
قلب من خانه ی خداست
ممکن است گاهی گریه کنم ولی هیچگاه در تنهایی گریه نمیکنم
خداوند اینجاست اشکهای مرا پاک می کند... چون...
قلب من خانه ی خداست
ممکن است گاهی بیفتم و بلغزم اما هرگز در سقوط تنها نمی مانم
خداوند هست و مرا بلند می کند... چون...
قلب من خانه ی خداست
شاید گاهی رنج بکشم اما هرگز در این رنج کشیدن تنها نمی مانم
پروردگار مرا از رنجها رها می کند... چون...
قلب من خانه ی خداست
خوشحالم، برای اینکه میدانم هرگز تنها نیستم
خداوند همواره با من است... چون...
قلب من خانه ی خداست

وقتی که تنهای تنها می شوی
وقتی که تنهای تنها می شوی
وقتی که دوستانت، درست در حساس ترین لحظه رهایت میکنند
وقتی که طوفان امتحان، خاشاک دوستی های سطحی را می ربايد
و لجن متعفن خودخواهی و منفعت طلبی را نمایان می سازد
وقتی که هیچ تکیه گاهی برایت نمی ماند
و هیچ دستی خالصانه به سویت دراز نمی گردد
یک پناهگاه می ماند که هیچ حادثه ای نمی تواند آن را از تو بگیرد
او حتی در مقابل بدی های تو خوبی می آورد
و روی زشتی های تو پرده ی اغماض می افکند
اگر بدانی که محبت و اشتیاق او به تو چقدر است
بند بند تنت از هم می گسلد
حتماً دانسته ای او کیست؟!
پس چرا در انتها به او برسی
از او آغاز کن

راه و رسم بندگی

در زمانهای قدیم شخص ثروتمندی غلامی خرید و به منزل آورد و
در منزل از او پرسید:
نام تو چیست؟
غلام گفت: هرچه صدایم کنی!
پرسید: چه کار بلدی؟
غلام گفت: هر کاری بگوئی انجام میدهم!
پرسید: چه غذائی میخوری؟

غلام گفت: هر چه بدهی میخورم!
پرسید: کجا می خوابی؟
غلام گفت: هر کجا بگویی می خوابم!
آن مرد با ناراحتی گفت: تو مرا مسخره کرده ای؟ این چه جوابهایی
است که می دهی؟
غلام گفت: مگر نه این است که من بنده شما هستم؟
آن مرد گفت: بله!
غلام گفت: کدام بنده ای به صاحب خود میگوید: به من فلان غذا را
بده و مرا فلان اسم صدا کن و فلان کار را به من بده و فلان محل را برای
خواب من آماده کن و...
صاحب من شما هستی و هر کاری بگویی اطاعت می کنم چون کار
من فقط اطاعت است.
آن مرد باخود فکر کرد و پیش خود گفت: اگر راه و رسم بندگی
این است که غلام می گوید، پس چطور من بندگی خدا را میکنم، که هی
میگویم چرا این را به من ندادی و فلان چیز را به من بده و من را اینکاره
کن.... هی دستور می دهی.... و چرا و چرا؟....

وای بر ما...

و عجیب است...

که پس از گذشت یک دقیقه به پزشکی اعتماد می کنیم،
بعد از گذشت چند ساعت به کلاهبرداری،
بعد از چند روز به دوستی،
بعد از چند ماه به همکاری،
بعد از چند سال به همسایه ای...
اما بعد از یک عمر به خدا اعتماد نمی کنیم!

منو فراموش نمی کنی
خداوندا...

تو خیلی بزرگی
و من خیلی کوچک
ولی جالب اینجاست
تو به این بزرگی
من کوچک را فراموش نمیکنی؛
ولی من به این کوچکی
تو را فراموش کرده ام

من هرگز تو را رها نخواهم کرد
روزی تصمیم گرفتم که دیگر همه چیز را رها کنم. شغلم را،
دوستانم را، مذهبم را، زندگی ام را! به جنگلی رفتم تا برای آخرین بار
با خدا صحبت کنم. به خدا گفتم: آیا میتوانی دلیلی برای ادامه زندگی
برایم بیاوری؟ و جواب او مرا شگفت زده کرد. او گفت: آیا سرخس و
بامبو را میبینی؟ پاسخ دادم: بلی.

فرمود: هنگامی که درخت بامبو و سرخس را آفریدم، به خوبی از آنها
مراقبت نمودم. به آنها نور و غذای کافی دادم. دیر زمانی نپایید که
سرخس سر از خاک برآورد و تمام زمین را فرا گرفت، اما از بامبو

خبری نبود. من از او قطع امید نکردم. در دومین سال سرخسها بیشتر رشد کردند و زیبایی خیره کننده‌ای به زمین بخشیدند. اما همچنان از بامبوها خبری نبود. من بامبوها را رها نکردم. در سالهای سوم و چهارم نیز بامبوها رشد نکردند. اما من باز از آنها قطع امید نکردم.

در سال پنجم جوانه کوچکی از بامبو نمایان شد. در مقایسه با سرخس کوچک و کوتاه بود، اما با گذشت ۶ ماه ارتفاع آن به بیش از 100 فوت رسید. 5 سال طول کشیده بود تا ریشه های بامبو به اندازه کافی قوی شوند. ریشه هایی که بامبو را قوی میساختند و آنچه را برای زندگی به آن نیاز داشت را فراهم میکردند.

خداوند در ادامه فرمود: آیا میدانی در تمامی این سالها که تو درگیر مبارزه با سختیها و مشکلات بودی، در حقیقت ریشه هایت را مستحکم می ساختی؟ من در تمامی این مدت تو را رها نکردم، همانگونه که بامبو ها را رها نکردم. هرگز خودت را با دیگران مقایسه نکن، بامبو و سرخس دو گیاه متفاوتند، اما هر دو به زیبایی جنگل کمک میکنند.

زمان تو نیز فرا خواهد رسید، تو نیز رشد میکنی و قد می کشی! از او پرسیدم: من چقدر قد میکشم؟ در پاسخ از من پرسید: بامبو چقدر رشد میکند؟ جواب دادم: هر چقدر که بتواند.

گفت: تو نیز باید رشد کنی و قد بکشی، هر اندازه که بتوانی. به یاد داشته باش که من هرگز تو را رها نخواهم کرد!!

درد دل‌های خدا...

سوگند به روز وقتی نور می گیرد و به شب وقتی آرام می گیرد که من نه تو را رها کرده‌ام و نه با تو دشمنی کرده‌ام. (ضحی 1-2)

افسوس که هر رسول و نماینده ای را پیش تو فرستادم تا به تو بگویم دوستت دارم و راهی پیش پایت بگذارم او را که مرا به سخره گرفتی. (یس 30)

و هیچ پیامی از پیام‌هایم به تو مرسید مگر از آن روی گردانیدی. (انعام 4)

و با خشم رفتی و فکر کردی هرگز بر تو قدرتی نداشته‌ام (انبیا 87) و مرا به مبارزه طلبیدی و چنان توهم زده شدی که گمان بردی خودت بر همه چیز قدرت داری. (یونس 24)

و این در حالی بود که حتی مگسی را نمی‌توانستی و نمی‌توانی بیافرینی و اگر مگسی از تو چیزی بگیرد نمی‌توانی از او پس بگیری (حج 73)

پس چون مشکلات از بالا و پایین آمدند و چشم‌هایت از وحشت فرو رفتند، و قلبت آمد توی گلویت و تمام وجودت لرزید چه لرزشی، گفتم کمک‌هایم در راه است و چشم دوختم بینم که باورم میکنی اما به من گمان بردی چه گمان‌هایی. (احزاب 10)

تا زمین با آن فراخی بر تو تنگ آمد پس حتی از خودت هم به تنگ آمدی و یقین کردی که هیچ پناهی جز من نداری، پس من به سوی تو بازگشتم تا تو نیز به سوی من بازگردی، که من مهربان‌ترینم در بازگشتن. (توبه 118)

وقتی در تاریکی‌ها مرا بزاری خواندی که اگر تو را برهانم با من می‌مانی، تو را از اندوه رهانیدم اما باز مرا با دیگری در عشقت شریک کردی. (انعام 63-64)

این عادت دیرینه ات بوده است، هرگاه که خوشحالت کردم از من روی گردانیدی و رویت را آن طرفی کردی و هر وقت سختی به تو رسید از من ناامید شده‌ای. (اسرا 83)

آیا من برنداشتم از دوشت باری که می‌شکست پشتت؟ (سوره شرح 2-3)

غیر از من خدایی که برایت خدایی کرده است؟ (اعراف 59)

پس کجا می‌روی؟ (تکویر 26)
پس از این سخن دیگر به کدام سخن می‌خواهی ایمان بیاوری؟
(مرسلات 50)

چه چیز جز بخشندگی ام باعث شد تا مرا که می‌بینی خودت را
بگیری؟ (انفطار 6)

مرا به یاد می‌آوری؟ من همانم که بادها را می‌فرستم تا ابرها را در
آسمان پهن کنند و ابرها را پاره پاره به هم فشرده می‌کنم تا قطره‌ای
باران از خلال آن‌ها بیرون آید و به خواست من به تو اصابت کند تا تو
فقط لبخند بزنی، و این در حالی بود که پیش از فرو افتادن آن قطره
باران، ناامیدی تو را پوشانده بود. (روم 4)

من همانم که می‌دانم در روز روحت چه جراحتهایی برمی‌دارد، و
در شب روحت را در خواب به تمامی بازمی‌ستانم تا به آن آرامش دهم
و روز بعد دوباره آن را به زندگی برمی‌انگیزانم و تا مرگت که به سویم
بازگردی به این کار ادامه می‌دهم. (انعام 60)

من همانم که وقتی می‌ترسی به تو امنیت می‌دهم (قریش 3)
برگرد، مطمئن برگرد، تا یک بار دیگر با هم باشیم (فجر 28-29)
تا یک بار دیگر دوست داشتن همدیگر را تجربه کنیم. (مائده 54)
و قسم به روزی که دلت را میشکنند و جز خدایت مرهمی نخواهی
یافت.....

مراد از ترس از خدا چیست؟

یک معنایش این است که خدارا همه جا حاضر بینیم
امام صادق(ع):

طوری خدارا عبادت کن گویی خدارا می‌بینی و اگر خدارا نمی‌بینی
بدان خداتورا می‌بیند. و اگر معتقد باشی خداتورا نمی‌بیند کافر شده‌ای

واگر معتقدباشی خداتورا می بیند در مقابلش گناه بکنی اورا پایین ترین بینندگان قرار داده ای.

معنای دوم این است که باید انسان همواره بین خوف ورجا بسربرد
امام علی(ع) فرمود مومن شب وروز در خوف وهراس بسر می برد
هرچند نیکوکارباشد.

لقمان به پسرش گفت: ازخدا چنان بتس که اگر عمل نیک انس
وچن را نزد اوببری بازگمان کنی تورا عذاب می کند وبه او چنان
امیدوارباش که اگر گناه همه انس وجن ببری باز گمان کنی تورا ببخشد.
ورسول خدا (ص) فرمود اگر اندازه رحمت خدارا بدانیدبر آن تکیه
کرده وجز عمل کم نخواهید انجام داد واگر اندازه خشم خدارا بدانید
خواهید پنداشت که هرگز نجات نمی یابید.

سومین معنای خداترسی آنست که از عاقبت بد بترسد و هراسان باشد
افرادی مانند ابلیس وقارون وبلعم وطلحه وزبیر وامثال اینها که اول
خوب بودند ولی بعد عاقبت به شر شدند نشان می دهد که انسان همواره
در معرض خطر است وباید مرتب با درک حضور خدا، از گناهان فاصله
بگیرد.

از دیگر معانی خداترسی آنست که عظمت خدارا متوجه و متذکر باشد
وآنقدر معرفت الهی نصیبش شودکه خدادرچشمش عظیم وغیرخدا
در چشمش حقیرباشد. دراین صورت قدرتهای ظاهری ومادی در نزد او
بی ارزش و قدرت را فقط در خدا می بیند.

ناصرالدین شاه وملاهادی سبزواری

نقل شده که ملاهادی سبزواری در سبزواری بود که ناصرالدین شاه
درسفر مشهد وارد سبزواری شد. گفت ملاهادی را نزد من بیاورید. وقتی

نزد ملاهادی رفتند و مطلب را گفتند، روایتی برای ناصرالدین شاه نوشت که قال رسول الله⁹: اذا كان العلماء في باب الملوك بئس العلماء وبئس الملوك. و اذا كان الملوك في ابواب العلماء نعم العلماء ونعم الملوك؛ اگر عالم پیش شاه برود، هم عالم بد است و هم شاه! و اگر شاه نزد عالم برود، هم عالم خوب است و هم شاه! وقتی نامه را دست ناصرالدین شاه دادند، بعد از خواندن، روانه منزل ملاهادی شد. در زدند. پیرمردی قد بلند و ریش سفید در را باز کرد. شاه خیال کرد که نوکر ملا است. پرسید آقا هستند؟ فرمود خودم هستم. شاه وارد شد و نشست و مقداری صحبت کردند. ظهر که شد ملاهادی بیرون رفت. شاه خیال کرد آقا برای آوردن غذا رفته است. ولی مشخص شد که ملاهادی برای گرفتن وضو و ادای نماز رفته است. بعد از نماز ملا و شاه نشستند. نه بوی پلو می آمد نه بوی چلو! یک مرتبه خادم آقا آمد و یک ظرف فلزی دوغ و نمک و چند گرده نان خشک آورد. ناصرالدین شاه مقداری از نانها را بعنوان تبرک برداشت و هرچه کرد نان بی خورشت به مزاجش سازگار نشد!

موقع رفتن شاه گفت اجازه بدهید شهریه طلاب را من بدهم؟ ملاهادی فرمود: طلاب بدعادت می شوند. شما که همیشه زنده نیستی که شهریه آنها را بدهی! خوب است به همان مقدار کفایت کنند. شاه گفت: اجازه بدهید شما را قاضی القضاات کنم؟ ملاهادی گفت: این دست شما نیست. شاه گفت پس بگذارید بشما کمکی بکنم؟ ملاهادی جواب داد: لاهو شیء فی الوجود الا الله. روزی من دست خداست و غیر خدا رازق نیست {اصول سه گانه}

همچنین شخص خداترس برای اینکه عظمت پروردگار در نظرش بیشتر شود باید به معجزات پیامبران و امامان توجه نماید. باید به عجایب خلقت متذکر گردد. باید به ضعف انسان ها حتی پادشاهان و قدرتمندان متوجه شود.

پنجمین معنای خداترسی آنست که در برخورد با گناه بیاد خدا افتاده
واز گناه دوری نماید

(ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون
{اعراف 201})

نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس

حضرت رسول خدا (ص) فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و
خوش سیما بود زندگی خود را بوسیله درست کردن زنبیل از درخت
خرما می گذرانید. روزی از درخانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه
او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای خانم
تعریف کرد. خانم گفت بوسیله ای او را داخل قصر کن. همینکه عابد
داخل شد چشم همسر سلطان به او افتاد از حسن و جمالش در شگفت
شد در خواست نزدیکی کرد. عابد امتناع ورزید. زن دستور داد درهای
قصر را ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو
نیز از من بهره ببری عابد چون راه چاره را مسدود دید. پرسید بالای
قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم زن بکنیز گفت ظرف
آبی بالای قصر ببر تا هر چه می خواهد انجام بدهد. عابد بر فراز قصر
رفت در آنجا با خود گفت ای نفس مدت چندین سال عبادت را که روز
و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می خواهی تباه کنی. اکنون خود
را از این بام به زیر انداز. بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی
نزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست اویزی نیست که
خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد. حضرت رسول خدا (ص) فرمود:
همینکه خود را آماده انداختن نمود امر بجبرئیل شد که فوراً بزمین برد
بنده ما از ترس معصیت می خواهد خود را بکشتن دهد. او را ببال خود
دریاب تا آزرده نشود عابد را در راه چون پدری مهربان گرفت و بزمین
گذاشت. زیباییهایش در همان قصر ماند زنش پرسید پول زنبیل ها را چه
کردی؟ گفت امروز چیزی عاید نشد گفت امشب را با چه افطار کنیم.

جواب داد باید به گرسنگی صبر کنیم ولی تو تنور را بیافروز تا همسایگان متوجه نشوند ما نان تهیه نکرده ایم. زیرا ایشان بفکر ما خواهند افتاد. زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت نمود. در بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش وارد شد. گفت از تنور آتش بگیر. آن زن بمقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن گفت شما گرم صحبت نشسته اید نانهایتان در تنور نزدیک است بسوزد زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و مرتبی بر اطراف تنور است. نانه‌ها را جدا کرده پیششوهر آورد باو گفت تو در پیش خدا منزلتی داری که برایت نان آماده می شود از خداوند بخواه بقیه عمر ما را از بدبختی و ذلت نجات دهد. عابد گفت صبر همین زندگانی بهتر است. {خوبیها و بدیها}

داستان عفت و گریه امام حسین(ع) در برابر زن کامجو

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی بادیه نشین خدمت حضرت مجتبی(ع) رسید در آنحال امام حسن 7 مشغول نماز بود. نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی پیشوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم.

حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی. آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو وای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام مجتبی(ع) را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود امام حسین(ع) وارد شد دید پدرش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن(ع) چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد.

عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج گردید. اصحاب نی متفرق شدند. مدتی از ن پیش آمد

و گذشت. حسین بن علی(ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش سبب گریه را نپرسید. نیمه شبی که امام حسن خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین(ع) پرسید چه شده برادر جان فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جویا شد. فرمود تا زنده ام بکسی مگو یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برا تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همینکه حسن و زیبا ئی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد. گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی بزندان افتادی پیر کهنسال یعقوب د فراق تو چه دید برای آن گریه می کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خود داری یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او رد ابواء با تو مصادف شد. چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟

پیامبر(ص) فرمود: کسیکه قدرت پیدا کند بر زنی یا کنیزی پس از ترس خدا او را ترک کند خداوند آتش را بر او حرام می کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد بهشت می نماید و اگر حرام مرتکب شود خا بهشت را برای او حرام کرده و او را وارد جهنم می نماید.. {خوبیها و بدیها}

ششمین معنا آنست که بدنبال جلب رضایت الهی بوده
واگر همه مردم از او ناراضی باشند ولی خدا از او راضی باشد برای او خوشایند و مطلوب است. اللهم ورضاک والدارالآخره
او بدنبال این نیست که مردم از او تعریف کنند یا از او خوششان بیاید. بلکه تمام حواس و هوشش متوجه این است که همه اعمالش مطابق رضایت الهی باشد.

امام حسین(ع): «کسیکه بدنبال رضای الهی است اگر چه مردم ناراحت شوند، خدا او را از مردم کفایت می کند و کسیکه برای رضای

مردم، خدا را غضبناک می‌کند، خدا او را به مردم وا می‌گذارد!» {میزان
الحکمه}

از جمله علامت معرفت، توجه ویژه به قرآن کریم است

امام سجاد(ع) آیه مالک یوم الدین را زیاد تکرار می‌کرد. «از بعضی نقل شده که آیه ژف ف ژف ف (یس 59) را تا صبح تکرار نمود»
«امام رضا(ع) هر سه روز یک قرآن ختم می‌کرد و می‌فرمود اگر بخواهم می‌توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ آیه‌ای رانمی‌خوانم الا اینکه درباره آن فکر می‌کنم که برای چه نازل شده و در چه محلی فرو فرستاده شده است.
دربستر که دراز می‌کشید صدای قرائت قرآن حضرت بگوش می‌رسید.

وقتی در تلاوت قرآن به آیه‌ای می‌رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم شده بود، گریه می‌کرد و از خدا بهشت را می‌طلبید و از جهنم به خدا پناه می‌برد.

وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد، فرمود:

در این عبا هزار شب، شبی هزار رکعت نماز خوانده‌ام و در این
عبا هزار ختم قرآن کرده‌ام. {با قرآن بیشتر آشنا شویم}
امام رضا(ع) در وصف قرآن فرمود:

«هو حبل الله المتین و عروته الوثقی، و طریقہ المثلی، المودی الی
الجنه و المنجی من النار، لا یخلق من الازمنه، و لا یغث علی اللسنه، لانه
لم یجعل لزمان دون زمان، بل جعل دلیل البرهان، و حجه علی کل انسان،
قرآن، ریسمان استوار و متین و دستگیره محکم و در خور اعتماد و راهی
نمونه و بی بدیل است که به بهشت منتهی می شود و از دوزخ رهایی می
بخشد. در طول زمان کهنه نمی شود و ارجمندی و وزانت خود را از
دست نمی دهد، زیرا آن برای یک عصر قرار داده نشده است، بلکه
راهنما و برهان و حجت بر هر انسان است. باطل و نادرستی و کژی در
آن راه نمی یابد، نه از پیش رو و نه از گذشته ها و پشت سر، فرو
فرستاده خدای حکیم حمید است. { پژوهشهای قرآنی جلد 5 و 6 ص
186-195}

سه سال در انعام ماندم!

«استاد محمد رضا حجتی که به شغل تعمیر چرخ خیاطی اشتغال دارد،
در رابطه با قرآن می گوید:
من عاشق قرآن هستم. سه سال تمام در سوره انعام متوقف شده
بودم و نمی توانستم رد شوم. امثال و حکمتها و عبرت‌های آن تمامی
نداشت.

من قرآن را مراقب و تکمیل کننده کل حرکات زندگی ام می بینم.»
{با قرآن بیشتر آشنا شویم}

سخن امام خمینی «رض» در باره قرآن کریم
«قرآن آیات الهی است و انگیزه بعثت، آوردن این کتاب بزرگ
است و تلاوت کردن این کتاب بزرگ و آیه عظیم الهی است. گرچه همه
عالم آیات حق تعالی هستند لکن قرآن کریم فشرده از تمام خلق و

تمام چیزهایی که در بعثت باید انجام بگیرد، قرآن کریم یک سفره‌ای است که خدای تبارک و تعالی به وسیله پیغمبر اکرم در بین بشر گسترده است که تمام بشر از آن هر یک به مقدار استعداد خودش استفاده کند.

این کتاب و این سفره گسترده در شرق و غرب و از زمان وحی تا قیامت کتابی است که تمام بشر، عامی، عالم، فیلسوف، عارف، فقیه، همه از او استفاده می‌کنند یعنی کتابی است که در عین حال که نازل شده است از مرحله غیب به مرحله شهود و گسترده شده است پیش ما جمعیتی که در عالم طبیعت هستیم، در عین حالی که منتزل شده است از آن مقام و رسیده است به جایی که استفاده ما بتوانیم از او بکنیم.

در عین حال مسائلی در او هست که مختص به علمای بزرگ است، فلاسفه بزرگ است، عرفای بزرگ است و انبیا و اولیا است. بعضی مسائل او را غیر از اولیای خدای تبارک و تعالی کسی نمی‌تواند ادراک کند مگر با تفسیری که از آنان وارد می‌شود، به مقدار استعدادی که در بشر هست مورد استفاده قرار می‌گیرد و مسائلی هست که عرفای بزرگ اسلام از آن استفاده می‌کنند و مسائلی هست که فلاسفه و حکمای اسام از آن استفاده می‌کنند و مسائلی هست که فقهای بزرگ از آن استفاده می‌کنند و این سفره همگانی است برای همه و همین طور که این طوائف از آن استفاده می‌کنند، مسائل سیاسی، مسائل اجتماعی، مسائل فرهنگی و مسائل ارتشی و غیر ارتشی همه در این کتاب مقدس هست.» {قرآن باب معرفه الله ص 41}

از جمله علامت معرفت الهی، خودشناسی است
علامه طباطبایی درباره خودشناسی می‌فرماید:

در کتاب الدرر و الغرر از علی(ع) روایت شده است که فرمود:
عارف کسی است که نفس خود را بشناسد و او را آزاد سازد، و از هر
چیزی که دورش می کند منزهش بدارد.

مؤلف: یعنی از اسیری هوای نفس و بندگی شهوات آزادش کند.
و نیز در کتاب مزبور از آن جناب روایت شده که فرمود: بزرگترین
جهل ها و جهل انسان است به نفس خویش.
و نیز فرمود: بزرگترین حکمت ها برای انسان نفس خود را شناختن
است.

و نیز فرمود: از مردم هر کس که بیشتر نفس خود را می شناسد او
از پروردگار ترسنده تر است.

مؤلف: جهتش این است که چنین کسی به خدای خود بیشتر عالم و
عارف است کما اینکه خدای سبحان فرمود: (انما یخشی الله من عباده
العلماء - از بندگان، تنها علما از خدای می ترسند).

و نیز در کتاب مذکور از آن حضرت روایت می کند که فرمود:
بهترین عقل انسان خودشناسی اوست. بنابراین کسی که خود را شناخت
خردمندی یافت، و کسی که نادان به نفس خود بود گمراه شد.

و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت روایت می کند که فرمود: در
شگفتم از کسی که برای گمشده خود جار میزند، و از این و آن می
پرسد، در حالی که خودش را گم کرده و در پی یافتن خود نیست.

و نیز فرمود: در شگفتم از کسی که خود را نشناخته چگونه می تواند
پروردگار خود را بشناسد.

و نیز فرمود: کمال معرفت و نهایت درجه آن این است که آدمی
خود را بشناسد.

و نیز فرمود: چگونه دیگری را می شناسد، کسی که هنوز خود را
نشناخته؟

و نیز فرمود: در معرفت آدمی همین بس که خود را بشناسد، و در
نادانیش همین بس که خود را نشناسد.

و نیز فرمود: هر که خود را بشناسد مجرد شده است.

مؤلف: مقصود از تجرد، یا تجرد از علاقه های دنیایی است، و یا تجرد از مردم و گوشه گیری است، و یا بوسیله اخلاص عمل برای خدا از هر چه جز اوست مجرد شدن است.

و نیز فرمود: هر که نفس خود شناخت، مجاهده با نفس نمود، و هر که نفس خود نشناخت آنرا وا گذاشت و رهایش کرد.

و نیز فرمود: هر که نفس خود شناخت کارش بالا گرفت. و نیز فرمود: هر که نفس خویش را بشناسد دیگران را بهتر می شناسد، و هر کس نسبت به نفس خود جاهل باشد نسبت به دیگران جاهل تر است.

و نیز فرمود: هر کس نفس خود شناخت به غایت و نتیجه هر علم و معرفتی رسیده است.

و نیز فرمود: هر کس نفس خود نشناخت از راه نجات دور افتاد، و در گمراهی و جهالت ها گنج و سرگردان شد.

و نیز فرمود: معرفت نفس نافع ترین معرفت ها است. و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت روایت شده است که فرمود: رستگاری و فوز اکبر برای کسی است که به معرفت نفس موفق شود. {المیزان}

در تفسیر نور آمده است:

بهترین راه خداشناسی، فکر در آفرینش خود و جهان است. حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام اثبات خداوند به دیگران فرمود: (رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) (250) پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند. تفکر در پدیده ی حیات و اندیشیدن در مسئله مرگ، انسان را متوجه می کند که اگر حیات از خود انسان بود، باید همیشگی باشد. چرا قبلا نبود، بعدا پیدا شد و سپس گرفته می شود؟! خداوند می فرماید: اکنون که دیدید چگونه موجود بی جان، جاندار می شود، پس بدانید که زنده شدن مجدد شما در روز قیامت نیز همینطور است. {تفسیر نور}

خود شناسی علامت خداشناسی است

قرآن مجید با صراحت می گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است (198) در جای دیگر می فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی بینید؟ (199)

بعضی از محققان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده اند که «معرفة النفس» پایه «معرفة الله» است، آنجا که می فرماید: به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می دهیم!» (از 191 تا 200 از کتاب اخلاق در قرآن - آیه الله مکارم {

از جمله نشانه معرفت الهی، مخالفت با نفس است

خداوند وقتی انسان را خلق کرد برای تکامل او، دونیرو در او به امانت گذاشت یکی عقل و دیگری هوای نفس.

عقل پیامبر باطنی و دوست دار سعادت انسان بوده و بشر را به کارهای خوب و درست و کارهای موافق فطرت و حق ارشاد می کند. ولی نفس در نقطه مقابل عقل است و دشمن انسان و بدخواه بشر بوده و آدمی را به کارهای زشت و مخالف فطرت و موافق باطل، دعوت می کند.

لذا خداوند فرمود: آنکه از خدا ترسید و با نفسش مخالفت کرد، بهشت گوارایش باد. {نازعات 40}

و در سوره شمس فرمود: قد افلح من زکیها. کسیکه تزکیه نفس نمود، رستگاه و سعادت مند شد و کسی که آلودگی پیدا کرد بدبخت گردید. مردی بنام مجاشع نزد پیامبر آمد و پرسید: چه راهی برای خداشناسی است؟

فرمود: خودشناسی. پرسید: چه راهی برای موافقت با خدا است؟ فرمود: مخالفت بانفس. پرسید: چه راهی برای رضایت خدا است؟ فرمود: عصبانی کردن نفس. پرسید: چه راهی برای وصل به خدا است؟ فرمود: دور کردن نفس. پرسید: چه راهی برای اطاعت خدا است؟ فرمود: معصیت نفس. پرسید: چه راهی برای یاد خدا است؟ فرمود: فراموش کردن نفس. پرسید: چه راهی برای نزدیکی به خدا است؟ فرمود: دوری از نفس. پرسید: چه راهی برای مانوس شدن با خدا است؟ فرمود: وحشت از نفس. پرسید: چه راهی برای رسیدن به اینها است؟ فرمود: کمک گرفتن از خدا برای مخالفت بانفس. {بحار ج 77 ص 27}

از جمله نشانه معرفت الهی، ترجیح خداوند بر همه چیز است

امام صادق(ع) فرمود:

ایمان به خدا کاملاً در انسان جا نمی‌گیرد تا زمانی که خدا برای او بهتر و مهمتر باشد از خودش و از مادرش و از پدر و اهلش و از مالش و از همه مردم، خدا برای او بهتر باشد.

انسان هرچه دارد از خداوند است. حیاتش. غذا و آبش. لباس و مسکنش. خانواده و فرزندانش. سلامتی و نشاطش.

نفس کشیدنش. ضربان قلبش. تفکرش و حافظه اش و هرچه از نعمتهایی که انسان دارد از اوست.

لذا شایسته است که خدا را در ابتدای همه برنامه ها و کارها و فعالیت‌های خود قرار دهد. همانطور که

خداوند درباره موفقیت‌های پیامبر اعظم در جنگها فرمود: **ثَپْ پِپْ پِپْ پِپْ** {انفال}

وقتی تو تیر می‌انداختی تو نبودی که این کار را کردی بلکه در حقیقت خداوند بود که تیرها را انداخت.

ترجیح خدایعنی لاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم. هرچه حرکت و جنبش در جهان هستی است علت العلل آن خداوند سبحان است.

امام امت بعنوان یکی از خداشناسان کم نظیر همه موفقیت‌های خود و نظام اسلامی را از خدا می‌دید و هیچگاه امام کلمه من را در ذکر موفقیت‌هایش بکار نبرد.

ایشان در هنگام آزادسازی خرمشهر فرمود خدا خرمشهر را آزاد نمود. و در هنگام آزادسازی مهران باز فرمود خدا مهران را آزاد نمود.

امام صادق(ع) فرمود: در یکی از کتابهای آسمانی خوانده‌ام که خدا می‌فرماید سوگند به بزرگواری و چلال و برتری خود بر عرشم هر کس بدیگری چشم داشته باشد او را ناامید می‌سازم و او را پیش مردم خوار می‌کنم و از قرب خود می‌رانم و از وصال خود محروم می‌دارم آیا در سختیها به دیگری توجه می‌کند؟ با آنکه کلید همه شداید در دست من است و بدیگری امیدوار می‌گردد و به اندیشه باطل خود حلقه درب خانه

غیر را میکوبد با آنکه گشایش هر درهای بسته بدست من است و درب خانه من برای هر که مرا بخواند باز است. پس کیست آرزومند بمن تا ناگواریهای او را برطرف سازم و کیست امیدوار بمن تا امیدوارش گردانم {خوبیها و بدیها}

وصیتنامه بوعلی سینا

خداوند متعال، اولین و آخرین چیزی است که انسان باید بدان بیندیشد و چشم نفس و روح خود را با نظر به او تقویت کند و در پیشگاه او خشوع نماید، در حالی که با عقلش در ملکوت اعلی - که در آن نشانه های پروردگار بزرگ است - سیر کند. هنگامی که از این سیر و سفر به دنیا برمی گردد خداوند متعال را تنزیه می کند و می یابد که حضرت حق باطن و ظاهر است و، بر هر و به هر چیز، تجلی کرده است. در هر چیزی برای خدا نشانه ای است. که دلالت می کند بر این که او یگانه است.

پس هنگامی که این حالت، برای شخص سالک، ملکه شود، ملکوت در او نقش می بندد و عالم لاهوت بر او تجلی می کند، با حضرت حق، مانوس می شود، بالاترین لذت را می چشد و از نفسش آن چه را که شایسته است می ستاند، سکینه بر او افاضه می گردد و آرامش بر او متحقق می شود و بر عالم مادی، سیطره می یابد به گونه ای که بر اهل عالم، شفقت می ورزد، راه هایش راست می گیرد، سنگینی آن را سبک می پندارد، با عقلش دنیا را نیکو می بیند و نفسش دائماً متذکر خداست و از این سلوک، بهجت و سرور عجیبی به او دست می دهد. همانا برترین حرکات، نماز و بهترین سکونها روزه و سودمندترین نیکی، صدقه و پاکیزه ترین سر صبر و بیهوده ترین تلاش، جدال است. نفس آدمی تا هنگامی که به جدال و قیل و قال مشغول است از بدیها رهانمی شود و از حالی به احوال دیگر، در می آید.

و بهترین عمل آن است که از نیت خالص بر می آید و بهترین نیت آن است که از راه علم به دست می آید. حکمت، مادر فضایل و

شناخت خدا اولین معرفت است. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد. { منطق المشرقین، مقدمه }

انسان عاشق خدا یعنی انسان با معرفت ...

یکی از مهمترین فرق بین انسان و حیوان، این است که در انسان عشق به خدا نهادینه شده است و ریشه دارد و اگر موانعی سر راه رشد این عشق نباشد، به صورت شگفت انگیزی به کمال رسیده و انسان را به بالاترین لذتها و مهمترین مقامات معنوی و بالاترین سعادت ها می رساند.

هدف از خلقت انسان هم در حقیقت همین است که انسان عاشق خدا شود و با عشق بازی با خداوند لطیف و جمیل، به لذت بی نظیری که در هیچیک از لذتهای مادی نیست دست پیدا کند.

انسان عاشق خدا، انسان عجیبی است. او شبانه روزش را به یاد معشوقش یعنی خداوند زیبا، می گذراند و هیچیک از لذتهای دنیا برای او ارزشی ندارد.

لذت بخش ترین لذتها

همه پیامبران آمدند رابطه انسان را با خدا برقرار کنند زیرا خوشبختی انسان در این است که با خدای خویش ارتباط داشته باشد که هرچه این ارتباط عمیق تر و عاشقانه تر باشد انسان کاملتر و سعادتمندتر می گردد انسان باید خدا را معشوق خود قرار دهد و بداند که فقط خدا لایق عشق ورزی است. و فقط او شایسته عشق ورزی است.

«پیامبر بزرگوار چنان به خدا مهر می ورزید که نماز در محضر الهی قره العین او بود. در کلمات آن حضرت می خوانیم : جعل الله جل ثناوه قره عینی فی الصلوه وحبب الی الصلوه كما حبب الی الجائع الطعام و الی الظمان الماء و ان الجائع اذا اكل شبع ، و ان الظمان اذا شرب روى و انا لا اشبع من الصلوه (4) «خدای عزوجل ، نماز را نوردیده من قرار داده ، و آن را چنان محبوب من ساخته است که گرسنه غذا را و تشنه آب را چنان دوست دارد. گرسنه مقداری که غذا خورد سیر می شود، تشنه نیز قدری که آب نوشید سیراب می گردد، ولی من هرگز از نماز سیر نمی

شوم». در دعای کمیل مروی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم :

هبنی صبرت علی حرنارک فکیف اصبر علی فراقک ... ولا بکین علیک
بکاء الفاقدین ولا نادینک این کنت یا ولی المؤمنین «اگر به دوزخم بری ،
گیرم بر حرارت آتش توانستم تحمل کرد، بر فراق تو چگونه صبر کنم .
(تو را چنان دوست دارم که مفارقت تو بر من از سوختن در آتش دوزخ
سخت تر است). تا آنجا که می گوید: (در میان آتش سوزان) به از دست
دادن تو (محبوب من) البته می گریم ، و فریاد سر می دهم : کجائی ای
دوست مؤمنان». در دعای مروی از امام سجاد (علیه السلام) نیز می
خوانیم : الهی من الذی ذاق حلاوةً محبتک فرام منک بدلا، و من الذی
انس بقربک فابتغی عنک حولا(5) «پروردگارا کیست که شیرینی محبت
تو را چشیده باشد، و به جای تو خواهان دیگری گردد، و کیست به قرب
تو انس بگیرد و از تو کناره جوئی کند». یا منی قلوب المشتاقین و یا غایه
امال المحبین اسئلک حبک و حب من یحبک «ای مقصود دل‌های مشتاقان
! ای منتهای آرزوهای محبان ! از تو محبت تو را و محبت دوستدارانت را
خواستارم». باز در همان دعا می خوانیم : اللهم انی اسئلک ان تملأ قلبی
حبا لک و خشیه منک ، حب الی لقائک و احب لقاى . «پروردگارا دل

مرا از محبت به تو و ترس از تو مملو ساز، لقاء خود را به من محبوب
گردان تو نیز لقاء مرا دوست بدار». باز عرض می کند: لا تحرقنی بالنار
فانت موضع املی ولا تسکنی الهاویة فانک قرء عینی «به آتشم مسوزان
که تو مرکز امید منی مرا به دوزخ جای مده تو نور دیدگان منی....

حدیث محبت

علامه مجلسی روایتی از کتاب مسکن الفواد شهید ثانی نقل کرده که:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ بَعْضَ الصِّدِّيقِينَ لِي عِبَادًا مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونِي وَ أُحِبُّهُمْ].
بحار الأنوار، ج 67، ص 26؛

خداوند به یکی از پیغمبران خود وحی کرد که من در میان مخلوقات، بندگانی دارم که مرا دوست می‌دارند و من نیز آن‌ها را دوست دارم. آن‌ها مشتاق من و من نیز مشتاق آن‌ها هستم. مرا یاد می‌کنند و من نیز آن‌ها را یاد می‌کنم. من چنین بندهایی دارم. اگر راه آن‌ها را بشناسی و از آن‌ها پیروی کنی، تو را دوست خواهم داشت، اما اگر از آن‌ها انحراف پیدا کنی، بر تو غضب خواهم کرد؛ فَإِنْ أَخَذْتَ طَرِيقَهُمْ أَحْبَبْتُكَ وَإِنْ عَدَلْتَ عَنْهُمْ مَقَّتُكَ.

این پیامبر صدیق از خداوند پرسید: علامت این بندگان چیست؟ خداوند در پاسخ، علامتی ذکر فرمود که برای ما خیلی غریب می‌نماید. فرمود: همانند شبان مهربانی که هنگام چراندن گوسفندان دائماً مراقب آن‌هاست که از نظرش دور نشوند، این افراد تمام روز را به سایه‌ها نگاه

می‌کنند تا این‌که نزدیک غروب می‌شود و سایه‌ها همه‌جا را می‌گیرد و هوا تاریک می‌شود. در این‌هنگام همانند پرندگان که وقت غروب به سوی آشیانه‌شان می‌روند و آن‌جا آرام می‌گیرند، این افراد نیز حالت انسی با غروب پیدا می‌کنند. مثل این‌که اصلاً در طول روز منتظر بوده‌اند تا شب فرا رسد و در گوشه‌ای آرام بگیرند. فَإِذَا جَنَّهٔ اللَّيْلِ وَاخْتَلَطَ الظَّلَامُ وَفُرِشَتِ الْفُرُشُ وَنُصِبَتِ الْأَسِرَّةُ وَخَلَا كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ؛ وقتی روشنایی اول شب می‌رود و تاریکی بر عالم سایه می‌اندازد و بسترها برای استراحت گسترده می‌شود و هر کس با محبوب خود خلوت می‌کند، این بندگان تازه به نماز می‌ایستند و در پیشگاه من به سجده می‌افتند، صورت‌هایشان را روی خاک می‌گذارند و با من با سخن خودم مناجات می‌کنند؛ نَاجَوْنِي بِكَلَامِي؛ مثلاً قرآن می‌خوانند ولی با آیات قرآن با من سخن می‌گویند. تَمَلَّقُونِي بِأَنْعَامِي؛ با یاد نعمت‌های من، در پیشگاه من متملقانه صحبت می‌کنند. برخی اشک از چشمان‌شان جاری است. برخی فریاد می‌کشند. برخی آه می‌کشند و برخی از صبر بر فراق من گله می‌کنند. برخی به نماز ایستاده‌اند و در حال تفکر و توجه‌اند. برخی در حال رکوع‌اند و برخی در حال سجده. بَعَيْنِي مَا يَتَحَمَّلُونَ مِنْ أَجَلِي؛ این کارهایی که به خاطر من انجام می‌دهند، از چشم من دور نیست و من توجه دارم که به خاطر محبت من چه سختی‌هایی را تحمل

می‌کنند. وَبَسْمَعِي مَا يَشْكُونَ مِنْ حُبِّي؛ گوش من پای ناله و شکایت‌های
آنها از فراق و جدایی من است.

یک نمونه از سخنان خداوند با حضرت داوود را می‌خوانیم:

يَا دَاوُدُ أَبْلَغْ أَهْلَ أَرْضِي أَنِّي حَبِيبٌ مَنْ أَحَبَّنِي أَي دَاوُدُ! به همه مردم اهل
زمین این پیام را برسان که من دوست کسی هستم که مرا دوست بدارد،
و اگر کسی می‌خواهد با من رابطه محبت برقرار کند من
آماده‌ام. وَجَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي؛ اگر کسی بخواهد با من همنشینی کند،
همنشین‌اش می‌شوم. وَمُونِسٌ لِمَنْ أُنِسَ بِذِكْرِي؛ کسی که با یاد من انس
بگیرد، انیس‌اش می‌شوم و او را از تنهایی و وحشت درمی‌آورم. وَصَاحِبٌ

لِمَنْ صَاحِبِنِي؛ کسی می خواهد با من همراه شود، من آماده‌ام و رفیق و
همراهش می شوم. وَمُخْتَارٌ [3] لِمَنْ اخْتَارَنِي؛ کسی که مرا انتخاب کند،
من نیز او را انتخاب می کنم. وَمُطِيعٌ لِمَنْ اطَاعَنِي؛ اگر کسی مرا اطاعت
کند، من نیز از او اطاعت می کنم. مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِينًا مِنْ قَلْبِهِ
إِلَّا قَبْلَتُهُ لِنَفْسِي وَأَحَبَّتُهُ حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي؛ اگر کسی واقعا مرا
دوست بدارد و من بدانم که مرا می خواهد، من نیز او را دوست می دارم.
او را برای خودم می پذیرم و برای دوستی خودم انتخاب می کنم. بالاتر
این که محبتی به او پیدا می کنم که هیچ کس نمی تواند بر آن سبقت
بگیرد. مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي وَمَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي؛ اگر کسی
واقعا مرا بجوید مرا خواهد یافت، اما کسی که سراغ دیگران برود، به من
نخواهد رسید. سپس خداوند به مردم پیغام می دهد که فَارْقُضُوا يَا أَهْلَ
الْأَرْضِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ غُرُورِهَا وَهَلُمُّوا إِلَيَّ كَرَامَتِي وَمُصَاحِبَتِي وَمُجَالَسَتِي
وَمُؤَانَسَتِي؛ خود را از این وسایل فریب که به آنها مشغول شده اید، رها
کنید! اینها مطلوب حقیقی شما نیست؛ به سوی کرامت من بیایید و با
من همنشین شوید و با من انس بگیرید! وَأَنْسُونِي أَوْأَنْسِكُمْ وَأَسَارِعْ إِلَيَّ
مَحَبَّتِكُمْ (بحار الأنوار ج 67، ص 26)

با من انس بگیرید تا مونس شما شوم و به محبت شما شتاب بگیرم. اگر با من انس بگیرید، نه تنها انیس شما می شوم و شما را از وحشت و تنهایی در می آورم، بلکه اصلاً محبتم را در اختیار شما قرار می دهم.

يَا دَاوُدُ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ؛ اگر شما یاد من باشید من نیز یاد شما خواهم بود. در روایات دارد که اگر شما در تنهایی مرا یاد کنید، من در عرش و مقام خودم شما را یاد می کنم و اگر در میان مردم مرا یاد کنید، من در میان فرشتگان، سکان سماوات و ملأ اعلی شما را یاد می کنم و نام شما را می برم. وَجَنَّتِي لِلْمُطِيعِينَ؛ کسانی را که مطیع من باشند، به بهشت می برم. وَحُبِّي لِلْمُشْتَاقِينَ آنهایی که اشتیاق مرا داشته باشند، دوستشان می دارم. وَأَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ؛ (عدۀ الداعی و نجاج الساعی، ص 252)

اما کسانی که به من محبت خالص داشته باشند و دلشان را فقط برای من آماده کرده باشند و محبت های دیگر را از آن خارج کرده باشند، خودم مال آنها هستم. این فراز، مطلب بسیار بلندی است. وقتی شما کسی را دوست می دارید به او می گوئید اموالم در اختیار شما. اگر او را بیشتر دوست بدارید، می گوئید هر وقت مرا احضار کنید، در خدمت شمایم. دست آخر به او می گوئید: جانم به قربان شما. آخرین چیزی که یک

فرد می‌تواند به دیگری اهدا کند، خودش است. وَأَنَا خَاصَّةً لِلْمُحِبِّينَ ! این مرتبه از آن کسی است که به خدا محبت خالص داشته باشد

مناجات خمس عشر 11

15 مناجات در مفاتیح الجنان از امام سجاد علیه السلام است که واقعا گنج هستند. به یکی از آنها اشاره می‌نماییم:

مناجات یازدهم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدا که رحمتش بسیار و مهربانی اش همیشگی است

إِلَهِي كَسْرِي لَا يَجْبُرُهُ إِلَّا لَطْفُكَ وَ حَنَانُكَ وَ فَقْرِي لَا يُغْنِيهِ إِلَّا عَطْفُكَ وَ
إِحْسَانُكَ وَ رَوْعَتِي لَا يُسْكِنُهَا إِلَّا أَمَانُكَ وَ ذِلَّتِي لَا يُعِزُّهَا إِلَّا سُلْطَانُكَ وَ
أُمْنِيَّتِي لَا يُبَلِّغُنِيهَا إِلَّا فَضْلُكَ وَ خَلَّتِي لَا يَسُدُّهَا إِلَّا طَوْلُكَ وَ حَاجَتِي لَا

يَقْضِيهَا غَيْرُكَ وَكَرْبِي لَا يُفَرِّجُهُ سِوَى رَحْمَتِكَ وَضُرِّي لَا يَكْشِفُهُ غَيْرُ
 رَأْفَتِكَ وَغَلْتِي لَا يُبْرِئُهَا إِلَّا وَصْلُكَ وَ لَوْعَتِي لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا لِقَاؤُكَ وَ شَوْقِي
 إِلَيْكَ لَا يَبُلِّغُنِي إِلَّا النَّظَرُ إِلَيَّ وَجَهَكَ وَ قَرَارِي لَا يَقِرُّ دُونَ دُنُوِّي مِنْكَ،
 خدایا شکستگی ام را جز لطف و محبتت جبران نکنند، و تهیدستی ام را
 بی نیازی نرساند جز مهر و احسانت، و هراسم را جز امان تو آرام ننماید،
 و خواری ام را جز توانایی ات به عزت تبدیل نکند، و مرا جز فضلت به
 آرزویم نرساند و شکاف فقرم را جز احسان تو پر نکند، و حاجتم را
 کسی جز تو بر نیاورد، و غمزدگی ام را جز رحمتت برطرف ننماید و
 بدحالی ام را جز مهرت نگشاید و سوز سینه ام را جز وصل تو خنک نکند
 و آتش درونم را جز دیدارت خاموش نگرداند و بر حرارت شوقم به تو
 جز نگاه به جمالت آب نریزد، و آرامشم بدون نزدیک شدن به حضرتت
 برقرار نشود

وَ لَهْفَتِي لَا يَبْرِئُهَا إِلَّا رَوْحُكَ وَ سَقَمِي لَا يَشْفِيهِ إِلَّا طِبُّكَ وَ غَمِّي لَا يُزِيلُهُ إِلَّا
 قُرْبُكَ وَ جُرْحِي لَا يُبْرِئُهُ إِلَّا صَفْحُكَ وَ رَيْنُ قَلْبِي لَا يَجْلُوهُ إِلَّا عَفْوُكَ وَ
 وَسْوَاسُ صَدْرِي لَا يُزِيحُهُ إِلَّا أَمْرُكَ فَيَا مُنْتَهَى أَمَلِ الْآمِلِينَ وَ يَا غَايَةَ سُؤْلِ
 السَّائِلِينَ وَ يَا أَقْصَى طَلْبَةِ الطَّالِبِينَ وَ يَا أَعْلَى رَغْبَةِ الرَّغْبِينَ وَ يَا وَليَّ
 الصَّالِحِينَ وَ يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ وَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَ يَا ذُخْرَ
 الْمُعْدِمِينَ وَ يَا كَنْزَ الْبَائِسِينَ وَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ،

و حسرت‌م را جز نسیم رحمت برنگرداند، و بیماری‌ام را جز درمانت شفا
ندهد و غم‌م را جز مقام قربت برطرف نسازد، و زخم‌م را جز چشم‌پوشی
ات التیام ندهد، و آلودگی دلم را جز گذشت تو نزداید، و وسواس سینه
ام را جز فرمانت از میان نبرد، ای نهایت آرزوی آرزومندان، ای غایت
خواهش خواهندگان، ای دورترین مطلوب جویندگان، ای والاترین
رغبت راغبان، ای سرپرست شایستگان، ای امان ترسیدگان، ای اجابت
کننده‌ی دعای بیچارگان، ای ذخیره‌ی ناداران، ای گنج بینوایان، ای
فریادرس دادخواهان،

و يَا قَاضِيَ حَوَائِجِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ وَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ لَكَ تَخَضُّعِي وَ سُؤَالِي وَ إِلَيْكَ تَضَرُّعِي وَ ابْتِهَالِي أَسْأَلُكَ أَنْ
تُبَيِّنَ لِي مِنْ رُوحِ رِضْوَانِكَ وَ تُدِيمَ عَلَيَّ نِعْمَ امْتِنَانِكَ وَ هَا أَنَا بِبَابِ كَرَمِكَ
وَاقِفٌ وَ لِنَفَحَاتِ بَرِّكَ مُتَعَرِّضٌ وَ بِحَبْلِكَ الشَّدِيدِ مُعْتَصِمٌ وَ بِعُرْوَتِكَ
الْوُثْقَى مُتَمَسِّكٌ إِلَهِي أَرْحَمَ عَبْدَكَ الذَّلِيلَ ذَا اللِّسَانِ الْكَلِيلِ وَ الْعَمَلِ الْقَلِيلِ
وَ أَمْنٌ عَلَيْهِ بِطَوْلِكَ الْجَزِيلِ وَ اكْنُفُهُ تَحْتَ ظِلِّكَ الظَّلِيلِ يَا كَرِيمُ يَا جَمِيلُ
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ای برآورنده‌ی حاجات تهیدستان و بر خاک نشستگان، ای کریم‌ترین
کریمان، ای مهربان‌ترین مهربانان، فروتنی و خواهش‌م به پیشگاه توست،
و زاری و ناله‌ام به سوی تو، از تو می‌خواهم مرا به نسیم خرسندی‌ات

برسانی، و نعمتهای نیکویت را بر من تداوم بخشی، من اینک بر در خانه
ی کرمت ایستاده ام، و در معرض نسیم های نیکی ات قرار دارم، و به
رشته ی محکمت چنگ زده ام و به دست اویز استوارت دست آویختم،
خدایا بر بنده ی خوارت که زبانش گنگ، و عملش اندک است رحم
کن، و با احسان پیوسته و برجسته ات بر او منت گذار، و او را زیر سایه
ی بلندت حمایت فرما، ای گرامی، ای زیبا، ای مهربانترین مهربانان.

سفارش ایه الله قاضی به خواندن این دعا در قنوت

علامه طهرانی(ره) میفرمودند: ایه الله قاضی به شاگردان خود دستور می
دادند که این دعا را در قنوت نمازهایشان بخوانند: ” اللهم ارزقني حبك
و حب من تحبه و حب من یحبك و العمل الذی یبلغنی الی حبك واجعل
حبك احب الاشیاء الیک ”

خدایا! محبت خودت و محبت کسی که او را دوست می داری و محبت کسی
که تو را دوست می دارد و محبت عملی که مرا به عشقت برساند روزیم
کن و عشق خودت را در نزد من محبوب ترین چیز قرار بده.

